بسم الله الرحمن الرحیم

خلافت و امامت

مسأله خلافت وجانشینی از طرف پیامبر از مسائلی است که مسلمانان را به دو گروه تقسیم کرده است وهر گروه آن را به شیوه ای توضیح می دهد آنگاه طبق آن شرایط خلیفه را معیّن می کند، سپس انگشت روی خلیفه ای که پس از پیامبر جانشین او شد می گذارد. ما اکنون به هر دو نظریه اشاره می کنیم سپس نظریه خود را در این مورد یاد آور می شویم. 1ـ خلافت یک مقام عادی است

شکی نیست که پیامبر اکرم در زمان خود حکومت تشکیل داده بود امنیّت کشور را فراهم، ونیازمندیهای منطقه را برطرف می نمود واحکام خدا را در باره مجرمان اجرا می کرد. وبه دیگر سخن حکومت پیامبر گرامی دارای جنبه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بود وپس از درگذشت او فردی لازم است که این اهداف را عملی کند ودر رأس امور قرار گیرد. ازا ین جهت در خلیفه جز تدبیر وکاردانی، لیاقت وشایستگی برای اداره امور نظامی و مسائل سیاسی وجنبه های اقتصادی چیزدیگری شرط نیست واین چنین فرد را امّت اسلام می توانند برگزینند. 2ـ مسأله خلافت ادامه وظایف نبوّت است

پیامبر گرامی علاوه بر انجام امور یاد شده در قسمت اول وظایفی را بر عهده داشت مانند: الف ـ بیان احکام موضوعاتی که پیش می آمد. ب ـ تفسیر قرآن مجید. ج ـ پاسخ به سؤالاتی که امّت اسلامی می کردند. د ـ صیانت اسلام از شکوک که از جانب مخالفان مطرح می شد. هـ ـ تربیت انسانهای کاملی که از نظر رتبه تالی امام و تالی پیامبر معصوم بودند. انجام این وظایف به ضمیمه وظایف پیشین علاوه بر تدبیر وکاردانی یک رشته شرایط وامکاناتی لازم دارد که جز در پرتو عنایات الهی امکان پذیر نیست. اداره کننده این مقامات باید ازعلم وسیع وگسترده ای برخوردار باشد که بتواند نیازمندیهای امّت اسلامی را در زمینه های: بیان حلال وحرام، وتفسیر آیات قرآن، و پاسخ گویی به پرسشهای آنان، ونقد شکوک و ایرادها، برطرف سازد. نه تنها باید دارای چنین علمی باشد، بلکه باید دارای عصمت و پیراستگی از گناه وخطا هم باشد که به این وظایف قیام کند. وتربیت چنین فرد مانند پیامبر جز از طریق عنایت الهی ممکن نیست. هم چنانکه شناخت او بدون معرفی خدا امکان پذیر نمی باشد. این جاست که دو نظریه در باره خلافت به نامهای «انتخابی» و «تنصیصی» مطرح می شود. آنها که خلافت را تا حدّ یک مقام رسمی در کشورهای امروز تنزّل داده اند واز او همان کاری را می طلبند که از رؤسای جمهور ونخست وزیران مملکت درخواست می شود ـ آنان ـ در خلیفه نه علم وسیع را شرط می دانند ونه عصمت، وجز درایت وکاردانی نسبت به امور محوّل به او، چیزی را لازم نمی دانند وروی این اساس مقام خلافت را یک مقام انتخابی وگزینشی تلقی می کنند.

ولی آن گروه که می گویند درست است که پس از در گذشت پیامبر باب نبوّت بسته گردید ودیگر شریعت وآیینی نخواهد آمد وبر کسی وحی نخواهد شد ولی وظایف پیامبر استمرار دارد وباید در میان امّت کسی باشد که این وظایف را انجام دهد وگرنه امّت اسلامی به قلّه تکامل نخواهد رسید زیرا هرگز امّت از بیان حلال و حرام بی نیاز نشده وخود پیامبر موفق به بیان کلیه احکام نگردید همچنان که امت از تفسیر قرآن بی نیاز نیست. وبه خاطر همین است که هفتاد ودو فرقه برای خود از قرآن دلیل می آورند واین نیست جز این که به مفسّر واقعی قرآن رجوع نمی شود. برای امّت پیوسته سؤالات وپرسشهایی مطرح است که خود پیامبر در حال حیات خود پاسخگوی آنها بود وبعد از درگذشت او باید فردی به این وظیفه قیام کند. همچنان که مغرضان وملحدان پیوسته در مقام ایراد شبهه وشکوک بر اسلامند وخود رسول گرامی در زمان حیات خود پاسخگوی این شبهات بودند وهرگز نباید این مناصب تعطیل شود وامّت از این فیض محروم گردند. واز طرفی دیگر قیام به این وظایف بدون یک سلسله امکانات که فقط خدا باید در اختیار انسانها بگذارد، امکان پذیر نیست روی این جهات امام باید مورد عنایات خدا باشد وطبعاً خدا می تواند وی را بشناسد ومعرفی کند. روی این بیان روشن می شود که مقام امامت یک مقام الهی وتنصیصی است وباید از جانب خدا معرفی شود. انتخاب امّت و مصالح اجتماعی

در این جا لازم است در انتخاب یکی از این دو نظریّه، یک سلسله مسائلی را بررسی کنیم وآن این که آیا مسائل اجتماعی ایجاب می کند که امام از طرف مردم برگزیده شود یا از جانب خدا تعیین گردد. در این جا است که باید به دو موضوع که در زمان پیامبر وپس از پیامبر مطرح بود توجه کنیم:

الف) خطر مثلث

در زمان پیامبر وپس از او خطر مثلثی کیان اسلام را تهدید می کرد. یک ضلع آن در غرب ایران بود ولذا خسرو پرویز از پیدایش چنین قدرت سخت ناراحت شد، نامه پیامبر را پاره کرد وبه فرماندار واستاندار خود در یمن نوشت که این مرد مدعی نبوّت را دستگیر کند وروانه دربار او نماید. ضلع د(1)یگر این مثلث، شمال شبه جزیره بود که دولتهایی در شام به صورت دست نشانده از جانب قیصر حکومت می کردند وتا پیامبر بود با این قدرتهای موجود در شمال، دو برخورد نظامی داشت، یکی در سال هفتم هجرت به نام جنگ موته ودیگر در سال نهم هجرت به نام جنگ تبوک بود. وبه طور مسلّم این دشمن زخمی در کمین اسلام بود که پس از پیامبر مدینه را هدف قرار دهد. ضلع دیگر این مثلث ستون پنجمی بود در خود مدینه واطراف آن که قسمتی از شورشها وکارشکنیها، مربوط به آنان بود وآنان در پی فرصت بودند که با دیگر همفکران خود بر اسلام بتازند. آیا صحیح است که پیامبر با مشاهده این خطر مثلث که پیوسته اسلام را تهدید می کرد برای مسلمانان سرپرستی تعیین نکند وآنان را به همان حالت بگذارد وبرود، به طور مسلّم پیامبر نمی تواند این ناحیه از وضع مسلمانان را نادیده بگیرد وبه آن اعتنا نکند. زیرا مقابله با دشمن در درجه نخست نیاز به یک سرپرست کاردان آگاهی دارد که سرپرستی او مورد اتفاق همگان باشد. واین کار جز با تعیین الهی امکان پذیر نیست واگر از غیر این راه تعیین شود مسلّماً موافق ومخالفی پیدا خواهد کرد که وحدت را از مسلمین بر خواهد گرفت وآنان را در مقابل دشمن ناتوان خواهد ساخت.

--------------

1 . الإصابة: شرح حال «باذان» .

18 - تعیین جانشین

زندگی عرب درمحیط مکّه ومدینه بلکه کلیّه شبه جزیره به صورت قبیله ای بود وهر قبیله ای از قبیله دیگر منشعب شده وقبایلی را پدید آورده بودند. در چنین زندگی افراد قبیله تابع بزرگ قبیله هستند واز خود استقلال فکری ندارند وهرچه بزرگ قبیله گفت همان را می گویند وتأیید می کنند، بنابراین در شهری مثل مدینه واطراف آن تمام تصمیمات مربوط به ده نفر از سران قبیله خواهد بود. آیا صحیح است پیامبر مصلحت جامعه را به دست ده نفر یا کمی بیشتر بسپارد که آنان تصمیم بگیرند، اگر در تمام امّت در آن روز قدرت تصمیم گیری بود ودر تصمیم حر وآزاد بودند، جا داشت که بگوییم امّت از طریق مشاوره، لایق ترین وشایسته ترین فرد را برگزیند. ولی در اجتماع قبیلگی که افراد قدرت بر تصمیم ندارند وتصمیم در دست یک اقلیّت ناچیز است، مسئله شورا وگزینش اصلح امکان پذیر نیست. اتفاقاً برداشت خود پیامبر از مسأله امامت برداشت تنصیصی بود نه انتخابی، زیرا وقتی یکی از سران قبایل ایمان خود را مشروط بر این کرد که پس از وی رهبری به او واگذار شود حضرت در پاسخ او فرمود:«اَلأمرُ إلَی اللّهِ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشاءُ » کار در دست خداست او هرکس را صلاح ببیند او را بر می گزیند(1).

--------------

1 . سیره ابن هشام.

سرگذشت غدیر

محاسبات اجتماعی ثابت کرد، که مصلحت امّت در تعیین امام بود نه در واگذاری آن به امت، اتفاقاً، از نظر عمل این امر نیز تأیید شد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم هجرت هنگام بازگشت ازحجة الوداع در نقطه ای به نام غدیر نزدیکی «جحفه» دستور داد کاروان متوقف شود تا رسالت بزرگی که خدا بر دوش او نهاده است به انجام رساند، در این نقطه که مرکز جدا شدن عراقی ها، مصری ها ومدنی ها بود، منبری ترتیب داد وبر روی آن قرار گرفت وخطابه ای خواند و در مقدمه آن فرمود: «نزدیک است من از میان شما بروم ومن دو یادگار گرانبها در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من است» . آنگاه افزود: «آیا من أولی وشایسته تر به جان ومال شما از خود شما نیستم؟» . صدای تصدیق از همگان بلند شد. آنگاه فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ، أَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عَادِ مَنْ عاداهُ » هرکه را مولا منم، علی مولای اوست. خدایا دوستان علی را دوست بدار ودشمنانش را دشمن بدار. مقصود ازلفظ «مولی» در این جمله همان أولی به نفس است که درجمله قبلی وارد شده است وهدف این است که آن اولویت وشایستگی که پیامبر نسبت به خود مردم داشت بعد از درگذشت او در علی بن ابی طالب مجسم ومتمرکز است واولویت فردی به انسان نسبت به جان ومال او جز ولایت الهی چیز دیگری نیست ودارنده چنین ولایتی به خاطر این ولایت، حق امر ونهی دارد که باید همگان از آن پیروی کنیم. ویک چنین مقام که اطاعت او لازم است، همان «اولو الأمری» است که در قرآن بدان اشاره شده است آنجا که می فرماید: (...أطِیعُوا اللّهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وأُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ) خدا ورسول او وصاحبان فرمان را اطاعت کنید. (سوره نساء آیه 59) مرد صاحب فرمان همان حاکم اسلامی وخلیفه پیامبر و رئیس مسلمین است که باید از او پیروی کرد. حدیث غدیر در هر قرنی متواتر است

حدیث غدیر در هر قرن سینه به سینه نقل شده آنگاه دانشمندان آن را در کتابهای خود ضبط کرده اند در قرن نخست که عصر صحابه است متجاوز از یکصد وده (صحابی) آن را نقل کرده اند ودر عصر دوم که عصر تابعان است گروه کثیری آن را بازگو کرده اند واز قرن سوّم به بعد که عصر علما ونویسندگان است تا عصر حاضر قریب سیصد و شصت (360) نفر آن را در کتاب خود آورده (1) وبر صدور آن از پیامبر صحّه گذارده اند (2). وشاید در میان احادیث اسلامی حدیثی که از نظر تواتر به پای آن برسد، پیدا نشود. وتازه اینها از اهل تسنن هستند که این حدیث را نقل کرده اند واگر مدارک شیعه را برآن اضافه کنیم موقعیت حدیث به عالی ترین درجه تواتر می رسد. تا اینجا خلافت امیر مؤمنان به وسیله حدیث غدیر ثابت شده، واما امامت

--------------

1 . الغدیر 73ـ151. 2 . الغدیر 14ـ60.

پیشوایان دیگر به وسیله امام قبلی منصوص و تعیین شده است. روایاتی که در این مورد از پیشوایان ما نقل شده است در کتاب «اصول کافی»، کتاب الحجة ودر کتاب «إثبات الهداة بالبیّنات و المعجزات» جمع می باشد. علاقمندان می توانند برای آگاهی ازاین احادیث به دو کتاب یاد شده مراجعه نمایند. با در گذشت امام علی (علیه السلام) یازده امام دیگر یکی بعد از دیگری زمام خلافت را به دست گرفتند وامامت هریک ازآنان به تنصیص خدا بوده است وما شرح حال هریک از این دوازده امام را پس از بحث از «معاد» در دوازده بخش خواهیم آورد

زندگانی امامان وپیشوایان اسلام

زندگانی امامان وپیشوایان اسلام

غریزه وتمایلات درونی، یگانه وسیله هدایت، در زندگی به شمار می رود واگر این غریزه رااز دست او بگیریم، در مسیر زندگی سرگردان می گردد ودر وادی حیرت جان می سپرد. آنگاه که جوجه سر ازتخم در می آورد ویا بچه گوسفند از رحم مادر بیرون می آید، تنها چیزی که به راهنمایی آن دو، می شتابد همان غریزه حیوانی است که راه زندگی را به آنها می آموزد وشیوه زیستن را تعلیم می دهد. اگر در حیوانات، تنها غریزه حیوانی، معلم وراهنما است لیکن راهنمای انسان، نیروی خرد است که او را به قلّه تکامل هدایت می کند وبه کمال مناسب سوق می دهد. این جمله، نه به این معنی است که انسان در مسیر زندگی خویش از رهبری فطرت و راهنمایی «غریزه» بی نیاز است، وتنها عقل وخرد برای او کافی است، زیرا شخصیت وواقعیت انسان را دو عامل غریزه وعقل تشکیل می دهد، در این صورت، چگونه می توان گفت که او در زیستن، از غریزه بی نیاز است؟ بلکه مقصود این است که درمسائل مربوط به امور انسانی(نه حیوانی که همه حیوانات در آن مشترکند) وتکامل مربوط به مقام وموقعیت مناسب با وجود او، تنها خرد است که به کمک او می شتابد وراه سعادت را به وی می نمایاند. روی این اساس، زمام زندگی در حیوان به دست غریزه است که خواه ناخواه آن را به سوی زندگی حیوانی سوق می دهد، در حالی که زمام زندگی انسان هم در دست غریزه وهم در کف عقل است، آنجا که مسائل مربوط به جنبه حیوانی مطرح است وانسان در حد یک حیوان مورد بررسی قرار می گیرد، زمام زندگی در دست غریزه است; مثلاً هنگام احساس گرسنگی وتشنگی از طریق خوردن ونوشیدن رفع نیاز می کند، در سنین خاصی هم به جنس مخالف تمایل نشان می دهد وهمچنین... ولی آنجا که مسائل مربوط به حدّ وجودی او (درجه بالاتر از حیوان) مطرح باشد زمام زندگی را عقل وخرد به دست گرفته واو را به سوی کمال مناسب هدایت می کند، واگر جز این باشد او در حدّ حیوان باقی می ماند، وترقی وتعالی پیدا نمی کند. با این همه، آفریدگار جهان، در هدایت انسان، تنها به خردوچراغ عقل او اکتفاء نکرده واز روزی که انسان قابلیّت پذیرش آموزگاران الهی را پیدا کرده است، یک سلسله معلّمان معصوم وپیراسته از گناه ولغزش، برای هدایت او گمارده است تا در پرتو نور درونی (خرد) وانوار این مشعلهای فروزان بیرونی، از بیراهه به راه آید و به تکامل خود برسد. این انوار الهی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) ویا از زمان حضرت نوح (علیه السلام) (نخستین پیامبری که دارای کتاب و شریعت است)، شیوه شایسته زندگی را برای بشر روشن ساخته و با ظلمت و تاریکیها نبرد کرده اند. درست است که باب نبوت وشریعت به وسیله پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) بسته شده ودیگر نه پیامبری بر انگیخته خواهد شد ونه کتاب و شریعتی از جانب خدا به سوی بشر خواهد آمد، ولی هدایت های الهی ورهبری امّت، با درگذشت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)قطع نشده و پیوسته به وسیله اولیاء او ادامه داشته است وهم اکنون این وظیفه الهی بر دوش آخرین خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است واو وظیفه خود را به خوبی (هرچند او را نبینیم ونشناسیم) بجا می آورد. گرچه شرح زندگی علمی و سیاسی اجتماعی هریک از پیشوایان معصوم ما، در کتابی بس کوچک وفشرده (چون این نوشتار) نمی گنجد، لیکن چون در اجتماع ما برای گروهی فرصت مطالعه کتابهای مفصّل وگسترده وجود ندارد، این کتاب، نیم رخی روشن از چهره زندگی پیشوایان الهی را ترسیم کرده است. این کتاب به ضمیمه کتاب دیگری که پیرامون اصول پنجگانه اعتقادی اسلام، نگارش یافته، خوانندگان را با مجموع تعالیم اسلام به طور فشرده در زمینه مبدأ ومعاد وجهان و انسان آشنا می سازد. به امید روزی که این مباحث با خامه ارزنده محققان تاریخ اسلام به صورتی گسترده شرح و بسط پیدا کند و به رشته تحریر درآید. قم ـ مؤسسه امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی چهارم آبان ماه 1363 دوم صفر المظفر 1404

فصل نخست

امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

علی بن ابی طالب (علیه السلام) نخستین امام وپیشوای جهان اسلام است که امامت وخلافت او در روز غدیر خم تثبیت گردید ورهبری جامعه اسلامی پس از در گذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر عهده او گذارده شد. زندگی علی (علیه السلام) را می توان به پنج بخش زیر تقسیم کرد. 1ـ از ولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) . 2ـ از بعثت تا هجرت. 3ـ از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) . 4ـ از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا خلافت آن حضرت. 5ـ از خلافت تا شهادت. اکنون به گونه ای فشرده در باره هریک از این پنج فراز از زندگانی امام بحث می کنیم: 1ـ ازولادت تا بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) : علی (علیه السلام) در سال سی ام عام الفیل، یعنی ده سال پیش از بعثت، در «کعبه»، خانه خدا، دیده به جهان گشود وهنوز پنج سال از عمر او نگذشته بود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)او را به خانه خود برد و تربیت او را مستقیماً

بر عهده گرفت(1). علی (علیه السلام) از همان دوران کودکی با پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و پیش از بعثت نیز با پیامبر در عبادت شرکت می کرد (2). 2ـ از بعثت تا هجرت: او نخستین کسی است که به پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آوردد(3) ومدت سیزده سال در مکّه همراه پیامبر عظیم الشأن اسلام بود ووحی الهی را می نوشت. آن حضرت، در شب هجرت پیامبر به مدینه، ایثارگرانه در بستر پیامبر خوابید و از این طریق، ایمان واخلاص خود را در طریق اهداف الهی برای چندمین بار ثابت فرمود. 3ـ از هجرت تا وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) : وی در این مدت که از ده سال تجاوز نمی کرد جز در غزوه تبوک که به امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه باقی ماند، درتمام غزوات حضور داشت. وغالباً در سایه ایثار و فداکاری های وی، سپاه اسلام بر سپاه شرک پیروز شد. 4ـ از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا خلافت: این دوره از زندگانی علی (علیه السلام) که بیست و پنج سال به طول انجامید دوران سکوت شکوهمند او است. وی در عین آنکه به حکومت وقت اعتراض داشت وخلافت را حق خود می دانست، از همکاری و ارشاد وتعلیم احکام خود داری نکرد وخدمات ارزنده ای به جهان اسلام عرضه داشت. 5ـ از خلافت تا شهادت: پس از قتل عثمان، علی (علیه السلام) به تقاضای اکثریت قریب به اتفاق مهاجر وانصار، به خلافت برگزیده شد. او نخست از پذیرش این مقام خود داری می کرد ولی سرانجام پس از اصرار مهاجر و انصار زمام خلافت را به دست گرفت.

--------------

1 . سیره ابن هشام ج1ص 246. 2 . نهج البلاغة خطبه قاصعه شماره 187 ط عبده. 3 . تاریخ طبری ج2ص212وکامل ابن اثیر ج2 ص22.

خلافت وزمامداری علی (علیه السلام) که سراسر عدل و دادگری واحیاء سنّت های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، بر گروهی سخت وگران آمد وصفوف مخالفی در برابر وی گشود. این مخالفت ها سرانجام به نبردهای خونین سه گانه:«ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» منجر گردید. نبرد با ناکثین:

نبرد با «ناکثین» (پیمان شکنان) ازاین جهت رخ داد که طلحه وزبیر که در آغاز با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند تقاضای فرمانروایی بر بصره وکوفه را داشتند لیکن امام (علیه السلام) با درخواست آنان موافقت نکرد، آنان سرانجام مخفیانه مدینه را به عزم مکّه ترک کردند و درآنجا با استفاده از ثروت امویان ارتشی تشکیل دادند وبه بصره رهسپار شده وآنجا را به تصرف خویش در آوردند، علی (علیه السلام) مدینه را به عزم خلع ید آنان ترک گفت، در نزدیکی بصره نبرد شدیدی بین امام وسپاهیانش از یک سو وبین طلحه وزبیر وهمراهانشان از دیگر سو رخ داد که این جنگ با پیروزی علی (علیه السلام) وشکست «ناکثین» پایان پذیرفت.واین همان جنگ «جمل» است که در تاریخ برای خود سرگذشت گسترده ای دارد. نبرد با قاسطین:

معاویه از مدّتها قبل از خلافت علی (علیه السلام) مقدّمات خلافت را برای خود در شام فراهم آورده بود.وقتی امام برای خلافت برگزیده شد فرمان عزل او را صادر کرد، وحتی یک لحظه هم با ابقاء او به حکومت شام موافقت نفرمود، در نتتیجه، سپاه عراق و شام در سرزمینی به نام «صفّین» به نبرد پرداختند ودر لحظاتی که می رفت سپاه علی (علیه السلام) بر لشگر شام پیروز شود، معاویه با نیرنگ خاصی، در میان سربازان امام (علیه السلام) اختلاف وشورش پدید آورد; سرانجام، پس از اصرار زیاد یاران علی (علیه السلام)، آن حضرت ناچار به حکمیّت «ابو موسی اشعری» از سوی سپاهیان خود در برابر «عمرو عاص» از جانب لشگر شام تن در داد که آنان در باره مصالح اسلام ومسلمین مطالعه کنند و در باره سرپیچی معاویه از بیعت ونظر خود را اعلام دارند. وضع علی (علیه السلام) در پذیرفتن مسئله حکمیّت به پایه ای رسید که اگر نمی پذیرفت شاید رشته حیات او گسسته می شد ومسلمانان با بحران شدیدی روبرو می شدند، پس از فرا رسیدن موعدی که قرار بود «داوران» نظر خود را ابراز دارند، عمرو عاص، ابو موسی را فریفت و خود ابو موسی بر آن تصریح کرد واین امر، حیله گری مخالف را بیشتر آشکار ساخت، پس از ماجرای حکمیّت تعدادی از مسلمانانی که باحضرت علی (علیه السلام) همراه بودند علیه آن حضرت قیام کردند و امام را برای قبول حکمیّتی که خودشان تحمیل کرده بودند مورد انتقاد قرار دادند. نبرد با مارقین:

نبرد با «مارقین» نبرد با همان گروهی است که علی (علیه السلام) را وادار به پذیرش حکمیت کردند، ولی پس از اندی از کار خود پشیمان شده و او را وادار به نقض عهد وپیمان کردند، امّا علی (علیه السلام) کسی نبود که پیمان خود را بشکند ونقض عهد فرماید; اینان که همان خوارج هستند در برابر حضرت علی (علیه السلام)دست به صف آرایی زدند ودر نهروان با آن حضرت به جنگ پرداختند. حضرت علی در این نبرد پیروز گشت لیکن کینه خوارج در دلهاشان نهفته ماند. سرانجام علی (علیه السلام) پس از پنج سال حکومت در شب نوزدهم رمضان سال چهلم هجری به دست عبد الرحمن بن ملجم که یکی از افراد «مارقین» بود به شهادت رسید. شخصیت علی (علیه السلام) بالاتر از آن است که در مقاله یا کتابی بگنجد وکافی است بدانیم خلیفه دوم عمربن خطاب در باره او چنین می گوید:

«عقمت النّساء أن یلدن مثل علی بن أبی طالب» زنان، دیگر شخصیتی مانند علی نیاوردند. «شبلی شمیل» لبنانی، پیشوای مادیین عصر خود نیز در باره علی (علیه السلام) چنین می گوید: «الإمام علی بن أبی طالب، عظیم العظماء، نسخة مفردة، لم یر لها الشرق ولاالغرب صورة طبق الأصل لاقدیماً ولاجدیداً» (1). امام و پیشوای انسانها علی بن ابی طالب، بزرگ بزرگان ویگانه نسخه ای است که با اصل خود (پیامبر عالی قدر اسلام) مطابق است وهرگز شرق وغرب نسخه ای مطابق علی (علیه السلام) در گذشته وحال ندیده است. همچنین «جرج جرداق» نویسنده لبنانی در باره امام می گوید: «ماذا علیک یا دنیا لو حشدت قواک فأعطیت فی کل زمن علیّاً بعقله ولسانه وذی فقار» (2). چه می شد ای روزگار اگر قدرتها ونیروهای خود را بسیج می کردی ودر هر دوره انسانی مانند علی (علیه السلام) از نظر عقل وخرد، سخن وبیان، قدرت وشجاعت به جامعه بشری تحویل می دادی؟. اکنون با کمال پوزش از خوانندگان گرامی زندگی نخستین پیشوا را به پایان رسانیده امید است مبسوط آن را در کتاب هایی که در این زمینه نگاشته شده است مطالعه فرمایید.

--------------

1 . صوت العدالة الإنسانیة، ج1،ص37. 2 . همان مدرک، ص49.

فصل دوم

فاطمه زهرا (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

سخن درباره امامان وپیشوایان معصوم است،و دخت گرامی پیامبر، حضرت زهرا (علیها السلام) هرچند امام وپیشوا نیست، ولی مادر یازده پیشوای معصوم است که قسمتی از شخصیت وراثتی آنان، مربوط به مادر آنها ست ازاین جهت، لازم است به صورت فشرده درباره او سخن بگوییم. همگی می دانیم پدر ومادر، درزمینه شخصیت انسان، تأثیر بسزایی دارند. روحیات والدین فهرست وار، به فرزندان منتقل می شود، وسپس با رشد طبیعی فرزند، رشد می نماید.واین مسأله ای است که علم امروز ازآن پرده برداشته وآیین مقدس اسلام نیز درآیات وروایات برآن صحه نهاده است. درفضیلت دخت گرامی پیامبر،همین بس که از پدری مانند رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ومادری مانند خدیجه به وجود آمده است. شخصیت پیامبر گرامی بر همه ما واضح وروشن است. شایسته است با مادر اونیز آشنا شویم. مادر او خدیجه دختر خویلد، همسر رسول خداست که نخستین بانو ویا فردی است که به رسول گرامی ایمان آورده است، ومدّتها به همراه علی (علیه السلام) با پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)نماز گزارده درحالی که احدی به اسلام نگرویده بود(1).

--------------

1 . کامل، ابن اثیر، ج2، ص37، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج13، ص197.

عفیف کندی می گوید: برای بازرگانی وارد سرزمین مکه شدم،مردی را دیدم که دربرابر کعبه نماز می گزارد، اندکی بعد زنی آمد وبه او اقتدا کرد، آنگاه نوجوانی آمد وبه آن دو پیوست.از عباس عمّوی پیامبر پرسیدم این سه نفر کیستند واز چه آیینی پیروی می کنند؟وی درپاسخ گفت:وی محمد فرزند عبداللّه برادر زاده من است. می گوید:خدا مرا به عنوان پیامبر برانگیخته است،واین زن، همسر او خدیجه، واین نوجوان برادر زاده دیگر من است که به او ا یمان آورده است. سوگند به خدا در روی زمین، این مرد، جز این دو نفر پیروی ندارد(1). خوب است فضیلت ومقام خدیجه را اززبان رسول خدا بشنویم: 1ـ ابو هریره می گوید: رسول خدافرمود:جبرئیل به سوی من آمد وگفت: این خدیجه است که به سوی تو می آید وظرفی می آورد که درآن خوردنی وا شامیدنی است.آنگاه که به سوی توآمد، از پروردگارش ومن به او سلام برسان و بشارت بده که خدابرای او دربهشت، خانه ای آرام وراحت ساخته است(2). 2ـ عایشه می گوید: من بر هیچ یک اززنان پیامبر حسد نورزیدم، جز خدیجه ومن در زمان او نبوده ام ورسول خدا هرگاه، گوسفندی سر میبرید،قسمتی از آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد. من از چنین اظهار محبتی، خشمگین می شدم. پیامبر فرمود:خدا مهر اورا به من داده است(3). 3ـ روزی پیرزنی با پیامبر سخن می گفت، وپیامبر از حال اومی پرسید وبه او احترام می گذاشت وقتی از انگیزه این کار پرسیدم،فرمود:وفا، از ایمان است ـ او درزمان خدیجه به خانه ما می آمد(4).

--------------

1 . شرح نهج البلاغه، ج13، ص225. 2 . صحیح مسلم، ج7، ص133. 3 . صحیح مسلم،ج7، ص134. 4 . شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج18، ص108.

4ـ انس می گوید:هرگاه ارمغانی برای پیامبرمی آوردند، پیامبر می فرمود، آن رابه خانه فلان زن ببرید، او دوست خدیجه بود، اورا بسیار دوست می داشت(1). 5ـ عایشه می گوید: روزی پیامبر از خدیجه یاد کرد، من براو رشک بردم وگفتم:او پیرزنی بیش نبود وخدا بهتر ازاورا به تو داده است !در این هنگام پیامبر خشمگین شد، وموهای سرش راست ایستاد سپس فرمود: به خدا سوگند، چنین نیست. هرگز خدا بهتر ازاورا به من نداده است،ـ اوـ هنگامی که مردم به من کفر میورزیدند ـ، به من ایمان آورد، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند، مرا تصدیق کرد، هنگامی که مردم مرا از دارایی خود محروم کردند، او سرمایه خود را در اختیار من نهاد، خدا فرزندانی از او به من ارزانی داشت، واز دیگران به من چیزی عطا نفرمود. عایشه می گوید:پس از شنیدن این سخنان با خود پیمان بستم که دیگر درباره خدیجه بدگویی نکنم(2). 6ـ ابن عباس می گوید: پیامبر فرمود: برترین زنان بهشت،چهار زن هستند: 1ـ خدیجه دختر خویلد2ـ فاطمه دختر محمد 3ـ مریم دختر عمران4ـ آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.(3) از این احادیث واحادیث دیگر به خوبی استفاده می شودکه مادر فاطمه، مقام بس والا وارجمندی دارد و تا او در قید حیات بود، پیامبر همسر دیگری انتخاب نکرد، و سالی که او درگذشت آن را سال حزن و اندوه اعلام نمود، وبه هنگام وفات، خود وارد قبر خدیجه شد وبا دستهای مبارک خود، بدن اورا درقبر نهاد، ودرقبرستان حجون به خاک سپرد(4).

--------------

1 . سفینة البحار، ج1، ص380،ماده «خرج» 2 . صحیح مسلم، ج7ص134، اسدالغابة، ج5،ص438. 3 . خصال، ج1ص96، بحارالأنوار، ج16، ص2. 4 . سیره حلبی، ج1، ص346.

در این جا سخن درباره مادر زهرا به پایان می رسد، اکنون وقت آن رسیده است که درباره خود آن بانوبه سخن بپردازیم. میلاد فاطمه (علیها السلام)

دخت گرامی پیامبر، روز بیستم جمادی الاخرة سال پنجم بعثت چشم به جهان گشود. او درمکه هشت سال ودر مدینه ده سال با پدر خود زندگی کرد و پس از رحلت پیامبرگرامی، هفتاد و پنج یا نود وپنج روز در قید حیات بود، آنگاه به لقای الهی پیوست(1). او پنج ساله بود که مادر گرامی خودرا از دست داد، ودرهمان ایّام نیز، با فقدان بزرگترین حامی پدر یعنی حضرت ابو طالب، روبرو گشت، واین دوحادثه ناگوار،روح وروان او را فشرد، ودرعین حال عواطف ومحبتهای پدر را بیش از پیش به خود جلب کرد، از آنجا که کاردرون خانه بر دوش او قرار گرفت، درقلمرو زندگی پخته تر وآبدیده تر شد. درسن هشت سالگی ـ آنگاه که پدر برزگوارش مکه را به عزم مهاجرت به مدینه ترک گفت ـ همراه گروهی از زنان مسلمان که درتاریخ به نام«فواطم» نام می برد، به مدینه پانهاد، دراین موقع، فصل نوینی درزندگی، به روی خود گشود. پیشرفت اسلام و گسترش آیین خدا وبالا رفتن عظمت ظاهری پیامبر درمیان قبایل، سران عرب را برآن داشت که با پیامبر رابطه خویشی برقرار نمایند، وبا تنها دختری که در خانه داشت، ازدواج کنند. ماه وهفته ای نمی گذشت مگر که پیامبر پیشنهادی را دریافت می کرد، درخواستهارا با دخترخود درمیان می نهاد، ولی کوچکترین رغبتی درچهره او احساس نمی کرد، زیرا زهرا به خوبی می دانست:

--------------

1 . کشف الغمة، ج1، ص339.

مسئله «ازدواج» زندگی دوجسم درکنار هم نیست، بلکه الفت دوروح است که باید همخوی وهمسو باشند.از این جهت درانتظار آن بود که خواستگاری همسو با روحیات وی، سراغ او بیاید. وقتی علی 9 به عنوان خواستگار حضور پیامبر رسید، وپیامبر،درخواست علی را در اختیار فاطمه نهاد، سکوتی پرمعنا بر مجلس حاکم شد، سکوتی که نشانه رضایت زهرا، آن هم توأم با حجب وحیا بود، وقتی پیامبر از رضایت درونی او آگاه شد، موافقت خودرا با تکبیر اظهارنمود، وبه یک معنا مسأله را خاتمه یافته تلقی کرد، فرمود:«فَداها أبُوها سُکُوتهُا رِضاها» «پدرش به فدایش، خاموشی او نشانه رضایت اوست»موافقت زهرابه علی (علیه السلام) ابلاغ شد وقرار شد که مقدمات کارا را فراهم سازد.دارایی علی در آن روز جز یک شمشیر وزره چیز دیگری نبود. علی مأمور شد که زره خود را بفروشد ومقدمات و مخارج عروسی را فراهم آورد.او زره خودرا فروخت وپول آن را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد. پیامبر مشتی از آن را بدون اینکه بشمارد به بلال داد، که برای زهرا، مقداری عطر بخرد، وباقیمانده را در اختیار ابی بکر وعمار گذارد، تا ازبازار مدینه برای داماد وعروس، لوازم زندگی تهیه نمایند.آنان به دستور پیامبر برخاستند واشیاء زیر را که در حقیقت جهیزیه زهرا بود، خریداری نمودند وبه محضر پیامبر آوردند. صورت جهیزیه دختر پیامبر

1ـ پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود. 2ـ روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود. 3ـ قطیفه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد. 4ـ یک سر یر عربی (تخت) که از چوب ولیف خرما می ساختند. 5ـ دو تشک ازکتان مصری که یکی پشمی ودیگری از لیف خرما بود. 6ـ چهار بالش که دو تای آن از پشم، ودوتای دیگر از لیف خرما بود. 7ـ پرده. 8ـ حصیر هجری. 9ـ دست آس. 10ـ مُشکی از پوست. 11ـ کاسه چوبی برای شیر. 12ـ ظرف پوستی برای آب. 13ـ سبوی سبز رنگ. 14ـ کوزه های متعدد. 15ـ دو بازو بند نقره ای. 16ـ یک ظرف مسی. وقتی چشم پیامبر به آنها افتاد فرمود:خداوندا، زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفالست، مبارک گردان!(1) مهریه دختر پیامبر قابل دقّت است. مهراو مهر السنة بود که همان پانصد درهم می باشد(2). درحقیقت این ازدواج برای دیگران سرمشق بود. برای پسرانی که ازبار سنگین مهریه می نالند وگاهی قید ازدواج را می زنند، برای دختران که کار مهریه را سخت نگیرند. اساساً محیط زندگی زناشویی، باید با صمیمیت ومهر و وفا، گرم ومطبوع گردد، وگرنه مهریه های سنگین وجهیزیه های کمر شکن فروغی به زندگی

--------------

1 . اللّهُمّ بارِکْ لِقَوم جُلّ آنِیَتَهُمُ الْخَزِفَ ـ بحار الأنوار 43/94 به «کشف الغمة» ج1/359 نیز مراجعه شود 2 . وسائل الشیعة ج15/8.

نمی بخشد. در عصر حاضر، اولیای دختر برای تحکیم موقعیت وتثبیت وضع دختر خود، داماد را زیر بار سنگین مهر قرار می دهند تاروزی بر اثر بوالهوسی دست به طلاق نزند. درصورتی که این کار هدف آنان را تأمین نمی کند، ودرمان قطعی و علاج حقیقی آن، اصلاح وضع اخلاقی جوانان است.محیط فرهنگ واجتماع ماباید طوری باشد، که ریشه این افکار را درمغز جوانان ما پدید نیاورد، وگرنه گاهی کار به جایی می رسد که دختر حاضر می شود، با بذل مهر خود، از خانه شوهر،جان به سلامت برد. مراسم عروسی

گروهی از طرف داماد وعروس دعوت شدند، وعلی به افتخار همسر گرامی خود، ولیمه ای ترتیب داد.پس از صرف غذا، رسول گرامی فاطمه را به حضور طلبید، فاطمه درحالی که شرم وحیا سراسر وجود اورا گرفته بود، شرفیاب محضر پیامبر گردید. عرق حجب وخجالت از پیشانی او می ریخت. وقتی چشم اوبه پیامبر افتاد، پای او لغزید ونزدیک بود به زمین بخورد. پیامبر دست دختر خودرا گرفت و درحق او دعا فرمود وگفت: خداوند تورا از تمام لغزشها مصون بدارد. آنگاه چهره زهرا را باز کرد ودست عروس را در دست داماد نهاد وچنین گفت: «بارکَ اللّه لَکَ فِی إبنة رسولِ اللّه یا عَلِی نِعْمتِ الزّوجة فَاطِمةُ» دختر پیامبر خدا، برتومبارک باد، علی ! فاطمه چه همسر خوبی است سپس رو به فاطمه کرد وگفت:«نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِی» «فاطمه !علی چه همسر نیک است»(1).

--------------

1 . بحار الأنوار ج43/96.

پیامبر، درآن شب صمیمیت واخلاصی نشان داد، که هنوز دراجتماع کنونی ما با آن همه رشد وتکامل، این مقدار صفا و صمیمیت وجود ندارد. زیرا دست دختر خود را گرفت و در دست علی گذارد. فضایل علی رابرای دختر خود بازگو کرد،نیز از شخصیت دختر خود واینکه اگر علی آفریده نشده بود، همتایی برای او نبود، سخن گفت،و بعدا کارهای خانه ووظایف زندگی راتقسیم کرد. کارهای درون خانه را بر عهده فاطمه گذارد، ووظایف خارج از خانه را بر دوش علی نهاد! دراین موقع بنا به گفته بعضی، به زنان مهاجر وانصار دستور دادکه دور ناقه دختر اورا بگیرند وبه خانه شوهر برسانند به این ترتیب جریان ازدواج با فضیلت ترین زنان جهان پایان یافت. گاهی گفته می شود که پیامبر به شخصیت برجسته ای،مانند سلمان دستور دادکه مهار شتر زهرا را بگیرد وازاین طریق جلالت دختر خود را اعلام دارد. شیرین تر از همه لحظه ای بود که داماد وعروس به حجله رفتند، درحالی که هر دو از کثرت شرم به زمین می نگریستند.پیامبر وارد شد، ظرف آبی به دست گرفت، به عنوان تفأل بر سر وبر اطراف بدن دختر پاشید. زیرا آب مایه حیات است و درحق هر دو دعا فرمود: «اللّهمّ هذه إبنتی وأحبُّ الخلقِ إلیَّ اللّهمّ وهذا أخی وأحبّ الخلقِ إلیّ اللّهمّ اجعله وَلیاً و...»(1). پرودگارا! این دختر من ومحبوب ترین مردم نزد من است. پرودگارا ! علی نیز گرامی ترین مسلمانان نزد من است. خداوندا، رشته محبت آن دورا استوارتر فرما... دراینجا، برای ادای حق مقام دختر پیامبر، حدیث زیر را نقل می نماییم(2)

--------------

1 . أقالکِ اللّهُ العَثْرَةـ بحارالأنوار،ج43/96. 2 . مسند احمد، ج2/259.

انس بن مالک نقل کرد: پیامبر شش ماه تمام هنگام طلوع فجر از خانه بیرون می آمد ورهسپار مسجد می گشت ومرتب مقابل درخانه فاطمه می ایستاد ومی فرمود: اهل بیت من ! به یاد نماز باشید. خداوند می خواهد از شما اهل بیت، همه گونه پلیدی را دور کند(1). چهره فاطمه در قرآن

داوری هیچ موجودی درباره انسان به پایه داوری قرآن که سخن خداست نمی رسد، زیرا او از جانب کسی سخن می گوید که انسان را آفریده است، وصانع هرموجودی از ویژگیهای مصنوع خود، بیش از دیگران اطلاع دارد. تاآنجا که می فرماید: (ألا یَعْلَمُ مَنْ خَلََقَ...) (سوره ملک/14) «آیا آن کس که خلق را آفریده به خوبی آنرا نمی شناسد؟» از این جهت، لازم است گوشه ای از داوری قرآن را درباره دخت گرامی پیامبر، یاد آور شویم. قرآن، هرچند نام زهرا را به میان نیاورده است، اما گاهی درباره افراد محدودی سخن گفته که زهرا یکی از آنها می باشد، واحیاناً لفظ کلی را به کار برده که جزدختر پیامبر، مصداق دیگری نداشته است: 1ـ آیه تطهیـر

آیه تطهیر از آیه های معروفی است که درباره اهل بیت پیامبر نازل شده وآنها را انسانهای پاک وپیراسته از گناه معرفی می کند،و دخت پیامبر گرامی، به حکم لغت

--------------

1 . «الصَّلاةُ یا أهْلَ الْبَیْتِ، إنَّما یُرِیْدُ اللّهَ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَّهِرَکُمْ تَطْهِیْراً»

(مفهوم لغوی اهل البیت) واحادیث متواتر(1) از اهل بیت پیامبر بوده است، چنانکه می فرماید:(إنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً)(احزاب /33) «محققا خدا می خواهد پلیدی را از شما ببرد، وشما را از گناه وخلاف پیراسته گرداند». این پیراستگی مربوط به پیراستگی ظاهری نیست، بلکه مقصود تطهیر نفوس از ذنب وگناه است که یگانه افتخار انسان به شمار می رود. پیامبر گرامی، در باره زهرا می گوید:«إنّ اللّه عزّوجلّ لَیَغْضِبَ لِغَضَبِ فاطِمَة وَیَرْضَی بِرِضَاها»(2). خدا بر خشم فاطمه اظهار خشم کرده و از خشنودی او خشنود می شود. این روایت را که محدثان اسلامی با اختلاف اندکی در الفاظ، نقل کرده اند، به تنهایی نشان دهنده آن است که دخت گرامی پیامبر، پیراسته از گناه است. چگونه می توان گفت که او معصوم نیست وگرد گناه می گردد، درحالی که دراین هنگام، باید خدا از انجام گناه خوشحال شود درصورتی که خدا پیراسته از آن است که از گناه خوشحال شود، ویا به آن فرمان دهد چنانکه می فرماید:(قُلْ إنّ اللّهَ لایأمُرُ بِالْفَحْشَ آءِ أتَقُولُونَ عَلیَ اللّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ) (اعراف/28) بگو خدا به گناه وزشتیها فرمان نمی دهد. آیا آنچه رانمی دانید، به خدانسبت می دهید؟ 2ـ آیه مبــا هــله

مباهله به معنی نفرین دو مخالف درباره یکدیگر است،وپیامبر گرامی،

--------------

1 . ذخائر العقبی، ص24. 2 . فرائد السمطین،2/66.

سران مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد، که همگی به بیرون از مدینه بروند وبه یکدیگر نفرین کنند،وپیامبر این کار را به فرمان خدا پیشنهاد کرد. آنان نیز پذیرفتند. پیامبر از مدینه با چهار نفر بیرون آمد آنها عبارت بودند از: دخترش فاطمه، ودو فرزند عزیزش حسن و حسین ودامادش علی بن ابی طالب، وبا این عمل، به واقعیت این آیه تجسّم بخشید.آنجا که می فرماید:(فقُل تَعَا لُوا نَدْعُ أبْنَائَناوَ أبْنَاءَکُمْ وَ نِسَ آ ئَنا وَنِسَائَکُمْ وأَنْفُسَنَا وأَنْفُسَکُم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبینَ) (آل عمران /61) «بگو بیایید ما وشما با فرزندان وزنان خود به مباهله برخیزیم ودروغگویان را به لعنت خدا گرفتار سازیم» مفسران می گویند: تنها زنی که درحادثه مباهله حضور داشت، فاطمه زهرا بود، وجز او کسی درآنجا نبود و اگر ازمیان زنان مهاجر وانصار، کسی شایستگی داشت که دعای پیامبر را با آمین بدرقه کند، پیامبر گرامی اورا می آورد. 3ـ آیه مــودت

همگی می دانیم رسالت پیامبران وهرنوع رنج وزحمتی که دراین راه متحمل می شوند، برای خداست وباید پاداش خودرا از خدا دریافت کنند، ولی درعین حال، خدا دوستی نزدیکان پیامبر رابه عنوان یک فریضه واجب نمود ه است، چنانکه می فرماید: (قُلْ لا أسْألُکُمْ عَلَیْهِ أجْراً إلاّ الْمَودَّةَ فِی الْقُربَی)(الشوری/23) «بگو من پاداشی ازشما نمی خواهم، جز دوستی نزدیکانم» چنین سفارشی هر چند به صورت اجر ومزد تلقی شده است، ولی درواقع فریضه ای است برامت که در سایه چنین حبی ونزدیکی با چنین گروهی با فضیلت، به حدّ کمال می رسند ودر سایه این مودت، ازنظر عرفان علمی وعملی بالا می روند، ودخت گرامی پیامبر نزدیک ترین فرد به پیامبر گرامی می باشد که باید همه مسلمانان جهان اورا دوست داشته واحترام خاصی برای او قائل شوند. 4ـ آیه إطعــام

مفسران می نویسند: علی بن ابی طالب ودخت گرامی پیامبر حتی فرزندان اوحسن وحسین وخادمشان «فضه» برای شفاء «حسنین» نذر کرده بودند که سه روز،روزه بگیرند، نذرآنان پذیرفته شده و درنخستین روز، به هنگام افطار فقیری درخانه ایستاد و درخواست طعام کرد. همگی طعام خود را به او داده وبا آب افطار کردند. شب دوم نیز این جریان تکرار شد، وبه جای فقیر یتیمی بر درخانه ایستاد، وایثار شب قبل نیز تکرار گردید، شب سوم اسیری بر درخانه ایستاد، وهمین کار نیز انجام گرفت. در شأن این چهار بزرگوار، که به آخرین مرحله ایثار دست یافتند، آیاتی که درسوره هل أتی است نازل گردید، این آیات از آیه هفتم شروع شده وتا آیه 22 ادامه دارد.وما به نقل وترجمه دوآیه می پردازیم: (ویُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِینَاً وَیَتِیمَاً وأسِیرَاً \* إنّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُریدُ مِنْکُم جَزاءً وَ لاشُکُوراً)(سوره انسان/آیه 8و9) «آنان غذای خود را در عین نیاز به آن، به بیچاره، ویتیم، واسیر، می دهند، ومی گویند ما شما را برا ی خدا اطعام می کنیم واز شما پاداش وسپاسی نمی خواهیم». 5 ـ آیه کـوثــر

آیه چهارمی را به عنوان «بیت القصیدة» یاد آور شویم وآن آیه کوثر است. چنانکه می فرماید:(إنّا أعْطَیْنَاکَ الْکُوثَر \*فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ \*إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الأبْتَرُ) «ما به تو خیر فراوانی را دادیم. برای خدا نماز بگزار وقربانی کن. ونسل دشمن بدگوی تو مقطوع است ونسل تو تا روز قیامت باقی است».

بدگویان، مانند عاص بن وائل، پیامبر را «ابتر» (مقطوع النسل) می نامیدند، خداوند در ردّ اندیشه بدگویان یاد آور می شود که ما به تو،«خیر کثیر» دادیم ومقصود از آن «نسل کثیر» است به گواهی آخر آیه که می فرماید: دشمن بدگوی تو «ابتر» است (وتو،دارای «کوثر» می باشی). همگی می دانیم پیامبر گرامی، از سه دختر دیگر نسلی پیدا نکرد، وتنها نسل او از ناحیه دخترش زهرا باقی مانده، مفاد آیه، یکی از اخبار غیبی قرآن است که برای همگان ملموس ومحسوس است.با آنکه فرزندان پیامبر دربسیاری از اعصار به وسیله جلاّدان اموی وعباسی، به صورت فردی وجمعی جام شهادت نوشیده اند، مع الوصف جهان امروزنسل گسترده رسول گرامی را درتمام اقطار جهان لمس می کند. فخر رازی درتفسیر خود، به هنگام بحث از سوره کوثر می نویسد:مقصود این است که خدا نسل پیامبر را در طول زمان حفظ می کند. آنگاه می افزاید: «فانظرکم قتل من أهل البیت،ثم العالم ممتلیء منهم،ولم یبق من بنی اُمیة فی الدّنیا أحد یعبأ به ثم انظرکم فیهم من الأکابر من العلماء کالباقر والصادق والکاظم والرّضا ( (علیهم السلام) ) والنفس الزکیّة وأمثالهم»(1). «بنگر چقدر افراد، از اهل بیت پیامبر کشته شده اند وباز جهان مملو از آنهاست،ولی ازخاندان امیه کسی که قابل ذکر باشدنمانده است، آنگاه بنگر که چه علمای بزرگی درمیان اهل بیت پیامبر هست مانندحضرت باقر، حضرت صادق وحضرت کاظم و حضرت رضا ـ (علیهم السلام) ـ ونفس زکیه ومانند آنان». وی این سخن را درقرن ششم می گوید: ما اکنون دراوایل قرن پانزدهم هجری هستیم وجهان اسلام از مغرب وتونس والجزایر گرفته تا برسد به عربستان وشامات وترکیه وایران وغیره شاهد نسل درخشنده رسول خدا می باشیم وهمگی

--------------

1 . مفاتیح الغیب، ج8،ص498 ط مصر، 1308.

می گوییم: «صَدَقَ اللّهُ الْعلیّ الْعَظِیم:إنّا أعْطَیْناکَ الْکَوثَرْ». زهرا اُسوه واُلگــو

آشنایی با زندگانی حضرت زهرا مارا با اسوه والگویی آشنا می سازد که همه زنان باید اورا بهترین الگو درزندگی تلقی کنند.قرآن آنگاه که برای زنان اسوه والگو مطرح می کند، از چهار زن نام می برد که دوتن از آنها الگوی فضیلت وسعادت ودو فرد دیگر الگوی شقاوت وبدبختی بوده اند. اینک ما به طور اجمال ازاین چهار زن نام می بریم. آنگاه اسوه بودن زهرا را در مورد فضیلت وسعادت، مطرح می کنیم. آن دوالگوی بدبختی ونکبت، زنان نوح ولوط اند. با اینکه در خانه نبوت و وحی می زیستند، امازیستن آنها زیستن دو جسم در کنار یکدیگر بود، نه زندگی دو روح، زیرا باشوهران خود همسو نبودند وبه آنان خیانت می کردند. از این جهت سرانجامی جز دوزخ پیدا نکردند، چنانکه می فرماید: (ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاًلِلَّذِینَ کَفَرُوا امرأةَ نُوح وَامْرَأة َلُوط،کانَتاتَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِباِدناصالِحِین، فَخانَتاهُمافَلَمْ یُغْنِیاعَنْهُمامِنَ اللّهِ شَیْئَاً وَقیِلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ) (تحریم /9) «خداوند برای کافران زنان نوح ولوط مثل می زند. این دو نفر دراختیار دو بنده ازبندگان صالح مابودند، امابه آنان خیانت کردند، شوهران آنان نتوانستند همسران خودرا از آتش دوزخ نجات دهند. به آنها گفته شد: همراه دوزخیان وارد آتش شوید» اما آن دو الگوی سعادت وخوشبختی، آسیه همسر فرعون ومریم مادر حضرت عیسی است. بانوی نخست، با اینکه «ملکه مصر» بود، وازنظر عزت وبزرگی، ورفاه ونعمت همتا نداشت، وقتی حقیقت براو روشن شد دعوت موسی را ـ باتمام خطرهایی که دربر داشت پذیرفت ـ فرعون از گرایش همسر به دشمن شماره یک او، سخت لرزید، باتمام علاقه ای که به همسر داشت، همه را در راه حفظ الوهیت وخدایی فروشی دروغین خود، نادیده گرفت، واورا درمیدان شهر به چهارمیخ کشید. ولی غافل ازآنکه اوبا این عمل به یکی از آرزوهای همسر مؤمن وموحد خود، جامه عمل پوشانیدوقرآن درباره او چنین می گوید:ودرخواست او را از خدا نیز منعکس می کند: (وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی اْلجَنّةِ وَنَجّنِی مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَومِ الظَّالِمِینَ)(تحریم/11) «خدابرای افراد با ایمان، همسر فرعون را به عنوان زن نمونه یادآور می شود آنگاه که با خدای خودچنین راز و نیاز نمود:پرودگارا برای من درنزد خود، خانه ای در بهشت بناکن، ومرا از فرعون وکردار زشت او نجات بده، وازمردم ستمکار رهایی بخش». اومرگ را آرزو می کند. مرگی که در دل آن حیات وزندگی جاودانه است. بانوی دوم مریم دختر عمران، مادر حضرت مسیح (علیه السلام) است.وقرآن روی عفت و پاکدامنی اوتکیه می کندوحادثه تمثّل جبرئیل را به صورت یک جوان زیبا دربرابر او یادآور می شود، ولی او درهمان لحظه به خدا پناه می برد ومی گوید: من زنی عفیف وپاکدامنم(1) ناگاه ندایی می شنود که من پیام آور پروردگار تو هستم که به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم. قرآن درباره این زن نمونه چنین می فرماید:(وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهافَنَفَخْنافِیهِ مِنْ رُّوحِنا وَصَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَکُتُبِهِ وَکانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ)(تحریم/12)

--------------

1 . سوره مریم، آیه 17ـ 18.

«خدا مریم را به عنوان زن نمونه برای افراد با ایمان یاد آور می شود. مریم دختر عمران که دامان خودرا پاک نگه داشت، وما ازروح خود در او دمیدیم. او سخنان پروردگار وکتابهای او را تصدیق کرد، واز بندگان مطیع خدابود. زهرا با فضیلت ترین زنان جهان است

اکنون که با این دوزن نمونه آشنا شدیم، دخت پیامبر گرامی سومین زن نمونه جهان است که درردیف این دو زن قرار دارد، ودرگذشته یاد آور شدیم که پیامبر فرمود: سروران زنان بهشت، چهار نفرند که یکی ازآنها دخترش زهرا ست. عایشه می گوید:«ما رَأیتُ أَحَداً قَطُّ أَفْضَلْ مِنْ فاطِمَةِ غَیر أَبِیها...».(1) «من کسی را برتر وبالاتر از فاطمه نیافتم جز پدرش پیامبر اسلام». حسن بن زید عطار می گوید:از امام صادق (علیه السلام) سئوال کردم: اینکه پیامبر گرامی فرموده است: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، آیا او برترین زنان زمان خود بود؟ او درپاسخ فرمود: مریم چنین بود، ولی فاطمه برترین زنان اهل بهشت است، از گذشتگان وآیندگان(2). عفت وعصمـت زهـــرا (علیها السلام)

فضیلت وکمال زهرا یکی دو تا نیست که دراینجا مطرح شود. او درعصمت وعفت، علم ودانش، شجاعت وقوت قلب،فصاحت وبلاغت کلام، دردرجه ای بس عالی قرار داشت، ولی نام زهرا همه جا یاد آور عفت وپا کدامنی است.

--------------

1 . سیره حلبی،ج2، ص6. 2 . عوالم، ج11، ص49.

زنان مسلمان باید اورا الگو ی خود سازند، وشخصیت خود را دربالا بردن علم ودانش، تقوا و پرهیزگاری، خدمت وانجام وظایف، جستجو کنند. از دیر باز، قدرتهای بزرگ جهان، به فکر مسخ هویت اسلامی مسلمانان بوده اند وخواسته اند از طرق گوناگون ما را از آیین خود بیگانه سازند، ودر نتیجه بزرگترین سدی را که دربرابر مطامع روز افزون آنان، قرار دارد، ازمیان بردارند. استعمار یک ملت، درصورتی سهل وآسان می گردد، که علایق آنها را از گذشته قطع کرده وآنها را به صورت قارچهای بی ریشه ا ی درآورند. بزرگترین قدرتی که جهان ازآن می ترسد، نیروی اسلام است که به پیروان خود فرمان ثبات ومقاومت دربرابر سلطه بیگانگان داده وسلطه ناپذیری را اساس خود می داند، جهادوجهادگررا درطریق حفظ وآرمانهای دینی می ستاید،وحیات وشهادت را «إحدی الحُسنیین» قلمداد می کند. خاور شناسان که پیشگامان نیروهای استعمار گر غربی هستند، به این حقیقت، پی برده طراحان استعمار را از آن آگاه ساخته اند، وبا تجربه ای که از تسلط بر اندلس اسلامی آموخته بودند، اذعان داشتند که بیگانگی جوانان ودختران از اسلام وتعالیم حیات بخش آن، وترویج فساد و فحشاء درمیان آنان ودعوت به آمیزشهای بی قید و شرط میان دوگروه، یکی از ابزار سلطه بر آنهاست، ازاین جهت،برای پیدا کردن این طرح کلی، از راههای گوناگونی وارد شدند که یکی از آنها ترویج بی حجابی درمیان زنان ودختران مسلمان بوده است. عفت وپاکدامنی جزء سرشت زن است

هرنوع برنامه ریزی برای زندگی زن، خواه پیش از زناشویی یا پس از آن، باید مطابق آفرینش او باشد،ودر حقیقت سرشت زن راباید بررسی کرد ومطابقت خواست آن، برای او برنامه ریخت. 1ـ جای سخن وگفتگو نیست که عفت وپاکدامنی با آفرینش زن بهم آمیخته واز روز نخست، عفت گرا و پاکدامن است. نگاه های معصومانه، ونفرت او از گناه درروزهای نخست زندگی، تظاهر زن به عفت وپاکی درنخستین برخوردها، نشانه آن است که عفت درزن، جایگاه عظیم وبلندی دارد که هم خود خواهان آن است وهم دیگران او را با این ویژگی می خواهند. روی این اساس، تمام برنامه های زندگی زن باید درچار چوب حفظ عفت صورت گیرد وآنچه که سر انجام منتهی به ناپاکی وگناه وآمیزشهای نامشروع می گردد، با ید از زندگی او حذف گردد. شکی نیست که زنان درسنین جوانی، ذاتاً دل آرا ودلربا هستند، ودر نخستین برخورد با مردانی که غریزه جنسی نیرومندی دارند، کشش خاصی نسبت به یکدیگر پیدا می کنند، ولی این کشش همه جابه سود طرفین و بالأخص زن نیست. درست است که این جاذبه وکشش، اساس زناشویی است، ودست آفرینش، این تجاذب را میان آن دو پدید آورده تا درسایه آن، نخستین هسته های جامعه یعنی خانواده راتشکیل دهند، ودرنتیجه نسل بشر محفوظ بماند، ولی اگر او با چنین دلربایی، دربرابر هر فردی ظاهر شود، ممکن است درمواردی خویشتن دار باشد، ولی درموارددیگر با شکست روبرو می گردد، وآنچه نباید بشود، می شود. واگر زنان قوی ونیرومند وخویشتن دار، بر نفس خود مسلط باشند، همه زنان از نظر شخصیت وفکر یکسان نبوده وخویشتن دار نیستند. 2ـ روی این اساس، درشرایع آسمانی مسأله پوشش برای زن مطرح بوده تا دل آرایی اورا به محارم وشوهر خود محدود ساخته واز این طریق، به تحکیم بنیاد خانواده کمک کند.

این که گفتیم درشرایع آسمانی، مسأله پوشش برای زن، یک اصل بوده، سخن گزافی نیست، وتلمود یهود بر آن نیز گواهی می دهد(1). حتی این مسأله را خردمندان جهان، با بررسی ومطالعه دریافته بودند ونمیگذاشتند زنان، به جز کنیزان، دربرابر مردان بیگانه، خودنمایی کنند. درجامعه ساسانیان، زنان متشخص، جز درتخت روان روپوش دار، ازخانه بیرون نمی آمدند وهرگز به آنان اجازه داده نمی شد، آشکارابا مردان معاشرت داشته باشند. حتی در نقشهایی که ازایران باستان بر جای مانده صورت زن به طور واضح دیده نمی شود، فقط کنیزان، آزادی بیشتری داشتند، چون ناچار بودند ازمهمانان خواجه خود پذیرایی کنند(2). 3ـ البته آن سخت گیری که در تلمود نسبت به پوشش زن وجود دارد، یا برخی از سخت گیریهایی که در ایران باستان برای زن دیده می شود، در اسلام محکوم بوده ویک نوع افراط حساب می شود، ولی آنچه مسلم است، این است که پوشش ساده زن وجلوگیری ازآمیزش آزادانه او با جوانان ومردان بیگانه،به عفت وپاکی او کمک شایانی می کند، وبرهنگی وخود آرایی او در ادارات ومراکز کار وگذرگاهها، جز تحریک جنسی جوانان، نتیجه ای ندارد. 4ـ بنا بر این، الزام پوشش، فقط وفقط برای حفظ عفت اوست، نه زنجیر اسارتی بر دست وپای او ونه سدی در برابر تکامل فکری وعلمی وهنری او است، بلکه درحالی که همه راههای تکامل به روی او باز است، ولی همگی باید درچار چوب حفظ گوهر گرانبهای او به نام عفت، صورت گیرد، زیرا اگر از دست برود،

--------------

1 . تاریخ تمدن ویل دورانت،ج12، ص30. 2 . ایرانیان، جامعه ساسانیان،ج1، ص552.

شیرازه زندگی می پاشد ومحیط گرم خانواده تشکیل نمی گردد، یا پس از اندی به سردی و پاشیدگی می گراید.وبرای همین جهت زنان قانونی دردوره ساسانیان درخانه نگهداری می شدند .(1) امروز، آمار وارقام با ما سخن می گوید وحقایق را روشن می سازد. امروز چه کسی است که نداند قسمت اعظم فزونی طلاق در طبقات مرفه وحتی طبقات متوسط، مربوط به آزادی زنان درمحیط زندگی آنهاست، زیرا در سایه این آزادی علاقه های حاکم بر محیط خانواده به سستی گراییده، وهریک از همسران درفکر دیگری می افتند. درغرب، بنیاد خانواده کاملاً سست و لرزان است وکمتر ازدواجی است که به صورت پایدار میان جوانان و دختران باقی می ماند، وغالباً پس از اندی جدا می شوند ویکی از علل آن، آمیزشهای آزادی است که میان دختران و جوانان حاکم است. 5ـ آیین مقدس اسلام، در کلیه دستورهای خود، آفرینش زن وصلاح وخیر جامعه را درنظر گرفته وبرای زنان، درخارج محدوده زندگی، پوشش تصویب کرده است، تا عفت درون خانه که به وسیله چهار دیواری حفظ می شود، با عفت برون همآهنگ باشد، وزیبایی زن ودلارایی او، ازآن شوهران ومحارم بوده وغیر آنان ازآن بهره ای نگیرند، پیامبر گرامی درسخنان خود، بهترین زن را چنین توصیف میکند:بهترین زنان، زنی است که برای شوهر، فرزند بیاورد، واورا دوست بدارد.عفیف وبا حیا باشد، براثر رفتار نیک، عزت خودرا درمحیط خانه حفظ کرده، ونسبت به همسر فروتن باشد، وتنها برای شوهر خود زینت کند، واز هرنوع دلارایی و دلربایی برای دیگران خود داری کند. سخن همسر را بشنود وفرمان اورا

--------------

1 . ایرانیان،جامعه ساسانیان،ج10،ص233.

گوش کند ودرغیاب او خواسته های اورا انجام دهد(1). اشتباه نشود که این حق یک طرفه نیست وشوهر نیز دربرابر آن، باید حقوقی را در برابر همسر خود مبذول بداردودرست یک حقوق متقابل میان زن ومرد از نظر اسلام حاکم است که اسلام ازآن، با یک جمله فشرده تعبیر آورده، آنجا که می فرماید: (ولَهُنَّ مِثْلُ الّذی عَلَیْهِنَّ بالْمَعْروُفِ) (بقره /228) «آنان درست، دربرابر وظایف خویش، حقوقی نیز دارند وباید با نیکی با آنان رفتار شود». پیشوای موحدان امیر مؤمنان (علیه السلام) ، وقتی آگاه شد که زنان کوفه، درکوچه و خیابان شهر به گونه ای راه می روندکه به مردان تنه می زنند، در سخنرانی خود چنین فرمود: «نُبِّئتُ أنّ نِساءکُمْ یُدافِعْنَ الرّجالَ فی الطَریقِ.أَما تَسْتَحُون...»(2) «به من گزارش داده اند که زنان شما در گذرگاهها به مردان تنه می زنند. آیا شرم نمی کنید؟...» ودر سخنان دیگری به مردم فرمود:«آیا شرم نمی کنید، ننگ شما نیست که زنانتان به بازار بروند و با مردان تنومند سفید پوست روبرو شده و جا را بر یکدیگر تنگ کنند؟»(3) نظام جمهوری اسلامی ثابت کرد که پوشش زنان، نه تنها مانع از کار و کوشش وتلاش زنان درمشاغل مناسب نیست، بلکه زن درپرتو آن پوشش، می تواند از مفاسد بی حجابی بکاهد، و درعین حال وظایف اجتماعی خودرا نیز انجام دهد. البته افراد مغرض وفتنه جو، پیوسته با شعار های مبتذل، وسروده های بی مغز،

--------------

1 . وسایل الشیعة، ج14، ص14. 2 . وسائل الشیعة، ج14، ص174. 3 . وسائل الشیعة، ج14، ص174.

پوشش زنان رابه باد مسخره گرفته ودراین مورد آنچه نباید بگویند، گفته اند، ولی زنان عاقل وخردمند، می دانند که این شعارها یک نوع دعوت به هرزه گرایی وبی بند و باری است، وآنچه برای آنان هدف نیست، تکامل روحی ومعنوی زن است. ما در تاریخ اسلام، زنان آگاهی داریم که از رسول خدا وپیشوایان معصوم، حدیث آموخته اند و در کتابهای رجال اسامی آنها ثبت شده است(1). در طول تاریخ درمیان زنان پاکدامن سخنورانی بودند که تاریخ، خصوصیات ومتون سخنرانیهای آنان را ضبط کرده و ابن طیفور، متوفای 303، کتابی دراین باره به نام «بلاغات النساء» نگاشته است، واخیراً «عمر رضا کحّالة» دانشمند عرب، کتابی به نام«أعلام النساء» نگاشته که قسمت اعظم آنهارا زنان مسلمان عفیف وپاکدامن تشکیل می دهند. ودر زبان فارسی نیزکتابهایی درباره زنان با شخصیت اسلامی نوشته شده که هرکدام می تواند تاریخچه زن را در طول چهارده قرن برای ما روشن سازد(2). درگذشت زهـــرا (علیها السلام)

سرانجام دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سن 18 سالگی درسال یازدهم هجرت، هفتاد و پنج، یا نود وپنج روز پس از درگذشت پدرش، پس از بیماری ممتد که معلول بی مهر یهای امت، وتجاوز گروهی از دنیا طلبان به خانه او بود، جان به جان آفرین سپرد و به تعبیر امام صادق (علیه السلام) جام شهادت نوشید. انسان هرچند بخواهد بر بی مهریها وستمگریهای امت اسلامی بر فرزندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پرده پوشی کند، امانمی تواند مظلومیت یگانه یادگار پیامبر را فراموش

--------------

1 . به تنقیح المقال جلدسوم، بخش نساء مراجعه شود. 2 . ریاحین الشریعة.

کند وآن را نادیده بگیرد یا توجیه کند. دختری که پیامبر گرامی کراراً او را به مردم سفارش کرده وپاره تن خود می دانست با یک جهان قهر وخشم بر افراد بی وفا، درخانه خود درگذشت وبه نقل امام هشتم درخانه خود به خاک سپرده شد(1). درود خدا براو روزی که دیده به جهان گشود، وروزی که شهیدانه چشم از جهان بر بست، وروزی که به فرمان خدا زنده می شود. ما معترفیم که دراین نوشتار کوتاه نتوانسته ایم کوچکترین حقی از دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ادا کنیم چنانکه نتوانستیم حقوق دیگر پیشوایان رانیز ادا نماییم، واصولاً هدف در کتاب آشنایی اجمالی است نه آشنایی تفصیلی. در این جا شایسته است اشعار نغز و پر معنی دوست و برادر عزیزم جناب آقای نخجوانی را که به درخواست اینجانب در پاسخ برخی از شعرای متأثر از وضع موجود در مال خود سروده اند، بیاورم. هان! بر سر سودای هوس، پا بزن ای زن \*\*\* یکچند، دم از عفت و تقوی بزن ای زن دون همتی و بی هنری، بر تو نزیبد \*\*\* حرف، از هنر و همت والا بزن ای زن لفظ هنر و پیشه تحریف، رها کن \*\*\* بگذر ز هوس، رای بمعنا بزن ای زن \*\*\*

--------------

1 . کافی، ج1،فصل مولد الزهراء ص461.

از علم و فضیلت، عَلَم فخر و مباهات \*\*\* بر تارک نه گنبد مینا بزن ای زن تا کی پی مد رفتن و تقلید و تظاهر؟ \*\*\* پا بر سر این شیوه بیپا بزن ای زن دامن چه زنی بالا؟ رو قیمت خود را \*\*\* با پاکی دامانت، بالا بزن ای زن (این جامه رسوا، بدل ما زده صد چاک \*\*\* صد چاک بر این جامه رسوا بزن ای زن)! پرهیز کن از جلوه گری، روی میفروز \*\*\* دل، بر سر این کار، بدریا بزن ای زن کافی نبود «صورت زیبا» تو برو چنگ \*\*\* بر خوی خوش و «سیرت زیبا» بزن ای زن نیکومنش و پاک شو، آنگاه نکو روی \*\*\* با پاکی و نیکی ره دلها بزن ای زن زنهار! سر ناصح مشفق نزنی مشت \*\*\* مشتی سر شیطان فریبا بزن ای زن در گوش، چو در کن سخن نغز صدیقی \*\*\* هان! بر سر سودای هوس پا بزن ای زن

فصل سوم

امام حسن (علیه السلام)

نخستین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت، در شهر مدینه دیده به جهان گشود. مراسم نامگذاری وسایر آداب اسلامی مربوط به نوزاد، وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انجام گرفت ونام «حسن» که گویا تا آن موقع در میان اقوام عرب مشهور نبود از طرف رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای او برگزیده شد(1). امام مجتبی (علیه السلام) از دوران پرعظمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ،جد بزرگوار خود چند سالی را ببیش درک نکرد وتقریباً هفت ساله بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به درود حیات گفت وبه فاصله کوتاهی مادر گرامی او زهرا ـ سلام اللّه علیها ـ نیز دیده از جهان فرو بست. یگانه عامل تسلی امام حسن (علیه السلام) ونیز برادر وی امام حسین (علیه السلام) ، آغوش گرم و پرمهر پدرش علی (علیه السلام) بود. او از دوران جوانی از لحاظ علم و دانش، چهره درخشان وممتازی به شمار می رفت وبه مشکلات مردم پاسخ می گفت(2). «سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: حسن بن علی (علیهما السلام) دارای امتیازات اخلاقی وفضایل انسانی فراوانی بود; او شخصی بزرگوار، باوقار، بردبار، متین، سخیّ وبخشنده ومورد علاقه مردم بود(3).

--------------

1 . ارشاد مفید ص202شوبحار ج43ص253. 2 . دراین مورد به فروع کافی ج7ص33مراجعه شود. 3 . تاریخ الخلفاء ص172.

در سخاوت وبخشندگی او همین کافی است که در طول عمر مبارک خود، دوبار تمام اموال ودارایی خویش را در راه خدا انفاق وسه بار دارایی خود را به دو نیم تقسیم فرمود، نیمی از آن را در راه خدا بذل کرد ونیمی را برای خود نگاه داشت(1). امام مجتبی (علیه السلام) وجبهه های جنگ

امام مجتبی (علیه السلام) فرد شجاع و با شهامتی بود وترس وبیم در وجود او راه نداشت. او درجنگ جمل از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام)مأمور شد به کوفه برود ومردم را جهت شرکت در این جهاد مقدس دعوت کند. وقتی او وارد شهر شد، استاندار کوفه که با علی (علیه السلام) روابط خوبی نداشت، از دستور امام حسن (علیه السلام) سرپیچی کرد، لیکن با وجود کارشکنی های استاندار، آن حضرت توانست نه هزار نفر از مردم کوفه را به میدان جنگ اعزام کند(2). امام حسن (علیه السلام) در این جنگ... کنار پدر، در خط مقدم جبهه جنگید، وحتی از یاران دلاور وشجاع علی (علیه السلام) سبقت می گرفت وبر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. او نه تنها در جنگ جمل در صف مقدم جبهه بود، بلکه در نبرد صفین با سخنان پرشور ومهیج خود مردم عراق را برای سرکوبی سپاه شام دعوت کرد، وقتی او بر قلب سپاه دشمن حمله کرد، امیر مؤمنان (علیه السلام) از یاران خود خواست تا او وبرادرش حسین بن علی (علیه السلام) را از ادامه جنگ باز دارند تا نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با کشته شدن این دو شخصیت قطع نشود (3).

--------------

1 . تاریخ یعقوبی ج2ص215. 2 . الأخبارالطوال دینوری ص145. 3 . نهج البلاغه خطبه 202 ،طبع «عبده».

پس ازشهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) در رمضان سال چهلم، امام مجتبی (علیه السلام) به منبر رفت ودر باره فضایل پدر بزرگوار خود خطابه ای ایراد کرد، در این موقع مردم کوفه گروه گروه برخاستند وبا «حسن بن علی (علیه السلام) » به عنوان جانشین پیامبر و رهبر امت، بیعت کردند واز این طریق، زمامداری جامعه اسلامی بر حضرتش به صورت واجب عینی در آمد.زیرا از یک طرف از جانب خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)وشخص علی (علیه السلام) بر این مقام منصوب شده بود و از طرفی هم بیعت و آمادگی مردم، حجّت را به ظاهر بر او تمام کرد واین دو امر سبب شد که زمام امور مسلمانان را به دست گیرد وقریب شش ماه به اداره امور آنان بپردازد وبر کلیه فرمانداران، استانداران، بخشداران، دستورات لازم را صادر فرماید، امّا وقتی خبر شهادت علی (علیه السلام) به شام رسید، معاویه با سپاهی گران وارتشی منظّم به سوی کوفه حرکت کرد تا زمام امر مسلمانان را به دست بگیرد وحسن بن علی (علیه السلام) را وادار به تسلیم سازد. سؤال مهم در باره امام مجتبی (علیه السلام) این است که چرا حضرتش راه صلح با دشمن را پیش گرفت، درحالی که برادر ارجمند او، طریق جنگ ونبرد را برگزید؟ واین خود موضوع گسترده ای است که پیرامون آن، کتابها و رساله هایی نوشته شده است.ما انگیزه های صلح امام (علیه السلام) را در این جا به صورت فشرده می نگاریم وقبلاً یاد آورر می شویم که امام مجتبی (علیه السلام) صلح نکرد بلکه صلح بر او تحمیل شد واوضاع و شرایط نامساعد، دست به دست هم داد ووضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسأله ضروری بر امام تحمیل گشت به گونه ای که حضرت، جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید و هرکس به جای او بود ودر شرایط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نداشت. زیرا سیاست خارجی اسلام از یک سو ووضع داخلی عراق و سپاه حضرت از دیگر سو، جنگ را ایجاب نمی کرد واگر حضرت دست به جنگ می زد به اسلام و تشیّع ضربت بزرگی وارد می آمد. از نظر سیاست خارجی، امپراطوری روم که ضربه های شکننده ای از مسلمانان بر پیکرش داشت، در پی فرصت بود تا حمله گسترده ای را به کیان اسلام سازماندهی کند; روم وقتی از صف آرایی سپاه امام حسن (علیه السلام) ولشکر معاویه آگاه شد، آن را بهترین فرصت برای مقصود خود شمرد وبا سپاهی عظیم عازم کشور اسلامی شد. در چنین شرایطی شخصی مانند امام حسن (علیه السلام) که رسالت او حفظ اساس اسلام است وظیفه ای جز این نداشت که با پذیرش صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند. یعقوبی می نویسد: معاویه پس از عقد صلح با امام حسن (علیه السلام) به شام برگشت. در این هنگام گزارشی به او رسید که امپراطور روم با سپاه منظم وبزرگی به قصد حمله بر کشور اسلامی از روم حرکت کرده وچون در آن زمان دولت اسلامی را یارای مقابله باارتش روم نبود، معاویه ناچار شد که هر سال صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد(1). این سند تاریخی نشان می دهد که اگر میان دو سپاه درگیری رخ می داد، امپراطور روم شرقی برنده بود، نه حسن بن علی (علیه السلام)ونه معاویه. این خطر با دور اندیشی امام مجتبی (علیه السلام) برطرف شد، از این جهت، امام باقر (علیه السلام) می فرماید:«اگر امام مجتبی (علیه السلام) صلح را نمی پذیرفت، خطر بزرگی متوجه اسلام می شد»(2). امّا از نظر سیاست داخلی، امام حسن (علیه السلام) تمام راه ها جز صلح با معاویه را به روی خود بسته دید. زیرا: اولاً: تمام یاران امام مجتبی (علیه السلام) همان یاران پدر او علی (علیه السلام) بودند که در پنج سال خلافت آن حضرت هرگز اسلحه به زمین ننهادند واگر روزی هم سلاح به زمین

--------------

1 . تاریخ یعقوبی ج2ص206. 2 . بحار الأنوار ج44 ص1.

نهادند، فردای آن روز سلاح خود را بازگرفته ودر جبهه دیگر حاضر می شدند، از این رو یک نوع خستگی فوق العاده بر سپاه امام حاکم بودو وقتی خبر حرکت سپاه معاویه به کوفه رسید، امام، در مسجد خطابه هیجان انگیزی خواند وآنان را به مبارزه با باطل وشکیبایی وفداکاری دعوت کرد; وقتی از خطابه خود فارغ شد، همه سکوت را برگزیدند وکسی او را تصدیق نکرد، این سکوت بر برخی از یاران با ووفای امام گران آمد ومردم عراق را قهرمان دروغین ومردمی ترسو وفاقد شجاعت خواندند(1). سرانجام پس از فعالیتها ونیز سخنرانی های جمعی از یاران امام، گروهی در اردوگاه «نُخَیْلَة» گرد آمدند که از چهار هزار نفر تجاوز نمی کردند وامام ناچار شد باز سخنرانی مجددی فرماید وگروه دیگری را به اردوگاه اعزام کند. این وقایع،حالی که از حکومت یک نوع خستگی و افسردگی بر سپاه امام بود وهرگزچنین سپاهی نمی توانست درجبهه جنگ فاتح و پیروز شود. ثانیاً: اعضاء سپاه امام بسیار ناهماهنگ وغیر منسجم بود واز عناصر بسیار متضاد تشکیل یافته بود، عناصری که هرکدام برای خود هدفی داشت. سپاه امام را عناصر زیر تشکیل می داد: 1:یاران راستین امام علی (علیه السلام) وحضرت مجتبی (علیه السلام) که تا سرحد جان آماده نبرد وپیکار بودند. 2: خوارج، این گروه به دلیل دشمنی با معاویه در سپاه امام شرکت کرده بودند، نه برای دوستی با امام مجتبی (علیه السلام) ودر حقیقت مخالف هر دو نفر بودند، هرچند عداوت آنان با معاویه بیشتر بود. 3: افراد سودجو ودنیا طلب که برای منافع مادی خود در سپاه امام شرکت کرده بودند واگر منافع خویش را در جهت مخالف می دیدند قطعاً صدو هشتاد درجه

--------------

1 . مقاتل الطالبین ص39.

تغییر جهت داده و علیه امام به مبارزه برمی خاستند. 4: افراد شکاک ودو دل که هنوز حقانیت امام مجتبی (علیه السلام) بر آنان ثابت نبود وطبعاً در میدان نبرد از خود فداکاری ودلیری نشان نمی دادند. 5: گروهی که تنها به دلیل حضور رئیس قبیله خود دررکاب امام، در سپاه حضرت مجتبی (علیه السلام)شرکت کرده بودند واگر رئیس قبیله از طریق تطمیع ویا تهدید تغییر موضع می داد، آنان نیز تغییر موضع می دادند. آیا این سپاه فاقد هماهنگی وانسجام می توانست در طریق هدف مشخصی جنگ ونبرد کند؟ بطور مسلّم نه; بلکه چنین جنگی جز شکست وکشته شدن یاران راستین امام نتیجه دیگری نداشت. گواه روشن بر اینکه امام خواهان پیکار با معاویه بود وسرانجام صلح بر او تحمیل شد، این است که امام درمدائن (آخرین نقطه ای که سپاه حضرت تا آنجا پیشروی کرد) سخنرانی جامعی فرمود ویاد آور شد، معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف وبرخلاف هدف بلند وروح بزرگ مااست; اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، ما با او به مبارزه برخیزیم وپاسخ او را با شمشیر بدهیم واگر طالب زندگی و عافیت هستید، پیشنهاد او را بپذیریم ورضایت شما را تأمین نماییم; وقتی سخن امام به این جا رسید، سپاه حضرت با فریادهای «البقیة البقیة»،«زندگی زندگی» پرده از منویات واقعی خود برداشتند. فرض کنید امام حسن (علیه السلام) فرمانده سپاه شام بود ومعاویه فرمانده سپاه عراق، آیا معاویه می توانست جزکاری را که امام حسن (علیه السلام) در پیش گرفت، عمل کند؟! اصولاً شرایط حاکم در عصر امام حسن (علیه السلام) غیر از شرایط حاکم بر عصر امام حسین (علیه السلام) بود; زیرا در عصر امام مجتبی (علیه السلام)شهادت آن حضرت به وسیله معاویه موجی از خشم و غضب در مردم بر ضد حزب اموی ایجاد نمی کرد ومردم چنین تصور می کردند که خلیفه ای ویا مدعی خلافتی به وسیله مدعی دیگری کشته شده است. صلح امام مجتبی (علیه السلام) این فرصت را به مردم داد تا پرده از چهره طاغیان برداشته شود و آنان را آنچنان که هستند بشناسند. اتفاقاً در طول حکومت نخستین حاکم اموی(معاویه) روشن شد که حکومت برای آنان هدف است ونه وسیله ترویج اسلام، واصولاً آنچه که برای آنان مطرح نیست اسلام ورسالت الهی است. در پرتو تدبیر امام مجتبی (علیه السلام) وروشن شدن واقعیت این گروه، برادر وی امام حسین (علیه السلام) موفق شد آن انقلاب بزرگ را پدید آورد و با شهادت خود بار دیگر این حزب رسوا را رسواتر سازد و خشم توده ونفرت آنان را بر ضد حزب حاکم برانگیزد. متن پیمان صلح

متن پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) نموداری از کوششهای وی در تأمین هدفها وآرمانهای مقدس اسلام است. هرگاه یک فرد باریک بین، یکایک مواد صلح نامه را مورد بررسی قرار دهد به روشنی داوری می کند که امام در آن شرایط خاص ازاین طریق خواسته است آرمان های مقدس اسلام را حفظ کند. اینک مواد پیمان: 1: حسن بن علی (علیه السلام) حکومت وزمامداری را به معاویه واگذار کند، البتّه با این شرط که معاویه طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند. 2: پس از درگذشت معاویه، خلافت ازآن حسن بن علی (علیه السلام) است واگر برای او حادثه ای پیش بیاید، خلافت ازآن حسین بن علی (علیه السلام) می باشد ومعاویه حق ندارد برای خود جانشین معیّن کند. 3: بدعت ناسزا گفتن واهانت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چه در حال نماز وچه در غیر آن حال، باید ممنوع شود واز او جز به نیکی یادی نگردد.

4: مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است باید زیر نظر امام مجتبی (علیه السلام) مصرف شود ومعاویه باید هرسال از خراج «داراب گرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل وصفین که در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام)کشته شده اند تقسیم کند. 5:معاویه متعهد بشود که تمام مردم، اعم از ساکنان عراق و شام وحجاز (از هر نژادی که باشند) از تعقیب وآزار وی در امان باشند ویک نفر از آنان نباید به دلیل فعالیّتهای گذشته خود بر ضد معاویه، تحت تعقیب قرار گیرد وتمام یاران علی (علیه السلام) در هرکجا هستند باید در امان باشند وهیچ یک ازآنان را نباید آزار داد وجان ومال و خانواده پیروان علی (علیه السلام) همگی باید در امن وامان باشد، واموالی که از بیت المال در دست آنها است پس گرفته نخواهد شد. آنگاه در پایان پیمان، معاویه متعهد می شود که تمام اصول پیمان را به دقت اجرا کند وخدا را براین مسأله گواه می گیرد وتمام بزرگان ورجال شام نیز بر این امر گواهی داده اند(1). ما در این جا به شرح زندگانی امام حسن (علیه السلام) واسرار صلح او پایان می دهیم وبا تذکر نکته ای این بحث را به آخر می رسانیم. یکی از دسیسه های حزب اموی و پس از آنان بنی عباس، این بود که با جعل ونشر اخبار دروغ، افکار عمومی را نسبت به خاندان علی (علیه السلام)بدبین سازند; ازاین جهت، می بینیم شخصیتی مانند امام مجتبی (علیه السلام) را که بیست و پنج بار پای پیاده وگاهی با پای برهنه به زیارت خانه خدا رفته وبرگشته است، به برخی از مسائل متهم کرده اند، مثل اینکه گفته اند، امام مجتبی (علیه السلام)همسران زیادی گرفت و طلاق داد

--------------

1 . درباره مواد پیمان صلح به کتاب صلح الحسن، آل یاسین،صفحات 259،261 مراجعه شود.

وغالباً این اخبار به وسیله درباریان ومداحان دودمان اموی جعل شده و درمیان مسلمانان پخش گردیده است; این مطلب با بررسی وضع راویان این اخبار کاملاً روشن وواضح است(1). معاویه، «جُعده» همسر امام مجتبی (علیه السلام) را که دختر اشعث بن قیس و وابسته به یکی از خانواده های ضد علوی بود، تحریک کرد وصد هزار درهم برای او فرستاد ووعده داد که اگر حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم سازد او را به همسری فرزند خود یزید در می آورد، همسر جنایتکار، فریب وعده های پوچ معاویه را خورد وامام را مسموم کرد و به شهادت رسانید. معاویه که گزارشهای رسیده از مدینه را به دقت می خواند، وقتی از شهادت امام آگاه شد، فوق العاده خوشحال گشت، زیرا بزرگترین مانع در برابر مقاصد خود را منتفی دید(2).

--------------

1 . راویان این اخبار از افرادی مانند ابوالحسن علی بن محمد معروف مداینی است که از طرفداران دودمان بنی امیّه می باشد. وی مبلّغ رسمی بنی امیه بود واشعا ر زیادی درباره آنان سروده است. 2 . عقد الفرید ج4ص251 الإمامة والسیاسة ج1ص174، مروج الذهب جص105وغیره.

فصل چهارم

امام حسین (علیه السلام)

سومین پیشوای جهان شیعه، حضرت حسین بن علی (علیه السلام) دومین میوه پیوند فرخنده علی (علیه السلام) با دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)است. او در سوم شعبان سال چهارم هجرت دیده به جهان گشود ومراسم نامگذاری او مانند برادرش حسن بن علی (علیه السلام) به وسیله پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انجام گرفت ودر آغوش پر مهر رسول گرامی ومادر عزیز خود زهرا ـ علیها سلام ـ پرورش یافت. پیامبر در حق او وبرادر گرامی وی حسن بن علی (علیه السلام)فرمود:«دو فرزند من حسن وحسین پیشوایان امت می باشند، خواه قیام کنند یا از قیام دست کشند.» مهمترین حادثه در حیات سومین اختر آسمان ولایت، جانبازی، فداکاری وشهادت وی وفرزندان ویاران عزیزش در دشت کربلا است. حادثه ای که عقلها را تکان داده وتمام حادثه ها را در برابر خود به دست فراموشی سپرده وپیوسته در صفحات تاریخ باقی وپایدار است. هرحادثه بزرگ وعظیمی که درجهان روی می دهد، طولی نمی کشد که جزر ومد زندگی، آن را به دست فراموشی می سپارد، ومرور زمان از هیجان وفروغ آن می کاهد وازآن نامی جز در صفحات تاریخ باقی نمی ماند. گویا حوادث تاریخی بسان غذا است، همان گونه که غذا پس از آنکه وارد معده شد از طریق دستگاه گوارش به صورت های مختلفی در آمده وهضم می گردد، همچنین حوادث ورویدادها، در هاضمه بزرگ جهان به تدریج هضم گردیده وحوادث دیروز جای خود را به حوادث جدیدتر می دهد; این قانون مسلّم و طبیعی جهان، تاریخ وجامعه است. لیکن برخی حوادث، جنبه استثنائی دارد وبسان برلیان وطلا که معده انسان قادر به هضم آن نیست، در هاضمه بزرگ روزگار هضم نمی گردد وگذشت زمان از قدرت بقای آن نمی کاهد. تاریخ مردان الهی وفداکاری پیامبران آسمانی وانقلابهایی که به وسیله پیشوایان بزرگ الهی صورت پذیرفته است، همگی از این نوع حوادث است که گذشت روزگار، بر اثر ارتباط وپیوندی که این رویدادها با فطرت انسان دارد آن را بی رنگ نمی کند بلکه برای ابد در خاطره ها زنده وجاوید می ماند. نهضت حضرت حسین بن علی (علیه السلام) وهنگامه خونین عاشورا یکی از حوادث جاویدان بشریت است وتجربه گذشت این همه سال، بزرگترین گواه آن می باشد. در تاریخ خونین کربلا سه موضوع، بیش از مطالب دیگر، شایان توجه ونیازمند بررسی های دقیق و عمیق تاریخی است: 1: علل وموجبات قیام امام حسین (علیه السلام) 2: کیفیت انقلاب ونهضت امام حسین (علیه السلام) 3: نتایج وپیامدهای نهضت. اینک ما در باره هر سه موضوع به صورت فشرده سخن می گوییم وبحث در باره موضوع سوم را به کتابهایی که در زمینه نهضت حسین بن علی (علیه السلام) ونتایج درخشان آن نگاشته شده است، ارجاع می دهیم. 1:علل وموجبات قیام امام حسین (علیه السلام)

الف: روشنترین علّت بر قیام وانقلاب حسین بن علی (علیه السلام) انحرافاتی بود که در دستگاه حکومت اسلامی آن روزگار پدید آمده بود واین انحرافات با تسلّط حزب اموی بر مردم، کاملاً نمایان بود. حزب اموی که در رأس آن ابوسفیان قرار داشت، پس از سالیانی نبرد با پیامبر، هنگام فتح مکّه به ظاهر اسلام آورد اماکفر ونفاق خود را در دل محفوظ داشت. حتی در دوران خلافت عثمان، معاویه دریک جلسه خصوصی که همه سران آن را خاندان بنی امیه تشکیل می دادند جرأت پیدا کرد وگفت:«اکنون که فرمانروایی از آن بنی امیه است گوی خلافت را بربایید وبه یک دیگر پاس دهید وکوشش کنید که از دودمان بنی امیه بیرون نرود ودر اعقاب وفرزندان شما برای ابد محفوظ بماند، من سوگند یاد می کنم که نه بهشتی درکار است ونه دوزخی»(1). حزب اموی، روزگاری به صورت علنی بر ضد اسلام فعالیّت می کرد، پس از فتح مکّه، این حزب مخفی شد وفعالیت خود را به صورت زیرزمینی ادامه داد ودر قیافه به ظاهر اسلامی، برای ریشه کن کردن دین کارهایی صورت می داد. حکومت پنج ساله امیر مؤمنان (علیه السلام) هر چند بسیاری از ریشه های اموی را قطع کرد ولی به دلیل کوتاه بودن دوران حکومت آن راد مرد الهی، عمال حکومت اموی ریشه کن نگردیدند وپس از شهادت آن حضرت، فرزند ابوسفیان (معاویه)، بر کشورهای اسلامی تسلط یافت و کارگزاران ستمگر و یغماگر خود، مانند زیاد، عمرو عاص، سمره، مروان و... را بر جان، مال و بیت المال مسلمانان مسلط ساخت. حُجر بن عدی و رُشید هجری، وعمرو بن حَمِقْ و میثم تمار و صدها منادی حق وآزادی را به علّت مبارزه با خودکامگی وی، به وضع فجیعی کشت. معاویه در طول خلافت بیست ساله خود،پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را که عصاره فساد ومیوه درخت پلید اموی بود محکم واستوار ساخت وبدین گونه پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری، مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت، بلکه با اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی کینه توزی های دوران

--------------

1 . استیعاب 2/690.

جاهلیت وجنگ های بدر و اُحد واحزاب، شدیداً مخالف بود. حکومتی که باید تداوم بخش رسالت اسلام، مجری قوانین وحدود، نماینده افکار وآراء مسلمانان وتجسم روح جامعه اسلامی باشد، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت ووحی محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) راانکار می کرد، وهمچون نیای خود ابوسفیان همه را پنداری بیش نمی دانست!(1) یزید براساس تعلیمات مسیحیّت پرورش یافته بود وقلباً به آن تمایل داشت واز طرفی جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، خوشگذران، عیاش، فاقد دور اندیشی واحتیاط بود(2). تفاوتی که پدر با پسر داشت، در اینجا بود که پدر به ظاهر پای بند به اسلام بود، ولی فرزند او پس از رسیدن به حکومت نتوانست حتی به صورت ظاهر خود را دیندار وبا ایمان بنماید; وی آشکارا مقدّسات اسلامی را زیر پای می گذاشت ودر راه ارضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذار نکرد. رسماً شراب می خورد ودر شب نشینی ها وبزم های اشرافی به باده گساری می پرداخت وبی باکانه اشعاری می سرود که ترجمه آنها چنین است: «یاران هم پیاله من برخیزید! وبه نغمه مطربان خوش آواز گوش دهید وپیاله ها را پی در پی سرکشید، نغمه دلپذیر ساز وآواز، مرا از ندای اللّه اکبر واز شنیدن بانگ اذان باز می دارد ومن حاضرم حوران بهشتی را با نیم خورده ظرف شراب عوض کنم»(3). هم اوعلناً به مقدّسات اسلام توهین می کرد، گرایش خود را به آیین مسیحیت

--------------

1 . البدایة والنهایة ص197، مقاتل الطالبین ص120. 2 . مروج الذهب جص77. 3 . تذکرة الخواص ابن جوزی ص291.

پنهان نمی داشت ومی گفت:«اگر شراب در آیین احمد حرام است تو آن را به آیین مسیح بن مریم بنوش»(1). دربار یزید، کانون فساد وگناه بود وآثار شوم آن حتی به اماکن مقدسی همچون مکّه و مدینه رسیده بود(2). در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) شرایط را برای انقلاب و نهضت کاملاً آماده دید، زیرا دیگر مزدوران بنی امیه نمی توانستند هدف های قیام حسین بن علی (علیه السلام) را در افکار عمومی دگرگونه جلوه دهند وآن را کشمکشی بر سر قدرت وسلطه قلمداد کنند، زیرا توده ها به چشم خود می دیدند که رفتار حکومت بر ضد موازین دینی وتعالیم الهی است وهمین مطلب مجوّز آن بود که حسین (علیه السلام) یاران راستین اسلام را از گوشه وکنار جهان پیرامون خود فرا خواند وبر ضد حکومت قیام کند; قیامی که هدف از آن احیاء اسلام و سنن دینی، نه تصاحب خلافت وقدرت بود. پس از شهادت حسن بن علی (علیه السلام) در سال پنجاه هجری،شیعیان عراق جنبش خاصی از خود نشان دادند وبا حسین (علیه السلام) به مکاتبه پرداختند واز امام درخواست کردند که معاویه را از حکومت خلع کند; امام در پاسخ آنان یاد آور شد که او با معاویه عهد وپیمانی دارد ونمی تواند آن را بشکند. پس از درگذشت معاویه، امام حسین (علیه السلام) در نیمه رجب سال شصت، وقتی موانع شرعی را منتفی دید وشرایط را برای قیامی مفید وسازنده آماده تشخیص داد، در پاسخ دعوت مردم عراق، ویژگیهایی را که باید زمامدار مسلمین داشته باشد، بیان فرمود: «امام وپیشوای مردم کسی است که از روی قرآن حکومت وداوری کند، عدالت

--------------

1 . فإن حرمت یوماً علی دین أحمد \*\*\* فخذها علی دین المسیح بن مریم تتمة المنتهی ص43. 2 . مروج الذهب ج 3 ص77.

پرور ودادگستر، پیرو آیین حق ودر راه خدا خویشتن دار باشد»(1). امام در یکی از سخنرانیهای خود در نزدیکی کربلا به انگیزه قیام خود این چنین تصریح می فرماید:«ای مردم پیامبر خدا فرمود: هرکس فرمانروای ستمگری را ببییند که حرامهای خدا را حلال می شمارد، پیمانهای خدا را می شکند، با سنّت پیامبر او مخالفت میورزد، در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز فرمانروایی می کند، بازبان وعمل مخالفت خود را اظهار نکند، خدااو را همراه فرمانروای جائر در آتش قرار می دهد». «هان ای مردم، یزید ویزیدیان اطاعت شیطان را بر گردن نهاده وپیروی از خدای رحمان را ترک گفته، فساد را گسترش داده و قوانین الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال را به خود اختصاص داده اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند ومن در اعتراض بر این حکومت شایسته ترینم» (2). ب: قیام آگاهانه

بحث مهم در انقلاب حسینی (علیه السلام) بررسی چگونگی آن است که آیا حرکت امام قیام بود یا انفجار؟ گروهی که می خواهند پیوسته همه حوادث مقدس بشری را با مقیاس های نارسا بسنجند، قیام حسین بن علی (علیهما السلام) را از به انفجار ناآگاه تفسیر(3) می کنند، یعنی همان گونه که گاهی دگرگونی های تدریجی در پدیده های مادی به پایه ای می رسد که دیگر پدیده پذیرای آن تغییرات نیست، وکم کم افزایش تغییرات

--------------

1 . «مَا الاْمامُ إلاّ الْحاکِمُ بِالْکِتابِ،اَلْقائِمُ بِالْقِسْطِ،الدّائِن بِدِینِ الْحَقِّ اَلْحابِسِ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللّهِ» ارشاد ص210. 2 . تاریخ طبری ج3. 3 . اساس این تفسیر را یکی از اصول چهارگانه دیالکتیک به نام تبدیل کمیت به کیفیت تشکیل می دهد.

جزئی به پیدایش پدیده ای جدید می انجامد،مثلاً افزایش حرارت آب، حدّ معینی دارد، آنگاه که درجه حرارت بالا رفت خواه ناخواه آب تبدیل به بخار می شود، جامعه نیز تا حدی می تواند ستم طبقه ستمگر را پذیرا شود، لیکن هنگامی که با انفجاری، بر ضدّ نظام حاکم انقلابی بر پا می کند; از این رو می گویند «پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) فشار دستگاه اموی بر ملّت مسلمان وطبقه ستمدیده رو به افزایش نهاد، وهنگام زمامداری فرزندش یزید، به اوج خود رسید، جام صبر جامعه لبریز شد وانفجار بزرگی رخ داد که قیام حسین (علیه السلام) نمایشی از این انفجار قهری بود. این داوری درباره نهضت حضرت حسین (علیه السلام) یک نوع پیشداوری است که از عقیده شخصی تحلیلگران مادی سرچشمه می گیرد، واگر آنان به متن تاریخ قیام آن حضرت مراجعه می کردند وواقع بین وحق گرا بودند، هرگز در باره نهضت ارزشمند امام حسین (علیه السلام) چنین داوری نمی کردند. از آنجا که این نوع تحلیل گران، اصل «تبدیل کمیّت به کیفیّت» را به طور دربست در باره پدیده های طبیعیی پذیرفته اند، واز طرف دیگر معتقدند که اصول حاکم بر طبیعت ناآگاه، بر جامعه وتاریخ بشر آگاه نیز بدون کم وکاست حاکم است، قهراً ناچار شدند که قیام فرزند علی (علیه السلام) را نیز با این بینش توجیه کنند واگر آنان این اصل را جهان شمول نمی دانستند ویا از اصل «طبیعت مآبی» در انسان (آنچه بر طبیعت فاقد شعور حاکم است، بر جامعه وتاریخ آگاه نیز حاکم است)، پیروی نمی کردند، هرگز انقلاب سالار شهیدان را انفجار ناآگاه (که نتیجه آن بی ارزش قلمداد کردن آن می باشد) نمی نامیدند. اشکال کار این گروه این است که همه چیز وهر نهضتی را با مقیاس هایی محدود مادی تفسیر می کنند واگر به قیامی برخوردند که با آن نمی سازد به ناچار دست به تحریف زده و«تز» یک بعدی خود را ترجیح می دهند. در منطق مادی انفجار یک جامعه مانند انفجار دیگ بخاری است که دریچه های اطمینان آن کاملاً مسدود است و انفجار خودبه خود وخواهی نخواهی رخ خواهد نمود، زیرا ظرفیت جامعه از نظر تحمّل فشار وستم محدود است وآنگاه که لبریز شد،انفجار به صورت یک پدیده قطعی تحقّق می یابد. قیام انفجاری در مقیاس کوچک آن مانند انفجار یک انسان پر عقده است که بدون اختیار آنچه در دل دارد بیرون می ریزد، هرچند بعداً پشیمان می گردد. با این بینش، قیام انفجاری فاقد هر نوع ارزش اخلاقی است وهرگز نمی توان قهرمان انقلاب را ستود، زیرا تمام شرکت کنندگان در صحنه قیام، تماشاگران انقلابند نه بازیگران آن، وعامل مؤثر تنها همان افزایش تضادها ونارحتی وستمگری هایی است که خود را از طریق هیجانها وشورشها نشان می دهد وگروه پرخاشگر را به مخالفت وبراندازی وا می دارد. از این جهت،طرفداران این تز معتقدند، برای جلو انداختن انفجار باید بر تضادها افزود وناراحتی ها را دو چندان کرد، تا دیگ بخار جامعه، خود به خود منفجر شود ونظام را بر افکند. در این جا دو مطلب قابل بررسّی است: 1: آیا نبردهای انفجاری ارزش اخلاقی دارد؟ 2: آیا قیام حضرت حسین (علیه السلام) با این مقیاس قابل ارزیابی است یا یک قیام آگاهانه بود، وهرگز فشارها وتضادها عامل اصلی چنین حرکتهایی نمی تواند باشد بلکه بیش از همه، عوامل انسانی واخلاقی در آن نقش دارد؟ درباره مطلب نخست کافی است بدانیم کارهای خارج از اختیار، هرچند مؤثر وسودمند باشد، فاقد ارزش اخلاقی وحسن فاعلی است; فرض کنید جانور درنده ای می خواهد به انسان شریفی حمله کند وتیر اندازی ناآگاه از جریان وبدون اطلاّع از اینکه آن انسان شریف نزدیک است در چنگال درنده قرار گیرد با پرتاب تیری آن حیوان را بکشد ودر نتیجه آن انسان نجات یابد، چنین کاری نمی تواند تحسین انسان را نسبت به کار تیرانداز بی هدف برانگیزد، زیرا او از نتیجه کار خود کاملاً ناآگاه بود، در این صورت چگونه می توان او را تحسین کرد. اگر تنش های عظیم اجتماعی از این مقوله است. انقلابیون، فاقد اختیار وآزادی از تضاد طبقاتی وفشارهای درونی که کوهی را به حرکت می آورد وسیلی بزرگ به راه می اندازد، تحریک می شوند ودست به انقلابی سترگ می زنند، مسلّماً چنین کاری هیچ گونه ارزش اخلاقی ندارد. در فتح اسپانیا، پس از ورود سپاه اسلام از راه دریا به آن سرزمین، به دستور فرمانده کل سپاه اسلام، تمام کشتی ها که وسیله بازگشت آنان بود، سوزانده شد، وهمه تدارکات غذایی جز مقدار کمی را به دریا ریختند، آنگاه، فرمانده به سپاهیان گفت، پشت سر شما دریا وپیش روی شما قوای دشمن است وتوقف در این نقطه نتیجه ای جز مرگ ندارد، پس چاره ای جز جنگیدن وتسخیر کردن ندارید; از این رو همگی گام به پیش نهادند وبر دشمن چیره شدند;عمل این فرمانده،هرچند تحسین جهانیان را برانگیخت، زیرا با کمال آزادی، خود را در کام دشمن قرار داد، لیکن برای این پیروزی آن هم نسبت به سپاه نمی توان در دفتر اخلاق صفحه ای گشود وآن را یک عمل ارزشمند خواند، چون کاری ارزش دارد که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد ویکی از راه ها را که همراه فضیلت است با کمال حریت وآزادی برگزیند، نه اینکه تمام درها را به روی خود بسته ببیند وجز یک راه برای او باقی نماند، آنگاه ناچار شود که آن را بپیماید.

حسین بن علی (علیه السلام) وقیام آگاهانه

پس از رحلت امام مجتبی (علیه السلام) زمینه نهضت برادرش امام حسین (علیه السلام) وشیعیان وی آرام آرام فراهم می آمد; آن حضرت معاویه را در اجتماعات بزرگ مورد سؤال قرار می داد وجنایات او را بر امّت اسلام بر می شمرد وگاهی از طریق نامه، او را به قیام و نهضت تهدید می کرد، آنگاه که معاویه به آغوش مرگ رفت وپست ترین و رذل ترین فرد را جانشین خود قرار داد، هسته های نهضت حسین (علیه السلام) تشکّل یافت وآن حضرت مسلمانان را از راههای گوناگون بر قیام وانقلاب دعوت فرمود. این کارها از خطوط حساب شده ای حکایت داشت که سرور آزادگان آنها را ترسیم می کرد وامّت را به پیمودن آن خطوط دعوت می کرد، حال چگونه میتوان قیام او را انفجار ناآگاه خواند وآن را در ردیف انقلاب های بی ارزش قرار داد. گذشته بر این قراین تاریخی فراوانی دال بر انقلاب آگاهانه اوست که به پاره ای از آنها اشاره می رود: 1ـ سخنرانی امام هنگام اخذ بیعت برای یزید

معاویه پس از اینکه امام مجتبی را به شهادت رساند، از طریق تطمیع وتهدید، موافقت گروهی از شخصیتها را برای بیعت با یزید جلب کرد، آنگاه که وی با حسین بن علی (علیه السلام) روبرو شد، امام به وی چنین فرمود: «توصیفی را که در باره کمال وکاردانی فرزندت یزید کردی شنیدم، می خواهی مردم را به اشتباه بیندازی، گویا تو در باره فرد ناشناخته ای سخن می گویی، گویا آگاهی خاصی داری که ما آن را نداریم، یزید موقعیت ولیاقت خود را به این کار

نشان داده است، او یک فرد سگ باز وکبوتر باز است وپیوسته با زنان رامشگر و نواختن انواع دستگاههای موسیقی دمساز است، چه بهتر که از این کار صرف نظر کنی و بار سنگین گناه خود را سنگین تر نسازی...»(1). 2ـ نامه امام به معاویه

امام نامه مفصلی به معاویه می نویسد وجرایم بزرگ او را که در رأس همه قتل صالحان وبزرگان صحابه ورجال پرهیزکار از شیعیان علی (علیه السلام)قرار دارد، بر می شمرد، آنگاه در آن نامه می افزاید: «چون به دلیل پاره ای از تنگناها بر ضد تو قیام نکرده ام می ترسم، زیرا ممکن است که عذرهای من در درگاه الهی پذیرفته نباشد». آنگاه در پایان یاد آور می شود، یکی از جرایم نابخشودنی تو این است که برای فرزند خود که شراب می نوشد وبا سگها بازی می کند، از مردم بیعت گرفتی(2). 3ـ سخنرانی امام در سرزمین منی

امام در اواخرحکومت معاویه در سرزمین «منی» در اجتماعی فزونتر از نهصد نفر که در آن شخصیتهای بزرگی از بنی هاشم ویاران رسول خدا و فرزندان آنان ونیز تابعان شرکت داشتند، با یک سخنرانی مستدل، در باره نظام حاکم بر کشور اسلامی، به ایراد سخن پرداخت واز آنان خواست تا سخنان او را به افراد دیگر برسانند وبرای شخصیتهای بزرگی که در بلاد اسلامی به سر می برند بنویسند، وپس از بازگشت به سرزمین خود، امام را از نظریه خویش آگاه سازند.

--------------

1 . الإمامة والسیاسة ج1ص170. 2 . الإمامة والسیاسة ج1ص165.

او سخن خود را در باره طاغوت زمان (معاویه) آغاز کرد وجنایاتی که او در باره امّت اسلامی به ویژه شیعیان علی مرتکب شده است، یاد آور شد. حسین بن علی (علیهما السلام) در این مجمع، بسیاری از آیاتی را که در حق خاندان رسالت وارد شده ویا سخنانی که پیامبر در باره آنان گفته بود یاد آور شد، واز حضار که استوانه های اسلام در مکّه ومدینه ودیگر بلاد بودند، تصدیق وگواهی خواست، آنگاه آنان را به خدا سوگند داد، که این خاندان را به افراد متعهد وبا ایمان برسانند(1). گذشته از همه اینها امام روز هشتم ذی الحجة حج را به «عمره مفرده» تبدیل کرد ودر برابر انبوهی از مردم انگیزه انصراف خود را از شرکت در مراسم حج وخروج به سوی عراق تشریح فرمود: «مرگ همچون قلاده عروس بر گردن انسان بسته است ومن همانند علاقه یعقوب به یوسف، به نیاکان خود مشتاقم، من از همین جا، نقطه ای را که در آن به شهادت می رسم وگرگ های بیابان بندهای بدن مرا قطعه قطعه می کنند می نگرم»، آنگاه افزود:«کسانی که می خواهند در این راه خون بدهند وبه لقاء الهی بپیوندند، آماده حرکت باشند; من بامدادان حرکت می کنم»(2). آیا پس از سخنرانی امام در بین راه کربلا ونیز شب عاشورا که یاران خود را مرخص می کند واز بیعت آنان صرفنظر می فرماید، صحیح است که نهضت پر ارزش حسین (علیه السلام) را انفجار ناآگاه بنامیم...؟!

--------------

1 . اصل سلیم بن قیس ص183 ، 186 طبع نجف. 2 . لهوف ص41طبع بغداد .

نتایج قیام حسین بن علی (علیه السلام)

در باره نتایج نهضت مقدس حسین بن علی (علیه السلام) وبازتاب آن، سخن به قدری گسترده است که نمی توان جز قطره ای از دریا را بیان نمود: الف ــ رسوا ساختن هیأت حاکمه

در باره علل قیام حسینی یاد آور شدیم که خلیفه ستمگر وقت بر اثر افکار موروثی از خانواده ومحیط تربیت، کوچکترین احترامی به قوانین اسلام نمی گذاشت، علناً شراب می نوشید، مجالس عیش ونوش ونوازندگی ترتیب می داد، با سگ و بوزینه مأنوس بودو... از این رو دین ومذهب، بازیچه یزید و هواداران او شده بود که می رفت قلوب را منقلب وافکار را دگرگون سازد. شهادت امام در آن شرایط، این درس بزرگ را به مردم داد که اسلام بالاتر از جان، مال وفرزند است ومسلمانان باید در مقابل حکومتهای منحرف از همه چیز خود بگذرند; اسلام وقرآن آنچنان عزیز و با ارزش است که مثل حسین، جان خود را فدای او کرد. از دیگر سو، شهادت حضرت آنچنان بنی امیه را رسوا کرد که حساب آنان را از جامعه اسلامی ودین وقرآن جدا ساخت وآنان را به عنوان دشمن دین وخاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وعناصر شرارت و پستی معرفی کرد. از این جهت شاعر بزرگ هندی (معین الدین اچمیری) حسین بن علی (علیه السلام) را پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) دومین بنا کننده کاخ اسلام ومجدد توحید ویکتا پرستی می خواند.

ب ـ انقلابها و شورشها

پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) روح انقلاب و پرخاشگری در امّت اسلامی پدید آمد وانقلابهای پی در پی به وقوع پیوست که حاکی از تنفر شدید مردم از حکومت بنی امیه بود; تو گویی قیام حسینی روح تازه ای در کالبد امّت دمید. نخستین تنش پس از شهادت حسین (علیه السلام) قیام توابین به فرماندهی یکی از یاران پیامبر به نام «سلیمان بن صرد» است ودر این نهضت گروهی از بزرگان شیعه ویاران امیر مؤمنان (علیه السلام) شرکت داشتند و شعار آنان کلمه «یا لثارات الحسین» بود واخلاص وپاکبازی از شیوه قیام آنان کاملاً به چشم می خورد. آنان در آغاز انقلاب، همگی به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) رفتند، یک شبانه روز در آنجا ماندند، گریه ها وناله های بسیاری سر دادند واز اینکه حسین (علیه السلام) را یاری نکردند از درگاه خداوند، سخت پوزش خواستند. بعد از آن، قیام مختار آغاز شد، آنگاه قیامها وثوره ها یکی پس از دیگری رخ نمود ودر پایان به نابودی بنی امیه انجامید. ج ـ پی ریزی مکتب شهادت

درست است شهادت مکتبی است که قرآن وپیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پایه گذار آن بودند اما پس از رحلت آن حضرت وگسترش فتوحات و توسعه کشور اسلامی واختلاط مسلمانان با دیگر ملل، یک نوع رخوت وسستی وتن دادن به حکومت های نالایق در جامعه اسلامی پدید آمد واطاعت هر کس که دارای قدرت وسلطه بود فریضه به شمار می رفت، حتّی زمانی که «عبد اللّه بن عمر» نزد حجاج آمد وبا او بیعت کرد چنین عذر آورد که مخالفت با حکومت، موجب تفرقه و بهم خوردن نظم و مایه ظهور فتنه وخونریزی می شود.

طبیعی است جامعه ای که دارای چنین طرز تفکری است به هر حکومت ظالم وجابری تن دهد، حسین بن علی (علیه السلام) با شهادت خود این برنامه را به هم زد ومکتب عالی و آموزنده شهادت را در جامعه اسلامی از نو زنده کرد وبه مسلمانان درس مردانگی واستقامت وقیام آموخت، به گونه ای که «مصعب بن زبیر» در تأثیر این قیام به همسرش «سکینه» دختر حسین بن علی (علیه السلام)چنین گفت: «لم یُبْقِ أبوکَ لابنِ حُرَّة عذراً». پدرت بر هیچ آزاد زاده ای جای عذر نگذارد وبه جهان اسلام این مطلب را تفهیم کرد که:«مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

فصل پنجم

امام زین العابدین (علیه السلام)

چهارمین اختر فروزان آسمان ولایت امام علی بن الحسین، حضرت سجّاد (علیه السلام) است; او که فرزند حسین بن علی (علیه السلام) است در سال سی وهشت هجری دیده به جهان گشود ودر سال نود وچهار هجری دیده از جهان فرو بست. امام زین العابدین (علیه السلام) زمانی دیده به جهان گشود که زمام امور در دست جد بزرگوار او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود; وی قریب به سه سال از خلافت علی (علیه السلام) را درک کرد وپس از شهادت او امام حسن (علیه السلام) شش ماه خلافت اسلامی را اداره کرد، آنگاه حکومت به دست معاویه افتاد، لیکن امام چهارم در جامعه اسلامی آن روز مسؤولیت خطیری نداشت. وقتی در عاشورای سال شصت ویک هجری، حسین بن علی (علیه السلام) به فیض شهادت نایل آمد، مسؤولیت زمامداری مسلمانان از جانب خدا بر عهده او گذاره شد واز آن روز تا زمانی که به شهادت رسید با زمامدارانی چون یزید بن معاویه، عبداللّه بن زبیر(1)، معاویة بن یزید، مروان بن حکم، عبد الملک بن مروان بن حکم

--------------

1 . عبداللّه بن زبیر از کسانی است که از بیعت با یزید امتناع ورزید ودرمکه متحصن گشت وپس از مرگ یزید گروهی با اوبه عنوان خلیفه بیعت کردند ودرهمان موقع پس از مرگ فرزند یزید مردم شام با مروان بن حکم بیعت نمودند ودرحقیقت جامعه اسلامی دریک زمان واحد دارای دو پیشوا وخلیفه گردید ، خلیفه ای به نام عبداللّه بن زبیر که برحجاز ویمن وعراق حکومت می کرد وخلیفه ای دیگربه نام مروان که بر شام ومصر حکومت می راند.تاآنکه مروان درسال شصت وپنج هجری مرد وزمام امور را فرزند c d او عبدالملک به دست گرفت . سپس برای دستگیری عبداللّه بن زبیر سپاهی به سوی مکه اعزام کرد وعبداللّه بن زبیر در هفده جمادی الاُولی سال هفتاد وسه دستگیر وبه دار آویخته شد وهمه سرزمینهای اسلامی دراختیار عبدالملک قرار گرفت.

و ولید بن عبد الملک معاصر بود. حضرت سجّاد (علیه السلام) به صورتی معجزه آسا در کربلا سالم ماند ولطف الهی او را از گزند دشمن حفظ کرد; وی به صورت یک اسیر همراه دیگر اسرا به کوفه وآنگاه به شام منتقل شد ودر این مسیر در اجتماعات خاصی با ایراد خطبه ها، پاسدار انقلاب خونین کربلا بود; در مجلس عبید اللّه بن زیاد پس از گفتگوی مفصلی که غضب و خشم شدید عبید اللّه را موجب شد، به قتل تهدید گردید، امام در پاسخ او فرمود: «آیا مرا با کشتن می ترسانی ونمی دانی که کشته شدن برای ما یک کار عادی است وشهادت برای ما کرامت و فضیلت است» (1). او نه تنها بر اثر پرخاشگری بر امیر کوفه تهدید به قتل شد بلکه پس از گفتگویی با یزید در یک مجلس رسمی نیز تهدید به قتل گشت; امام در پاسخ او گفت:«هیچگاه آزاد شدگانی مانند بنی امیه نمی توانند حکم قتل انبیاء و اوصیاء را صادر کنند مگر از اسلام خارج شوند واگر چنین تصمیمی داری، مرد مطمئنی را حاضر کن تا وصیت کنم واهل حرم را به او بسپارم»(2). امام در این پاسخ هرگز از یزید درخواست عفو نکرد، بلکه در خواست نمود که فرد امینی را بر رساندن کاروان اسرا به مدینه معیّن کند. امام سجاد وخطابه مسجد شام

این تنها موردی نیست که امام بر یزید پرخاشگری کرد، بلکه در یک مجمع

--------------

1 . مقتل خوارزمی ج2ص43. 2 . ذریعة النجاة ص234.

عمومی پرده ها را بالا زد وماهیت کثیف حزب اموی را آشکار ساخت، آنگاه که او بر فراز منبر مسجد سخنرانی مهیّجی فرمود وانقلاب عظیمی در مردم شام پدید آورد واین هنگامی بود که یک گوینده درباری وخود فروخته قبل از خطبه های نماز جمعه از یزید و یزیدیان ستایش کرد وبه خاندان علوی بد وناسزا گفت، امام فریاد زد:«وای بر توای خطیب خود فروخته، خشنودی مخلوق را با خشم آفریدگار مبادله کردی وجایگاه تو آتش است»; آنگاه از یزید درخواست کرد که بر فراز منبر (به تعبیر خود امام بالای چوبها) قرار گیرد و سخنانی بگوید که خدا را خوشحال سازد و مردم را به ثوابی برساند، یزید با در خواست او موافقت نکرد، ودر مقابل اصرار شامیان که می خواستند امام به منبر برود چنین گفت:«آنان علم را از کودکی با شیر مکیده اند واگر منبر برود، پایین نمی آید تا اینکه من وخاندان ابوسفیان را رسوا سازد»; ولی سرانجام در برابر فشار حضار به ناچار موافقت کرد، امام (علیه السلام) بر فراز منبر قرار گرفت و خدا را با شیواترین و رساترین بیان سپاس و ستایش کرد و به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)درود فرستاد، آنگاه به معرفی خود وخاندان خویش پرداخت به گونه ای که تبلیغات ضد علوی بیست و پنج ساله را تا حدّی خنثی فرمود. وقتی سخنان امام به اینجا رسید:«من فرزند کسی هستم که در خون خویش غوطه ور شد وبا لب تشنه کشته گردید»! آنچنان صدای ناله وگریه از مسجد برخاست که یزید وحشت زده وبه مؤذن دستور داد با گفتن اذان، سخنان امام را قطع کند; امام به احترام اذان از سخن گفتن باز ایستاد، آنگاه که مؤذن به شهادت دوّم رسید وبه رسالت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) گواهی داد، حضرت آخرین ضربه را بر نظام اموی کوبید واز فراز منبر رو به مؤذن کرد وفرمود«ای مؤذن، تو را به همین محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) سوگند کمی صبر کن»، آنگاه روبه یزید کرد وگفت: «ای یزید آیا این پیامبر به نام «محمّد» جدّ تو یا جدّ من است؟ اگر بگویی جدّ تو است دروغ گفتهای واگر جدّ من است چرا فرزندان او را کشتی ودختران او را اسیر کردی؟چرا وچرا؟...».

-------------- صفحه 161

یزید از کلمات امام و وضع مجلس فوق العاده بیمناک شد ومسجد را ترک گفت، گروهی نیز از شدت ناراحتی از مسجد بیرون آمدند(1). امام پس از بازگشت به مدینه، گرچه در محدودیت کاملی به سر می برد و از این جهت در را به روی بیگانه بسته ومشغول عبادت ونیایش بود وجز با یاران مطمئن خود با کسی تماس نمیگرفت، لیکن توانست صد وهفتاد شاگرد برجسته که هرکدام چراغی فروزان در جامعه اسلامی بودند تربیت کند که اسامی آنان در کتابهای رجال آمده است(2). و از آن میان می توان از شخصیت هایی به نام سعید بن مسیّب، سعید بن جببیر، محمد بن جبیر، امیر یحیی بن ام طویل، ابو خالد کابلی، وابو حمزه ثمالی نام برد. آن حضرت در سایه فعالیتهای زیر زمینی از طریق تربیت شاگرد وپخش معارف، عظمت وجلال عجیبی در دل جامعه اسلامی و سران اموی پیدا کرده بود، حتی در یکی از مراسم حج که با عبد الملک بن مروان روبرو شد نه تنها به او سلام نکرد بلکه به چهره او نیز نگاه نفرمود; عبد الملک از این بی اعتنایی سخت بر آشفت و آهسته دست امام را گرفت و گفت: «ابا محمد، به من بنگر، من عبد الملک هستم و قاتل پدر تو «یزید» نیستم». امام در پاسخ او گفت:«قاتل پدرم با قتل حسین (علیه السلام)آخرت خود را نابود کرد، تو هم می خواهی مانند قاتل پدرم باشی؟ مانعی ندارد». عبد الملک با چهره برافروخته گفت: «من هرگز نمی خواهم، ولی توقع دارم که از ما خبر بگیری واز امکانات ما بهره مند شوی». امام در پاسخ او فرمود:«مرا به دنیای شما وآنچه دارید نیازی نیست» (3).

--------------

1 . کامل بهائی ج2ص30. 2 . رجال کشی ص119 ورجال شیخ طوسی ص181. 3 . بحار ج46ص120.

اعمال زشت و پلید حزب اموی نسبت به خاندان پیامبر وعلی (علیهما السلام) بر عظمت وبزرگی اهل بیت افزود وبر آنان عظمت وعزّت و بر دشمنان آنان نفرت وانزجار به وجود آورد. در یکی از مراسم حج که هشام فرزند عبد الملک حضور داشت وطواف خانه با ازدحام عجیبی روبرو بود،هشام چندین بار خواست «حجر الأسود» را إستلام کند، اما موج جمعیت به او مجال نداد وهشام به ناچاری گوشه ای نشست وبه تماشا پرداخت; ناگهان چشمش به مردی لاغر اندام، خوش سیما ونورانی افتاد که آهسته آهسته به سوی «حجر الأسود» گام بر می دارد وهمه مردم از او احترام می کنند وبی اختیار عقب می روند که او حجر را استلام کند; مردم شام که دور فرزند عبد الملک بودند از او پرسیدند این مرد کیست؟ هشام با اینکهحضرت را به خوبی می شناخت، از معرفی امام خودداری کرد وبه دروغ گفت:«نمی شناسم»، در این هنگام، شاعری به نام «فرزدق» که در آن روز از آزادگی خاصی برخوردار بود، بی درنگ اشعاری چند سرود وامام سجاد را به خوبی معرفی کرد; ترجمه قسمتی از اشعار او چنین است: «این کسی است که خاک بطحاء جای پای او را می شناسد وکعبه وحرم وخارج آن، به خوبی با او آشنا است او فردی پرهیزگار وپاکیزه وسرشناس است واگر حجر الأسود می دانست چه کسی می خواهد او را استلام کند، برای پای بوسی او به زمین می افتاد; هشام! اینکه میگویی من او را نمی شناسم، ضرری بر او نمی زند، عرب و عجم او را به خوبی می شناسند»(1). اشعار فرزدق آنچنان مؤثر واقع شد که هشام را خشمگین کرد و فوراً دستور توقیف فرزدق را صادر کرد،امام پس از آگاهی از تعهد شاعر،از وی دلجویی فرمود. آن حضرت در عین ابراز تنفر از زمامداران خود سر اموی از هدایت و راهنمایی آنان خود داری نمی کرد،خصوصاً آنجا که اساس اسلام مطرح بود.

--------------

1 . اغانی ج19ص40.

در زمان عبدالملکخلیفه اموی پارچه هایی که شعار تبلیغاتی مسیحیت (پدر، پسر،روح القدس) بر آن نقش بسته بود، رواج داشت; حتی بر پارچه هایی که در مصر اسلامی می بافتند به تقلید از رومیان همان نقش را می زدند، این کار مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت واز عبد الملک درخواست کردند که به جای علامت «تثلیث» علامت توحید بر آنها نقش کند; خبر به امپراطور روم رسید واو از عبدالملک درخواست کرد که از ایجاد هرنوع تغییر ودگرگونی در پارچه های بافت مصری خودداری شود، در غیر این صورت سکه هایی ضرب می کنم که روی آن ناسزا به پیامبر اسلام نقش بسته باشد; در آن روز پول رایج در کشور اسلام، همان سکه هایی بود که در روم تهیه و ضرب می شد وقتی چنین خبری به عبد الملک رسید،، از امام سجاد استمداد کرد، امام طرح استقلال اقتصادی وبی نیازی از سکه های رایج روم را پیشنهاد کرد وفرمود، باید در کشور اسلامی سکه های جدیدی ضرب شود که در یک روی آن جمله «شهد اللّه انّه لاإله إلاّ هو» ودر روی دیگرش «محمّد رسول اللّه» حکّ گردد; آنگاه امام (علیه السلام) قالب گیری دقیق وضرب این جمله ها را به آنان آموخت; طرح آن حضرت عملی شد و سکه های اسلامی به بازار آمد وبه استعمار اقتصادی روم «کشور مسیحی بیگانه» خاتمه داده شد(1). دعا و نیایش

«صحیفه سجاّدیه» مجموعه پنجاه و چهار دعا است که از امام چهارم (علیه السلام) به

--------------

1 . اعیان الشیعة 1/654 قطع رحلی، المحاسن والمساوی بیهقی جزء 2.«عبدالملک بن مروان در سال 26 هجری متولد و در سال 86 درگذشته است، و در آن زمان امامت از آنِ امام سجاد بوده است، و باید طرف مشورت او باشد ولی بیهقی، آن را به امام باقر نسبت می دهد در صورت صحت باید بگوییم، وی به نمایندگی از طرف پدر بزرگوارش کار را صورت داده است، از این جهت ما این سرگذشت را در فصل امام سجاد آوردیم.

یادگار مانده است، اما این کتاب به ظاهر دعا، یک دوره کامل وعمیق جهان بینی ومکتباست آن هم در زمانی که امام آزادی بیان نداشت، آن حضرت در قالب دعا ومناجات اصول کامل اخلاقی وشیوه بایسته برنامه زندگی اجتماعی سیاسی را بیان فرمود ودر میان مسلمانان منتشر کرد;در عظمت این کتاب پر ارج کافی است که مفسر معروف مصری «طنطاوی» می گوید:«صحیفه سجادیه یگانه کتابی است که در آن، علوم ومعارف وحکمت هایی وجود دارد که در کتاب دیگری یافت نمی شود واین بدبختی مردم مصر است که تاکنون از این اثر گرانبها وجاوید نبوی آگاه نبوده اند، من هرچه در آن می نگرم آن را بالاتر از کلام مخلوق وپایین تر از کلام خالق می بینم»; آنگاه وعده می دهد که تفسیری گسترده بر این کتاب بنویسد. امام با گزینش انزوا در لباس دعا به مسلمانان درس قیام می دهد وبا خدای خویش این گونه راز ونیاز می کند: «خداوندا به من دست و نیرویی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم وزبانی عنایت فرما که در مقام احتجاج بر آنان غلبه کنم و فکر واندیشه ای عنایت فرما که حیله دشمن را درهم شکنم ودست ظالم را از تعدی وتجاوز کوتاه سازم».از این نمونه در صحیفه سجادیه فراوان یافت می شود(1). همچنان در این صحیفه نور پاره ای معجزات علمی که جهان آن روز از آنها آگاهی نداشت وارد شده است، مثلاً «پروردگارا، تو منزهی که وزن تاریکی ونور را می دانی، از وزن سایه و و هوا آگاهی»(2)! در دعای بیست وهفتم نیز به روشنی می گوید که عامل انتقال «وبا» آب است ودر باره دشمنان خدا چنین نفرین می کند:«بار خدایا، با قدرت خود آب آشامیدنی دشمنان اسلام را با بیماری وبا بیامیز».

--------------

1 . صحیفه سجادیة دعای بیستم. 2 . صحیفه سجادیة دعای پنجاه ویکم.

فصل ششم

فصل ششم

امام باقر (علیه السلام)

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) درسال 57 هجری در مدینه دیده به جهان گشود و درسال 114 هجری درهمان شهر دیده از جهان فروبست. اوهنگام وفات پدر بزرگوار خود که درسال 94 هجری اتفاق افتاد، سی وشش سال داشت. مادر او دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود ازاین جهت وی نخستین کسی بود که هم ازنظر پدر وهم ازنظر مادر فاطمی وعلوی بود. او در آغوش پرمهر پدری، همچون امام سجاد (علیه السلام) پرورش یافت واز پستان مادری شایسته وبا فضیلت شیر خورد، مادری که به قول حضرت صادق (علیه السلام) هیچ زنی به پایه فضیلت او درخانه حضرت مجتبی نمی رسید(1). حضرت باقر (علیه السلام) از همان دوران جوانی به علم و دانش و فضیلت وتقوا معروف بود وپیوسته مرجع حل سئوالات ومشکلات علمی مسلمانان به شمار میرفت. او در دوران امامت خود که هیجده سال به طول انجامید با زمامداران اموی، چون: 1ـ ولید بن عبدالملک 2ـ سلیمان بن عبدالملک

--------------

1 . کافی ج 1ص469.

3ـ عمر بن عبدالعزیز 4ـ یزید بن عبدالملک 5ـ هشام بن عبدالملک معاصر بود وهمگان به جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری واستبداد وخود کامگی دست کمی ازنیاکان خود نداشتند وپیوسته برای امام باقر (علیه السلام) مشکلاتی فراهم می نمودند. برای اینکه از وضع سیاسی واختناق دوران امامت امام باقر (علیه السلام) توسط سلاطین اموی اجمالا آگاه شویم، درباره هریک از آنان به صورت فشرده سخن می گوییم: ولید بن عبدالملک درشوال سال 86 هجری زمام امور را به دست گرفت و در نیمه جمادی الاخری سال 96 هجری درگذشت. درزمان او هرچند دامنه فتوحات گسترش یافت ولی این فتوحات، مربوط به روح جهاد ومنش دلاوری بود که پیامبر گرامی دروجود جامعه مسلمان آن روز دمیده بود وارتباطی به امثال ولید نداشت. در تبهکاری ولید همین بس که عناصر فاسد وجنایتکاری را به عنوان امیر وفرمانده بر سرنوشت مسلمانان مسلط ساخته بود واین عده عرصه را بر مردم تنگ کرده بودند. یکی از عمال اوحجاج بن یوسف ثقفی بود که به سفاکی وخون آشامی درتاریخ معروف است. وی درزمان حکومت ولید به استانداری عراق منصوب گردید ودستش تا مرفق در خون مردم بی گناه عراق فرو رفت وبه پشتگرمی حکومت مرکزی، کشتارها وشکنجه های وحشتناکی به راه انداخت. سلیمان بن عبدالملک پس از برادرش زمام اموررا به دست گرفت ودر روز جمعه دهم ماه صفر سال 99 هجری درگذشت. درزمان او فتوحات دیگری نیز نصیب مسلمانان گردید. او در آغاز زمامداری خود نرمش نشان داد ودرهای زندانهای عراق را گشود وافراد بی گناهی را آزاد کرد ولی درعین حال زندگانی او نیز خالی از ظلم و ستم نبود، او در باره والیان خود اعمال نظر می کرد و برای نابود کردن برخی از آنان نقشه می کشید .(1) اومردی حریص و پرخور وخوشگذران وتجمل پرست بود، ودر دوران خلافت او عیاشی وخوشگذرانی در دربار او رواج کاملی یافت وخواجه های متعددی را در قصر خلافت خودنگاه می داشت واغلب اوقات خود را با زنان حرمسرا می گذرانید. کم کم فساد وآلودگی به والیان وامرای کشور نیز سرایت کرد وفساد درسطح کشور گسترش یافت(2). عمر بن عبدالعزیز پس ازمرگ سلیمان، برای جانشینی وی برگزیده شد وتوانست تا حدودی به برخی از نابسامانیها و پریشانیها سرو سامان بخشد وبا فساد وتبعیض مبارزه کند. ولکه ننگی که بر دامن حکومت آن روز نشسته بود، یعنی سبّ علی وناسزا گفتن به بزرگترین شخصیت اسلام را ممنوع ساخت واین بدعت ومیراث شوم معاویه را برای ابد محو نمود. وی در بیست و پنج ماه رجب در سال 101 هجری درگذشت. پس ازوی زمام امور را یزید بن عبدالملک به دست گرفت، این با ر مردی روی کار آمد که جز عیاشی و خوشگذرانی هدف دیگری نداشت وهرگز به اصول اخلاقی ودینی پای بند نبود. ایام خلافت او یکی از سیاه ترین وتاریکترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می رود. خلفای پیشین بنی امیه در اوقات فراغت با داستانهای دیرینه عرب، خود رامشغول می کردند وبه قصاید شعرا گوش می دادند ولی درزمان یزید بن عبدالملک ساز وآواز جای قصاید اشعار را گرفت وبه قدری دراین قسمت افراط ورزید که خوانندگان وخنیا گران را از شهرهای دور دست به

--------------

1 . تاریخ سیاسی اسلام ج1ص387. 2 . همان مدرک.

دمشق دعوت می کرد و ازاین طریق عیاشی وهوسبازی، شطرنج وورق بازی درمیان جامعه عرب رواج یافت(1). جریان هوسبازی او با دو کنیز حرمسرا به نام های سَلاّمة و حَبَابَة که محبوبترین زنان او محسوب می شدند در تاریخ معروف است(2) وی سرانجام درشعبان سال 105درگذشت. پس از وی هشام بن عبدالملک زمام امور را در دست گرفت. او مردی بخیل و خشن وستمگر وبیرحم بود وبه خوبی می دانست که در افکار عمومی پایگاهی ندارد وحکومت او برزور وقدرت استوار است، او در آزار واذیت فرزندان علی (علیه السلام)می کوشید واو بود که قیام زید بن علی را سرکوب کرد و او را به وضع فجیعی به دار آویخت، او نیز سرانجام درسال 125 هجری قمری درگذشت. امام باقر (علیه السلام) دردوران خلافت خود با چنین مدعیان خلافت روبرو بود، ولی درعین حال او از طریق تعلیم وتربیت، جنبش علمی دامنه داری را به وجود آورد ومقدمات تأسیس یک دانشگاه اسلامی را در دوران امامت خود پی ریزی کرد ودر زمان فرزند عزیزش «امام جعفر صادق (علیه السلام)» شکل گرفت ونتیجه بخشید. هریک از پیشوایان بزرگ ما در عصر خود عهده دار ارشاد ورهبری جامعه اسلامی وپاسدار ونگهبان آیین اسلام بودند ولی شکل کار آنها در تحقق این هدف مختلف بود وهرکدام متناسب شرایط زمان خود راهی را بر می گزیدند که آنان را به هدف برساند، ملاحظه شرایط پیچیده زمان امام باقر در ظاهر جز نشر حدیث وگسترش تعالیم اسلامی کار دیگری را به او اجازه نمی داد، ازاین جهت می بینیم علوم باقری درعصر خودزبانزد عام وخاص می گردد.

--------------

1 . تاریخ سیاسی اسلام جص484. 2 . همان مدرک.

نکته دیگر اینکه روش کار پیشوایان وبالأخص امثال امام سجاد (علیه السلام) وامام باقر (علیه السلام) که در شرایط فشار و خفقان به سر می بردند، به شیوه مخفی وپنهانی وزیر زمینی بود. شیوه ای که موجب می شد کسی از فعالیتهای آنان مطلع نشود. همین فعالیتهای پنهانی گاهی که آشکار می شد، خلفا راسخت ناراحت می کرد و وسایل تبعید وزندان آنها را فراهم می نمود وبه خاطر همین کار های سری و مخفی بود که خلیفه وقت، امام باقر را با فرزند عزیزش به شام احضار کردتا از اسرار او آگاه شود. امام در زمانی که نشر حدیث پیامبر ممنوع بود، به آموختن احادیث رسول خدا مبادرت ورزید ومسلمانان را با معارف بلند اسلامی وتفسیر قرآن واحکام اسلام آشنا ساخت وشخصیت هایی را پرورش داد که هر کدام از آنها راویان بلند پایه حدیث وفقیهانی بلند منزلت بودند. مانند محمّد بن مسلم، زرارة بن اعین، ابو بصیر، برید بن معاویه&... در عظمت این افراد کافی است که امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: مکتب واحادیث پدرم را چهار نفر زنده کردند. آنگاه اسامی آن چهار نفر را به نحوی که یاد کردیم، ذکر می نمایند(1). محمد بن مسلم فقیه عصر خود، سی هزار حدیث از امام باقر وشانزده هزار حدیث از امام صادق فرا گرفت. یکی دیگر از شاگردان برجسته امام باقر (علیه السلام) جابر جُعْفی است; وی هفتاد هزار حدیث از امام باقر شنیده وضبط کرده که همه را آن حضرت از پیامبر نقل نموده اند(2). هشام از موقعیت امام باقر وفرزند عزیز او حضرت صادق (علیه السلام) سخت بیمناک بود، از این جهت به حاکم مدینه دستور داد که هر دو را روانه شام سازد. مسافرت

--------------

1 . رجال کشی ص125. 2 . أعیان الشیعة ج4بخش2 ص7.

آنان به شام هرچند اجباری بود وهشام بسیار می کوشید که پدر وپسر را در انظار مردم شام کوچک کند اما مناظره امام باقربا اسقف مسیحیان آن چنان به امام باقر عظمت بخشید که همه مردم شام از موقعیت بزرگ امام آگاه شدند. ازاین جهت هشام مجبور شد که هر دونفر را مرخص کرده وآنان را به مدینه باز گرداند(1). سرانجام امام باقر (علیه السلام) که پیوسته مورد خشم وغضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی اومسموم شد ودر سال 114 هجری درگذشت ودرکنار قبر پدر بزرگوارش در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

--------------

1 . مشروح سرگذشت امام در این مسافرت اجباری درکتاب بحارالأنوار ج46ص307ـ313 آمده است .

فصل هفتم

امام صادق (علیه السلام)

ششمین اختر آسمان ولایت حضرت جعفر بن محمّد الصادق (علیه السلام) است. وی در هفدهم ماه ربیع الاول سال 83 هجری دیده به جهان گشود ودرسن شصت و پنج سالگی درسال 148 هجری دیده از جهان بر بست ودر قبرستان بقیع درکنار مرقد پدر بزرگوار خود به خاک سپرده شد. مادر او «ام فروه» دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است ومجموع دوران امامت وزعامت او سی وچهار سال می باشد(1). درباره عظمت وشخصیت امام صادق (علیه السلام) کافی است بدانیم که دشمن او منصور دوانیقی وقتی از شهادتش آگاه شد بی اختیار بر او اشک ریخت. تاریخ می گوید: «نیمه های شب بود که سکوت وخاموشی همه جا را فرا گرفته بود، منصور، منشی مخصوص خود ابو ایوب خوزی را به کاخ خود احضار کرد.هنگامی که ابو ایوب وارد اطاق شد، منصور را دید که روی صندلی نشسته وشمعی در برابرش روشن بود. او نامه ای در دست داشت وآن را می خواند و گریه می کرد. «منشی منصور می گوید بعداز آنکه من سلام کردم، اونامه رابه سوی من انداخت وگفت:«این نامه رامحمد بن سلیمان فرماندار مدینه نوشته است وگزارش کرده است که جعفر بن محمد در گذشته، آیا برای جعفر بن محمد دیگر نظیری پیدا می شود؟».(2)

--------------

1 . ارشاد ص289. 2 . بحار الأنوار ج47ص3.

مالک بن انس که یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل تسنن است می گوید من کراراً به حضور امام صادق (علیه السلام) می رسیدم او را پیوسته در یکی از سه حال می دیدم: یا نماز می گزارد ویا روزه دار بود وقرآن می خواند وهرگز چشمی مانند او راندیده وگوشی نظیر آن را نشنیده وهرگز بر قلب انسانی برتر از جعفر بن محمد از نظردانش وعبادت وپرهیزگاری خطور نکرده است(1). ابو حنیفه که خود یکی از ائمه مذاهب چهارگانه است می گوید: «هنگامی که منصور امام صادق (علیه السلام)رابه عراق آورد،من از طرف منصور دعوت شدم که با او به بحث بپردازم، من چهل مسئله دراین مورد فراهم کردم تا از او سئوال کنم، وقتی وارد شدم دیدم جعفر بن محمّد طرف راست منصور نشسته است. سلام کردم ونشستم، آنگاه منصور مرا معرفی کرد، سپس به امر منصور مسائل را یکی پس از دیگری مطرح کردم واو یکا یک را پاسخ گفت. او در هر مسئله آراء ونظریات اهلمدینه واهل عراق وسپس نظریه خود رانیز بیان می کرد، گاهی با نظریه آنهاموافق بود وگاهی مخالف آنگاه ابو حنیفه می گوید: من او را دانا ترین فرد تشخیص دادم. زیرا او داناترین فرد، آگاه ترین آنها به عقاید مردم زمان خود میباشد(2). درعظمت علمی وشخصیت فر هنگی او کافی است که او درمدت دوران امامت خود توانست چهار هزار عالم برجسته تربیت کند که هرکدام شخصیتی بزرگ وعالمی کم نظیر بودند(3). حسن بن علی وشّاء، که از استادان حدیث می باشد، می گوید: «من درمسجد کوفه نهصد استاد حدیث مشاهده کردم که هرکدام از جعفر بن محمّد

--------------

1 . الإمام الصادق به نقل از التهذیب ج2ص104. 2 . تذکرة الحفاظ ج1ص157. 3 . ارشاد مفید ص389.

حدیث نقل می کردند.»(1). سخن درباره شخصیت علمی وروحانی امام صادق (علیه السلام) بیش از آن است که دراین صفحات گرد آید وما به همین اندازه اکتفا می کنیم. امام صادق (علیه السلام) درسال 114 هجری رهبری امت را به دست گرفت او درمجموع دوران امامت خود با خلفایی چند از بنی امیه وبنی عباس معاصر بود.از خلفای بنی امیه افرادی مانند: هشام بن عبدالملک بن مروان، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک،مروان بن محمد معروف به مروان حمار، واز خلفای بنی عباس با عبداللّه بن محمد معروف به سفاح وابو جعفر معروف به منصور دوانیقی هم عصر بود. از این که در مدت سی وچهار سال، هفت خلیفه اموی وعباسی زمام امور را به دست گرفتند، پژوهشگران خارجی آن را حاکی از تسلط یک نوع تشنج واضطراب وعدم ثبات بر جامعه اسلامی می دانند. تشنجی که موجب شد حکومت دودمان اموی، در سال 132 هجری منقرض شود وزمام امور به دست فرزندان عباس بیفتد که آنان نیز در ظلم وستم کمتر از فرزندان بنی امیه نبودند ودرمواردی شدیدتر وبدتر از آنها عمل می کردند. امام صادق (علیه السلام) حدود پنجاه سال از زندگی خود را در عهد اموی گذراند واز نزدیک با جنایات بنی امیه آشنا بود زیرا همانها بودند که عموی او، زید بن علی را درکوفه به سال 122 هجری برهنه ووارونه به دار آویختند وجسد او را پنج سال بالایدار نگاه داشتند وسپس آن را پایین آوردند وآتش زدند وخاکستر آن را به دریاریختند وامویان به این نیز اکتفا نکردند، فرزند اویحیی بن زید را به وضع فجیعی کشتند.

--------------

1 . رجال نجاشی ج1/139، شماره ترجمه 79.

اگر امام حدود پنجاه سال با بنی امیه بسر برد، باقیمانده عمر خود را با فرزندان عباس سپری نمود واگر درمقطع نخست شاهد ستمها ومحدودیتها بود. مقطع دیگر نیز دست کم از اولی نداشت بلکه ستم در بخش دوم افزایش یافت، وبه تعبیر شاعر معاصر دو عهد: «ای کاش ستم بنی مروان ادامه داشت و عدل بنی عباس بر سرما پر و بالی باز نمی کرد.»وبا ملاحظه شرایط حاکم بر دو عصر خواهیم دید که چرا امام برنامه های اجتماعی خودرا بر اساس تأسیس دانشگاه وتربیت شاگردان وپخش علوم ودانش استوار ساخت. انگیزه های قیام

انگیزه های قیام ملتهای ایران وعراق بر ضد خاندان امیه درتاریخ، به صورت گسترده منعکس است وازمیان آن عوامل دوعامل بیش از همه مؤثر بود: 1ـ مالیاتهای کمرشکن: دولت اموی به جای توجه به افزایش تولید وایجاد امکانات برای افزایش درآمد، بیشتر بر اخذ مالیات وخراج دولتی فشار می آورد وهرخلیفه ای که روی کار می آمد برمیزان قبلی می افزود. تا آنجا که تمام دهقانان وکشاورزان رامجبور کردندکه علاوه بر پرداخت مالیاتهای رسمی، به رسم ساسانیان،مالیاتی به نام «هدایای نوروز» بپردازند،ونخستین کسی که آن را رسمیت داد معاویه بود ودر آمد هدایای نوروز فقط یک سال عراق به سیزده میلیون درهم بالغ گردید. تا چه رسد به نقاط دیگر مانند هرات وخراسان ویمن ودیگر نقاط سرزمین اسلامی. وضع مالیات از دوران معاویه به بعد درحال افزایش بود وعمال اموی با قدرتهای جهنمی خود هر روز فشار را بر مردم افزایش می دادند، فقط در دوران عمربن عبدالعزیز بود که مشکل مالیات حل شد واو با برنامه خاصی، بسیاری از مالیاتها را لغو کرد(1). ولی پس از او جریان به وضع سابق بازگشت وپیوسته وضع اقتصادی درحال بحران وظلم وفشار بیشتر بود. 2ـ مشکل موالی: مشکل موالی مشکل دیگر نظام حکومتی اموی بود، حکومت اموی یک حکومت عربی خالص بود که محور حکومت خودرا عربیت قرار داده وکلیه مناصب ومقامات را به دست اعراب می سپردند ودیگر طوایف اسلامی را که به نام «موالی» می خواندند از تمام مناصب محروم می کردند واگر هم گاهی از وجود آنها استفاده می نمودند جنبه استثنایی داشت،این عوامل سبب شد که ملتهای بیدار وهشیار ایران وعراق به پا خیزند و با براندازی حکومت اموی، یک حکومت اسلامی به رهبری یکی از فرزندان پیامبر به وجود آورند. درآن زمان خاندان پیامبر که محبوب ترین چهره درجامعه اسلامی بودند وسمبل ورمز عدالت وتقوی به شمار می رفتند، قیامی به شعار آل محمد آغاز شد، وانقلابیها با شعا ر«الرضا من آل محمّد» در دو کشور به پا خاستند وتوانستند بر سلطه جابرانه نودساله اموی ها پایان بخشند. درآغاز انقلاب همه چشمها به امام صادق (علیه السلام) دوخته بود وفردی را لایق تر ازاو نمی شناختند، اما تاریخ می گوید امام با این دعوت گران از روز نخست روی موافق نشان نمی داد وبا آنها هماهنگی نمی کردهر چند مخالفت نیز نمینمود، زیرا او کاملاً ازمنویات وضمایر این دعوتگران آگاه بود که این قیام هرچند با شعار آل محمد شکل می گیرد ولی هدف چیز دیگری است وآنان پس از پیروزی مسیر انقلاب را دگرگون کرده وبه نام خود ودر راه تحقق اهدافشان تمام خواهند کرد. تاریخ می گوید: هنگامی که عبداللّه بن حسن با امام صادق (علیه السلام) مذاکره کرد واز او خواست با سفاح ومنصور پیشگامان دعوت همراهی کند، امام به وی فرمود

--------------

1 . کامل ابن اثیر ج 5ص29.

این دو نفر نیت صالح وپاکی ندارند، آنان به نام تو ومن به شعار آل محمّد قیامی به راه انداخته اند ولی موقع نتیجه گیری تو و دو فرزندت را عقب خواهند زد وخود را زمامدار جمعیت معرفی خواهند کرد. گواه روشن دیگری که:امام ازمنویات این دعوتگران آگاه بود واز این جهت همکاری نزدیکی با آنان نکرد، همان مذاکره حضرت با سدیر صیرفی است، آنگاه که وی امام را به هماهنگی با دعوتگران دعوت کرد، وی درپاسخ او گفت: من در آنان اخلاصی نمی بینم(1). درحالی که شرایط امام بگونه ای بود که نمی توانست به اسلام راستین از طریق ایجاد حکومت، تجسم وعینیت بخشد، ولی درعین حال از اعتراض وپرخاشگری بر حکام وقت در شرایط متناسب خود داری نمی کرد. هنگامی که منصور نامه ای به امام صادق (علیه السلام) نوشت واز ایشان درخواست کرد که او را نصیحت کنند، امام در پاسخ اونوشت: «آ ن کس که دنیا را بخواهد، تو را نصیحت نمی کند، وآن کس که سرا ی دیگر را بخواهد،با تو همنشین نمی شود.» وقتی پاسخ نامه به دست منصور افتاد، وی با شگفتی خاصی گفت: «امام صادق دنیا خواهان را از آخرت خواهان مشخص کرد. کسانی که دور مرا گرفته اند، دنیا خواه اند نه آخرت خواه، وآنان که ازمن دوری گزیده اند، آخرت خواه اند نه دنیا خواه». امام صادق (علیه السلام) و دانشگاه بزرگ جعفری

شرایط سیاسی واجتماعی دراین فترت که طرفداران حکومت اموی، با گروه مخالف درزد وخورد بودند، به امام اجازه داد که وظیفه خود را از طریق نشر علوم

--------------

1 . اصول کافی ج 2ص 243.

وآثار اسلامی وتربیت شاگردان، تجسم بخشد وآن دانشگاه بزرگی را که پدر بزرگ او،پی ریزی کرده بود، شکل دهد. اینجاست که می بینیم درمدت امامت خود چهار هزار نفر را درعلوم گوناگون تربیت کرد وشخصیتهایی را به جهان اسلام تحویل داد که هر کدام درعصرخود چراغی فروزان ودانشمندی محقق بودند. علما ودانشمندان علم رجال، اسامی شاگردان امام وصورت تألیفات آنان را در کتابهای خود آورده اند. تنها شیخ طوسی دررجال خود متجاوز از سه هزار نفر را نام می برد که درمحضر او کسب فیض کرده اند. خدمات علمی امام صادق (علیه السلام) درتفسیر وحدیث وفقه خلاصه نمی شود، بلکه اوتوانست شخصیتهای بزرگی را درکلام وفلسفه وعلم ومناظره پرورش دهد که نمونه بارزآن هشام بن حکم است که ازاو بیست وپنج کتاب بر جای مانده است(1). آنچه گفته شد تنها بعدی از ابعاد خدمات علمی امام صادق (علیه السلام) نیست.او در علوم طبیعی بحثهایی نمود ورازهای نهفته ای را باز کرد که برای دانشمندان امروز مایه اعجاب است وگواه روشن آن توحید مفضّل است که امام آن را درچهار روز املا کرد ومفضّل بن عمر کوفی نوشت. دراین کتاب امام از رهگذربیان قوانین طبیعی حاکم بر جهان،منطق خدا پرستان راثابت می کند. شگفت انگیز تر از اینها تربیت جابر بن حیان است که در جهان امروز پدر شیمی به شمار می رود. او نخستین کسی است که علم شیمی را از امام آموخت ودر این باره کتاب نوشت وتعداد زیادی رساله ها از خود به یا دگار گذارد.

--------------

1 . فهرست ابن ندیم ، صفحه 250.

فصل هشتم

امام کاظم (علیه السلام)

امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) ، هفتمین اختر آسمان ولایت، درسال 128 هجری دیده به جهان گشود ودرسال 183 هجری دربغداد در سن پنجاه وپنج سالگی دیده از جهان بربست.زمام خلافت در دوران کودکی آن حضرت در دست حزب اموی بود وافرادی چون ، یزید بن ولید بن عبدالملک معروف به ناقص، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک ومروان بن محمد معروف به مروان حمار، بر جامعه اسلامی حکمرانی می کردند. درسال 148 هجری که امام صادق (علیه السلام) درگذشت، اواز جانب خدا مسئولیت رهبری رابر عهده گرفت، ودرآن روز قدرت از دست بنی امیه به بنی العباس منتقل گشته بود. او در مجموع در دوران امامت خود با خلفایی مانند: منصور دوانیقی،مهدی فرزند منصور،هادی فرزند مهدی، هارون الرشید فرزند دیگر مهدی، معاصر بود. خط مشی وشکل مبارزه امام براسا س سنجش اوضاع وشرایط اجتماع وارزیابی قدرتها وجبهه گیری مخالفان بود. اصولاً باید توجه نمود هریک از پیشوایان ما درعصر خود عهده دار ارشاد ورهبری جامعه اسلامی ونگهبان آیین اسلام بودند، والبته خط مشی آنان درمسیر هدایت مسلمین با توجه به شرایط زمان بود. ازاین رو می بینیم برنامه های پیشوایان ما یکسان ویکنواخت نبوده وگاهی به صورت مبارزه وقیام و نهضت خونین، وگاهی به صورت مبارزه سری وحفظ مکتب بدون دادن تلفات وضایعات، وگاهی به شکل تأسیس دانشگاه اسلامی وتربیت شاگردان بزرگ وایجاد نهضت علمی بود. منصور دوانیقی، خلیفه سفاک وخون ریز عباسی، وجود امام صادق را درمدینه تحمل نکرد و او را به وسیله ایادی مخصوص خود مسموم نمود. وی زمانی که از وفات امام صادق (علیه السلام) آگاه شد، عرصه را برای ریشه کن کردن هر نوع مخالفین احتمالی مناسب دید ولذا به فرماندار مدینه به نام «محمدبن سلیمان» نامه نوشت و او را موظف ساخت که اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده، او را احضار نماید وگردنش را بزند. فرماندار درجواب نامه منصور چنین نوشت که جعفر بن محمد دروصیت نامه رسمی خود پنج نفر را وصی وجانشین خود قرار داده است آنها عبارتند از: 1ـ منصور دوانیقی 2ـ محمّد بن سلیمان فرماندار مدینه 3ـ عبداللّهبن جعفر 4ـ موسی بن جعفر (علیه السلام) 5ـ حمیده همسر خود آنگاه فرماندار درذیل نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام یک از آنها را گردن بزند. وقتی نامه به دست منصور رسید خشمگین شد. وی از اینکه نتوانسته بود بروصی واقعی امام صادق (علیه السلام) دست پیدا کند، ناراحت شد وگفت:«از کشتن آنهاصرف نظر کن.» امام صادق (علیه السلام) با تنظیم چنین وصیت نامه سیاسی توانست از قتل امام کاظم (علیه السلام) جلوگیری کند ودر غیر این صورت اوکشته می شد. امام کاظم (علیه السلام) درسن بیست سالگی،درحالی که با چنین حکام ستمگری روبرو بود، رهبری امت را عهده دار گشت. نامه منصور به فرماندار مدینه دورنمای اوضاع تاریک وپر خطر آن روز رابرای ما ترسیم می کند. اکنون باید دید که امام شکل مبارزه خود را چگونه انتخاب کرد. امام پس ازبررسی اوضاع تشخیص دادکه بهترین راه این است که برنامه انقلاب علمی پدر را تعقیب کند وپاسدار دانشگاه جعفری، که به دست پدران ارجمندش بنیان گذاری شده بود، گردد وبه همین جهت شاگردان بزرگ ورجال علم و فضیلت را تربیت کرد. امام حق داشت مبارزه خود را چنین شکل دهد وقدمهای محتاطانه بردارد; زیرا منصور جاسوسان زیادی گمارده بود تاکسی را که امامت اومورد اتفاق شیعیان است، دستگیر کنند وگردن بزنند(1). از این جهت امام چاره ای ندید که وظایف سنگین رهبری را از طریق نشر معارف تعقیب کند و درپرتو آن توانست رجال با فضیلتی را از لحاظ علم و عمل تربیت وپرورش دهد.گروهی که درمجلس درس آن حضرت حاضر می شدند آنچه را که از آن حضرت می شنیدند، ضبط می کردند وبه تعبیر یکی ازنویسندگان آگاه:«درسال 148هجری امام جعفر صادق (علیه السلام) درشهر مدینه درگذشت، ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد بلکه به رهبری جانشین وفرزند اوموسی کاظم شکوفایی خودرا حفظ کرد.»(2) ولی درعین حال حکومت عباسی درمقابل امام کاظم (علیه السلام)ازمفتیان و قضات درباری ترویج می نمود که طرفدار روش حکومت وقت بودند و امام کاظم را از فعالیتهای علمی باز می داشتند و شاگردان امام را زیر فشار قرارمی دادند تا آنجا که تربیت یا فتگان مکتب او قادر نبودند حتی به طور صریح نام امام هفتم را ببرند، بلکه هنگام نقل از وی به نامهای ابو ابراهیم، عبد صالح، عالم، صابر و امین نام می بردند.

--------------

1 . رجال کشی ص 240. 2 . مختصر تاریخ العرب ص209.

ولی با این همه مشکلات، امام از مجاهدت و کوشش باز نایستاد ودرتکامل جنبش علمی ونهضت فرهنگی اسلامی گامهای بزرگی برداشت وصدها مفسر ودانشمند تربیت نمود که به عنوان نمونه می توان از افرادی مانند: 1ـ علی بن یقطین 2ـ محمّد ابن ابی عمیر 3ـ هشام بن حکم 4ـ هشام بن سالم 5ـ یونس بن عبدالرحمن نام برد. در اینجا برای ارزیابی میزان خفقان واستبداد درعصر امام کاظم (علیه السلام) لازم است به سرگذشت یکی از شاگردان برجسته امام گوش فرا دهیم: محمد بن ابی عمیر ازیاران برجسته وشاگردان بلند مقام امام کاظم (علیه السلام) بود. او توانست در مباحثی گوناگون کتاب ورساله بنویسد وچهل ونه جلد کتاب از خود به یادگار بگذارد. حاکم وقت هارون می دانست که اسرار فعالیتهای سیاسی ومبارزات سری شیعیان واسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم دراختیار محمد بن ابی عمیر است. لذا جاسوسانی را گمارد که فعالیتهای او را زیر نظر بگیرند. سرانجام جاسوسان به هارون گزارش کردند که اسامی شیعیان عراق در اختیار محمدبن ابی عمیر است، ازاین رو محمد به دستور هارون دستگیر وزندانی شد وزیر فشار قرار گرفت که اسرار واسامی آنها رافاش سازد. اوحاضر به افشای اسرار نشد، سرانجام او را لخت کرده و درمیان دو چوب قرار دادند وصد تازیانه بر پیکر او نواختند(1).

--------------

1 . رجال نجاشی 2/ 204 ط بیروت.

باانتخاب شیوه های درست مخفی کاری، توانست درعصر حاکمانی مانند منصور دوانیقی،مهدی عباسی، هادی عباسی،جان به سلامت ببرد امادر زمان حکومت هارون که وی خودرا خلیفه ای موفق درتمام جهات می دانست، ولی درجبهه مبارزه با شیعیان وعلاقمندان بیت علوی خودرا شکست خورده تشخیص میداد، امام دستگیر وزندانی گردید وبه شهادت رسید، زیرا هارون با خود فکر کرد که تا مرکز رهبری این جبهه را از کار نیندازد، همه کوششهای او بی فایده خواهد بود. ازاین رو تصمیم گرفت که امام کاظم (علیه السلام) را بازداشت کند. هارون در پی این تصمیم به صورت مزورانه وارد مسجد پیامبر شد ورو به قبر مطهر آن حضرت کرد وگفت:ای پیامبر، من از تصمیم بر اقدامی که گرفته ام پوزش می طلبم، زیرا میخواهم موسی بن جعفر را بازداشت وزندانی کنم، ومی ترسم درمیان امت اسلامی ایجاد شکاف واختلاف کند و موجب خونریزی گردد. از این جهت فردای آن روز دژخیمان هارون امام را درمسجد پیامبر که مشغول نیایش ونماز بود دستگیر کردند واحترام خانه خدا وحرم پیامبر را زیر پای نهادند. هارون برای مخفی نگاه داشتن محل تبعید امام دو کجاوه ترتیب داد، یکی را به مقصد کوفه و دیگری رابه مقصد بصره روانه کردوازاین طریق خواست محل تبعید امام را پوشیده نگاه دارد تامردم امکان دسترسی به آن حضرت را نداشته باشند. پیشوای هفتم مدت یک سال در زندان بصره به سر می برد وآنگاه هارون به فرماندار بصره به نام «عیسی بن جعفر» فرمان داد که امام رابه قتل برساند.فرماندار از قتل امام خودداری کرد وگفت کسی را بفرست تا اورا تحویل بگیرد و در غیر این صورت اورا آزاد خواهم کرد. هارون به خاطر این پیام، «سندی بن شاهک» را روانه بصره کردتا امام را به بغداد منتقل نماید. سرانجام امام پس از چهارسال زندانی شدن درسال 183 هجری مسموم گشت وبا وضع دلخراشی درزندان بغداد به شهادت رسید.

فصل نهم

امام رضا (علیه السلام)

هشتمین اختر آسمان ولایت حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است. او درروز یازدهم ذی القعده سال 148 هجری، از مادری به نام«طاهره» دیده به جهان گشود.کنیه او ابو الحسن و لقب او رضا است. وی پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد درسن سی وپنج سالگی عهده دار مقام ولایت ورهبری گشت ومدت امامت آن حضرت بیست سال به طول انجامید، که ده سال آن معاصر با خلافت هارون الرشید وپنج سال معاصر با خلافت محمد امین وپنج سال دیگر معاصربا خلافت عبداللّه مأمون، بود. سرانجام حضرتش روز بیست ونهم ماه صفر درسال 203 هجری قمری به فیض شهادت نایل آمد. وهنگام شهادت پنجاه و چهار سال وسه ماه ونوزده روز عمر داشت. ستمگریهای بنی امیه وبنی عباس، زمینه بسیار مساعدی فراهم ساخته بود که در جامعه آن روز، حکومتی نمونه مانند آنچه که در صدر اسلام وجود داشت، تشکیل شود و تحت نظارت ومدیریت ورهبری شخصیتهای بزرگی از خاندان علی (علیه السلام) اداره گردد. مقام والا، اندیشه های بزرگ ومحبوبیت فوق العاده ائمه بزرگوار شیعه موجب گشته بود که خلفای اموی وعباسی پیوسته پیشوایان شیعه را به تبعید وزندان بفرستند تامردم نتوانند آنچنان که باید از آن ذوات مقدس استفاده کنند، حتی آنان راضی نبودند که این چهره ها برا ی مردم شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنها آشنا شوند، بی اختیار زمام امور به دست آنان بیفتد. با توجه به مطالب بالا می بینیم که عبداللّه بن مأمون پس از کشتن برادر خود محمد امین، به فکر می افتد که بزرگترین شخصیت علوی را از مدینه به مرو بیاورد تا زندگی اورا تحت نظر بگیرد. آوردن امام از مدینه به مرو هرچند در ظاهر به صورت دعوت بود، اماماهیت واقعی آن جز ایجاد محدودیت هرچه بیشتر برای امام چیز دیگری نبود. از این جهت امام برا ی تفهیم ماهیّت این دعوت، هیچ یک از خاندان خویش را همراه خود نیاورد تا از این طریق به مسلمانان تفهیم کند، این سفر نوعی تبعید است نه سفری مقرون به رضایت.ولی مأمون برای خنثی کردن هدف امام دستور داد گروهی از رجال واشراف از جمله والی مدینه، ملازم رکاب امام باشندوحتی مسیر سفر امام نیز معین گشت وقرار شد که امام از طریق مدینه، بصره، خرمشهر، اهواز، ری و نیشابور به مرو وارد شود. وحضرتش در دهم شوال سال 201 وارد مرو شد. امام درمسیر خود با استقبال گرم شخصیتها و مردم روبرو بود.وقتی به شهر نیشابور رسید، از او درخواست کردندکه حدیثی را از او بشنوند، امام درحالی که درکجاوه خود قرار داشت، حدیثی را مطرح کرد وآن را از پدران خود تا علی (علیه السلام) واز او به پیامبر واز پیامبر به جبرئیل تا خدا نقل نمودواز آن جا که در سراسر این حدیث پیشوایان پاک قرار دارند، آن حدیث را «سلسلة الذهب» نامیدند. متن آن حدیث چنین است: «کَلِمَةُ لاإلهَ إلاّاللّهَ حِصْنِی فَمَنْ قَالَها دَخَلَ حِصْنِی وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أمِنَ مِنْ عَذَابِی» یعنی: خدا می گوید گفتن لإاله إلا اللّه دژ جاودانی من است وهرکس آن را بگوید وارد دژ من می گردد، وهرکس وارد دژ من شد ازعذاب من ایمن می گردد. محدثان ونویسندگانی که دربرابر کجاوه امام قلم به دست گرفته بودند وآن حدیث را ضبط می کردندتصور کردند، که در اینجا حدیث پایان یافته است زیرا امام پس از گفتن آن جمله پرده کجاوه را افکند و درداخل آن قرار گرفت ولی آنان دوباره دیدند که حضرت رضا (علیه السلام)پرده کجاوه را عقب زد و جمله دیگری نیز افزود وآن اینکه:«لکِنْ بِشَرْطِها وَ شُرُوطِها وَأنَا مِنْ شُرُوطِها»یعنی اقرار به توحید در صورتی ایمن بخش ونجات آفرین است که دیگر شرایط به آن ضمیمه گردد ویکی از شرایط آن است که بشر از حکومت معصوم کنار نرود وحکومت معصوم را کاملاً بپذیرد ودر حقیقت، امام مسئله ولایت وحکومت معصوم را تکمیل کننده توحید می داند زیرا در غیر این صورت حکومت طاغوتها سبب می شود که همان توحید نیز از میان برود. دو مسئله مهم درزندگی امام (علیه السلام)

امام پس از ورود به مرو، به ظاهر مورد احترام مأمون ودیگر درباریان قرار گرفت و درنخستین جلسه، مأمون دومطلب رابه او پیشنهادکرد. نخست پافشاری نمود که خلافت را بپذیرد،ومأمون به نفع امام کنار رود، آنگاه که از پذیرش امام مأیوس شد، مسئله ولایتعهدی را مطرح کرد وامام نیز تحت شرایطی آن را پذیرفت. اکنون سئوال می شود که چرا امام پیشنهاد نخست را نپذیرفت وچرا پیشنهاد دوم را پذیرفت؟ علّت نپذیرفتن پیشنهاد نخست بسیار روشن است،زیرا برفرض اینکه پیشنهاد مأمون، یک پیشنهاد جدی بود، وجنبه امتحانی وآزمونی نداشت، اگر امام با پیشنهاد او موافقت می کرد، مأمون زندگی او را زیر نظر می گرفت وجاسوسانی بر او می گمارد واجازه نمی داد یک قدم اصلاحی بردارد، به گواه اینکه او در دوره ولایتعهدی الزامی اجازه ندادکه امام نماز عید را که خود مأمون برگزاری آن را به امام پیشنهاد کرده بود، با مردم بگزارد. در این صورت چگونه امام می توانست پس از پذیرش خلافت، گامی اصلاحی وتربیتی وعلمی بیدار گرانه بردارد. اگر امام خلافت را می پذیرفت، با او همان معامله را انجام می دادند که با علی انجام دادند وخلافت ظاهری اورا درکشمکشها وجنگها خلاصه می کردند. سرانجام مأمون حیله گر وسیاست باز با زمینه های مختلف، امام را مجبور می کرد تا خلافت را با ر دیگر به مأمون واگذار کند، آنگاه به مردم چنین وانمود می کرد که او خلیفه بر حق است، زیرا شخصیت بزرگی مانند امام رضا (علیه السلام) خلافت را به او (یعنی مأمون ) واگذار کرده است،پس خلافت من یک نوع خلافت مشروع است. امام چرا ولایتعهدی را پذیرفت؟

این مطلب را می توان از دو را ه تحلیل نمود: 1ـ امام ولایتعهدی رابا همان شروطی پذیرفت که امام مجتبی (علیه السلام) صلح با معاویه را پذیرفت ولذا می بینیم یکی از شروط رااین قرار می دهد که مسئولیت هیچ امری را نخواهد پذیرفت وهیچ عزل ونصبی به او مربوط نخواهد بود.واز این طریق پذیرفتن مقام را پذیرشی صوری وبه اصطلاح بی بو وخاصیت قلمداد می کند که آثار ساختگی آن برهمگان آشکار شود. 2ـ اگر پیشنهاد دوم را اما م نمی پذیرفت،تهدید به قتل ومرگ می شد، بلکه قتل امام آن هم بدون اینکه موجی درجامعه بر ضد حاکم وقت پدید آورد قطعی میشد، به گواه اینکه وقتی امام از پذیرفتن مقام ولایتعهدی پوزش طلبید، مأمون به امام گفت: «عمر بن خطاب شورا را درمیان شش نفر قرار داد ویکی از اعضای شورا جد تو علی بود وضمناً دستور داد که هر کس از قبول آن خود داری کند کشته شود، شما هم ناچارید که آنچه رامن می خواهم بپذیری واز آن گریزی نداری»(1).

--------------

1 . ارشاد مفید ص 290 ومقاتل الطالبین ص375.

اتفاقاً درزمان خود امام این سئوال مطرح بود وکراراً به او مراجعه کرده وسئوال می کردند.وقتی محمّد بن عرفه از امام انگیزه پذیرش ولایتعهدی را پرسید، امام فرمود:«جدم امیر مؤمنان عضویت شورا را پذیرفت»(1). ونیز وقتی ریّان بن الصلت ازامام پرسید که:چرا ولایتعهدی را پذیرفتی ؟امام در پاسخ او گفت: «خدا می داند که من راضی به آن کار نبودم وقتی بر سر دو راهی قبول ولایتعهدی ویا کشته شدن قرار گرفتم آن را پذیرفتم».(2) شهادت امام به دست مأمون

مأمون از موقعیت روز افزون امام پیوسته بیمناک بود وخصوصاً درجریان نماز عید که در تاریخ به صورت گسترده وارد شده است، از علاقه مردم نسبت به امام (علیه السلام) سخت بیمناک شد ولذا امام را با نقشه خاصی مسموم کرد وبرای اینکه نقشه خود را لوث کند، پس از انتشار خبر مرگ امام سراسیمه به خانه امام آمد در حالی که گریبان چاک زده واشک می ریخت وبر سر می زدوناله می کرد. مردم دور خانه حضرت گرد آمده بودند وصدای ناله وگریه از آنها بلند بود و در باره قاتل امام سخن می گفتند واحیاناً از مأمون نام می بردند، مأمون احساس کرد که تشییع امام ممکن است حادثه آفرین باشد وفوراً دستور داد که اعلام کنند تشییع جنازه امام به فردا موکول شود. وقتی جمعیت متفرق شدند، شبانه امام را غسل دادند ودر کنار قبر هارون به خاک سپردند(3).

--------------

1 . عیون أخبار الرضا ج2ص139، 140. 2 . عیون أخبار الرضا ج2ص139، 140. 3 . عیون أخبار الرضا ج2ص242.

فصل دهم

امام جواد (علیه السلام)

نهمین اختر آسمان ولایت، امام محمد تقی معروف به امام جواد (علیه السلام) ومکنی به ابی جعفر است. او دررمضان سال 195 هجری قمری دیده به جهان گشود و درذی القعده سال 220 دربغداد به وسیله سمّ معتصم عباسی به مقام شهادت نایل گردید. ومدت عمر او بیست و شش سال ویا بیست و پنج سال و دوران امامتش هفده سال بود(1). او در دورانی به دنیا آمد که جنگ ونبرد میان محمد امین وبرادر وی «مأمون» آغاز شده بود. سرانجام نبرد درمحرم سال 298 به نفع مأمون پایان پذیرفت وتمام سرزمینهای اسلامی در قلمرو حکومت مأمون قرار گرفت(2). امام محمّد تقی (علیه السلام) درمجموع دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی به نامهای «مأمون ومعتصم» معاصر بوده وهر دو نفراورا به جبر از مدینه به بغداد احضار کردند وهر دو در باره او از یک خط مشی سیاسی که مأمون آن را پی ریزی کرده بود، پیروی نمودند. امام محمد تقی (علیه السلام) از شخصیت والایی برخوردار بود واز دوران کودکی آثار امامت ورهبری از گفتار و رفتارش آشکار بود، اینک دراین مورد دو رویداد را یاد آور می شویم:

--------------

1 . ارشاد ص339 وبرخی معتقدند که امام درسال 225 یا 226 درگذشته است دراین مورد به کتاب کشف الغمة ج3 ص135 مراجعه بفرمایید. 2 . تاریخ الخلفاء ص329.

1ـ وقتی مأمون امام رضا (علیه السلام) را به خراسان دعوت کرد امام هشتم پیش از حرکت به خراسان سفری به حج نمود وامام جواد (علیه السلام) را که درآن زمان شش سال داشت، همراه خود برد. امام جواد (علیه السلام) هنگام طواف، احساس کرد که پدرش خانه خدا را آن چنان وداع می کند که گویا بار دیگر به زیارت آنجا باز نخواهد گشت. این جریان سبب شد که در داخل حجر اسماعیل نشست، وقتی امام رضا (علیه السلام) از اعمال فارغ شد شخصی را به دنبال فرزند خود فرستاد تا اورا به حضورش بیاورند، امام جواد (علیه السلام) از آمدن به حضور پدر إبا ورزید، ناچار خود امام به حجر اسماعیل آمد و صدا زد عزیزم چرا اینجا نشسته ای ؟ برخیز برویم، فرزند خردسال امام با چشمان اشگبار گفت:«چگونه برخیزم در حالی که دیدم خانه خدا را به گونه ای وداع کردی که گویا دیگر به این جا بازنخواهی گشت.» این سخن را گفت واز جای خود برخاست. 2ـ مأ(1)مون پس از شهادت امام هشتم (علیه السلام) درنیمه صفر سال 204 هجری از مرو رهسپار بغداد شد و سیاست شوم خود را درباره فرزند امام تعقیب کرد و هدف وی این بود که او مانند پدرش تحت مراقبت مأمون زندگی کند. امام نهم از روی اضطرار مدینه را به عزم بغداد ترک گفت. روزهای ورود امام به بغداد مصادف با عبور مأمون با اسکورت خاصی ازیکی از خیابانهای بغداد بود. چشم مأمون به نوجوانی افتاد که بر خلاف دیگران(که ازمشاهده موکب مأمون پا به فرار نهادند) بر جای خود ایستاده بود که گویا حادثه ای رخ نداده است، مأمون از این جریان درشگفت ماند وخواست از وضع این نوجوان تحقیق کند. مأمون: توچرا مانند دیگران فرار نکردی؟ امام: نه مسیر توتنگ بود که آنرا وسیع سازم ونه مجرم بودم که از گناه بترسم. مأمون: خودرا معرفی کن فرزند کیستی ؟

--------------

1 . کشف الغمة ج ص152ـ153.

امام: فرزند علی بن موسی الرضا هستم. مأمون:حقا که تو فرزند او هستی(1). پس از شهادت امام هشتم درسال 203،منصب امامت به امام محمد تقی (علیه السلام) منتقل گردید. او درسن نه سالگی به این امر خطیر قیام کرد همچنان که حضرت مسیح دردوران کودکی به مقام نبوت رسید(2) وحضرت یحیی درسن کوچکی به مقام قضاوت وداوری منصوب گردید(3). درجهان بینی یک مرد الهی تحمل مقام رهبری چندان شگفت آور نیست، زیرا پیشوایان الهی به خاطر یک رشته اهداف معنوی از تربیتهای خاصی برخوردار بوده و در دوران خردسالی واجد کمالاتی می شوند که در افراد عادی یافت نمیگردد.درگفتگوی حضرت امام جواد (علیه السلام) با دانشمندان بغداد درحضور مأمون،ارتباط امام با جهان غیب بر همگان روشن ومسلم گشت،که مانمونه ای از آنرا یاد آور خواهیم شد: سیاست شوم مأمون

مأمون درمیان خلفای عباسی به هوش و ذکاوت،تدبیر وکاردانی معروف بود وبه خاطر یک سلسله مسائل سیاسی خاص،به علم وفرهنگ علاقه فراوانی نشان می داد. وی به خوبی می دانست که فرزندان عباس در قلوب مردم پایگاهی ندارند وقلوب مسلمانان متوجه خاندان پیامبر و فرزندان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در آن زمان در رأس آنان فرزندامام هشتم قرارداشت. او می دانست که هدف

--------------

1 . بحار الأنوار ج 5ص91،92. 2 . مریم ، آیه 30. 3 . مریم آیه 12.

نهضتگران و انقلابی ها درگوشه و کنار کشورهای اسلامی، زمامداری شخصیتهای روحانی یعنی نایبان حقیقی خدا و حجت الهی در زمین اند. او به جای اعمال سیاست زور، به فکر افتاد که محورهای انقلاب ها ونهضت ها را کنار خود جای دهد تا فعالیتها وکوششهای آنان وروابط افراد را با آنها تحت نظر بگیرد وبه همین جهت امام هشتم را با تشریفات خاصی به خراسان آورد. ولی از فزونی نفوذ امام درقلوب مردم خراسان بیمناک شد وناجوانمردانه اورا شهیدکرد. شهادت امام هشتم خطر رابه کلی بر طرف نکرد، زیرا فرزند او می دانست به تدریج محور انقلاب و هسته مرکزی برای نهضت علوی ها وشیعیان درآید، ازاین جهت همان سیاست شوم خود را تعقیب کرد واورا به بغداد طلبید وبرای جلب قلوب شیعیان، دختر خود«ام الفضل» را به عقد او درآورد تا به گونه ای رضایت شیعیان را به دست آورد. مسئله تزویج دختر «مأمون» با امام نهم هرچند مورد رضایت عباسیان نبود، ولی او جلب رضایت انقلابیها را بر جلب رضایت فرزندان عباس ترجیح داد وازدواج دریک مجلس رسمی پایان پذیرفت. مأمون برای آرام کردن عباسیها، مجلس رسمی ترتیب داد تا آنان از پایه علم و دانش امام جواد (علیه السلام)آگاه شوند واز عمل مأمون درمورد ازدواج انتقاد نکنند. فرزندان عباس فکر نمی کردند که نوجوانی تا این حد دارای علم و دانش باشد، وقتی مجلس رسمی شد، قاضی القضات وقت «یحیی بن اکثم» (1) مأمور شد سئوالاتی را طرح کند و پاسخ آنها را از امام نهم طلب نماید. او نخستین سئوال خود را چنین مطرح کرد: فرزند رسول خدا!! چه می گویید درباره کسی که درحال احرام شکار کرده و آن را کشته است ؟

--------------

1 . برای آگاهی اززندگی یحیی بن اکثم به تاریخ بغداد ج14 مراجعه شود.

امام درپاسخ این پرسش به تشقیق شقوق مسئله پرداخت وصور مسئله را به شرح زیر یاد آور شد: 1ـ آیا شکار را درحرم کشته یا درحل؟(محدوده خاصی را از اطراف کعبه «حل» و خارج آن را «حرم» می گویند). 2ـ آیا حکم مسئله رامی دانست واز تحریم شکار و قتل آن آگاه بود یانه؟ 3ـ عمداً این کار را کرده است یا از روی خطا؟ 4ـ اولین بار بود که مرتکب این کار شده یا قبلا نیز مرتکب شده بود؟ 5ـ آن شکار جزء پرندگان بود یا غیر آن؟ 6ـ شکار کوچک بودیا بزرگ؟ 7ـ آیا پس از ارتکاب، از عمل خود نادم و پشیمان گشت یانه؟ 8ـ درشب این کار را انجام دادیا در روز؟ 9ـ دراحرام عمره، شکار کرد یا دراحرام حج؟ 10ـ آیا مرتکب، آزاد بود یا غلام وبرده؟ هریک ازاین صورتها در اسلام برای خود حکم خاصی دارد، مقصود شما کدام یک از این صورتهاست؟ یحیی دربرابر این تشقیق وتکثیر صور مسئله، انگشت تعجب به دندان گرفت ومبهوت وحیران گشت، به گونه ای که از تعیین یکی از صورتها منصرف گردید(1). هدف مأمون از احضار امام جواد (علیه السلام) این بود که او را علاوه بر تحت نظر گرفتن، دچار امور آشفته خلافت کند زیرا دراین صورت قسمت اعظم نابسامانیها بر پای امام حساب شده واز قرب ومنزلت او درقلوب علاقمندان کاسته می شد.ازاین جهت امام دریافت که این سیاست شوم، دام عظیمی است دربرابر قداست و طهارت وموقعیت او، امام به هروسیله ای بود رضایت مأمون را جلب کرد وبه عنوان

--------------

1 . کشف الغمة جص145.

ادای فریضه حج، با همسر خود ام الفضل رهسپار مکه گردید وپس از با زگشت ازمکه درمدینه سکنی گزید وبه بغداد بازنگشت. تاریخ نه زمان تزویج امام را تعیین می کند ونه وقت حرکت امام به مکه را. هرچند طبری درتاریخ خود به گونه ای اشعار می دارد که حرکت امام در همان سال ازدواج خود بود(1). اماآنچه مسلم است امام در باقی مانده خلافت مأمون، درمدینه به سر می برد وبه وظایف امامت از طریق تعلیم وتربیت و پاسخها ی کتبی به پرسشهای شیعیان می پرداخت وبرای دلباختگان مکتب علوی محور هدایت وامام مفترض الطاعه به شمار می رفت. مأمون درهیجدهم ماه رجب سال 218هجری درگذشت. وپس از وی «معتصم» مقام خلافت را اشغال نمود، او نیز از سیاست شوم مأمون پیروی کرد واز وجود چنین محور در مدینه بیمناک شد، اورا به جبر وعنف به بغداد طلبید. امام در بیست وهشت محرم الحرام سال 220 هجری وارد بغداد شد ودر ذی القعدة الحرام همان سال با دسیسه های معتصم از طریق همسر جفا کار خود مسموم وبه فیض شهادت نایل گردید ودر کنار قبر جد بزرگوار خود موسی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد(2). او درمدت اقامت خود در مدینه، شخصیتهای بزرگی را پرورش دادکه اسامی برخی از آنان رایادآور می شویم: 1ـ فضل بن شاذان 2ـ عبدالعظیم حسنی 3ـ ابو تمام مؤلف «حماسه» 4ـعلی بن مهزیار(که تألیفات فراوانی درفقه اسلامی دارد) 5ـ محمد بن ابی عمیر 6ـاحمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و شخصیتهای دیگری که هر کدام چراغهای فروزان هدایت وعلم و دانش بودند.

--------------

1 . تاریخ طبری ج10ص 280. 2 . کشف الغمة ج ص151،160.

فصل یازدهم

امام هادی (علیه السلام)

دهمین اختر آسمان ولایت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام) ، فرزند امام محمّد تقی،معروف به «ابوالحسن الهادی» است.او درنیمه ماه ذی الحجة الحرام سال212 هجری(1) درمدینه دیده به جهان گشود و در روز سوم ماه رجب سال 254 هجری درسن چهل ویک سالگی چشم ازجهان بر بست. دوران امامت وی سی و سه سال بود. امام درمدت عمر خود با چند خلیفه عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارتنداز: 1ـ معتصم 2ـ واثق 3ـ متوکل 4ـ منتصر 5ـ مستعین 6ـ معتز وبه وسیله همین خلیفه اخیر مسموم گردید ودرخانه خود به خاک سپرده شد. باید اعتراف کنیم که براثر بحرانهای تاریخی وحوادث شوم ومداخله

--------------

1 . ارشاد مفید ص352 ودر تاریخ تولد ووفات آن حضرت قول دیگر نیز هست . به کتاب کشف الغمة جلد سوم صفحه 194، 195 مراجعه فرمایید.

جنایتکاران درتاریخ اسلام وکمبود مدارک واسناد تاریخی، زندگانی سیاسی بسیاری از پیشوایان ما دربستر تاریخ مبهم مانده وچهره های آنان ناشناخته می باشد. دراین میان زندگانی سیاسی «عسکریین» یعنی امام دهم و امام یازدهم، بیش از دیگر پیشوایان مبهم وناشناخته است. ازمدارک موجود به دست می آید که این دوشخصیت درشهر سامرا (که برای خلفای عباسی حکم یک پادگان نظامی را داشت) به سر می بردند واز هرجهت تحت مراقبت بودند. با وجود کمی مدارک مستند تاریخی، دقت کافی درتواریخ موجود می تواند تا حدودی ابهام را برطرف کند ومارا با حقایقی آشنا سازد. دردوران خلافت معتصم عباسی، وجود «بردگان»، «ترکها»،«بربرها» و «قبطیها» برای مردم بغداد، بیش از حد مایه مزاحمت بودند، تاآنجا که وی ناچار شد ارتش را به نقطه دیگری منتقل کند. ازاین جهت شهر «سامرا» رابنا کرد وآنجا را به عنوان مقر خلافت برگزید وارتش رانیز به همین نقطه انتقال داد(1). با انتقال خلافت وارتش از بغداد به سامرا، مردم بغداد نفسی راحت کشیدند، اماخلفا خود درچنگال اطرافیان خویش قرار گرفتند. آنان چنان بر دستگاه خلافت چیره شدند که از خلیفه فرمان نمی بردند. آنان حتی گاهی آن چنان قدرتی داشتند که می توانستند خلیفه را عزل ودیگری را به جای وی نصب کنند،واگر هم مصلحت می دیدند،وی رامی کشتند. سامرا علاوه براین شش خلیفه یاد شده، مقر خلافت دو خلیفه دیگر به نام «مهتدی» و«معتمد» نیز بود. وبه خاطر همین حوادث ناگوار که از ناحیه بربرها، ترکها و قبطیها به آنان می رسید، سرانجام مرکز خلافت از سامرا به بغداد بازگردانیده شد. در دورانی که سامرا مقر خلافت بود، وسعت آن به پنجاه کیلومتر رسیده بود

--------------

1 . تاریخ انتقال خلافت وارتش به سامرا در سال 220 بوده (تاریخ الخلفاء ص362).

ویکی از شهرهای زیبا به شمار می رفت. اماپس از انتقال خلافت به بغداد،شهر سامرا رو به ویرانی نهاد و آثاری از آن بر جای نماند (1). ویژگیهای این دوره ازخلافت

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهای خاصی داردکه آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد، و ما به برخی ازاین خصیصه ها اشاره می کنیم: 1ـ زوال هیبت وعظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی،برای خود هیبت وجلالتی داشت،ولی دراین دوره براثر تسلط ترکان وبردگان وقبطیان بر دستگاه خلافت،عظمت آن ازبین رفت وخلافت، گویی بود در دست این عناصر که آن را به هرطرف می خواستند پرتاب می کردند، وخلیفه عملاً یک مقام غیر مسئول بود. درعین حال، هرموقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا واطرافیان وعموم کارمندان، درسرکوبی آن نظر واحدی داشتند. 2ـ خوش گذرانی وهوسرانی:خلفای عباسی در این مقطع به خاطر خلأی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی وخوش گذرانی ومی گساری می پرداختند ودربار خلافت، غرق در فساد وگناه بود، وصفحات تاریخ اخبار شب نشینیهای آنان را ضبط نموده است.کار وقاحت به جایی رسیده بود که خلیفه وقت، متوکل، امام هادی (علیه السلام) را به مجلس بزم دعوت کرد واز او درخواست کرد که او نیز شراب بنوشد، واما با خواندن اشعاری عبرت انگیز مجلس بزم آنان را به مجلس گریه وزاری تبدیل کرد و مجلس را ترک گفت. 3ـ گسترش نهضتهای علوی: دراین مقطع از تاریخ،کوشش دولت عباسی

--------------

1 . تاریخ سامرا ص56، 96.

براین بود که با ایجاد نفرت نسبت به علویین،آنهارا تار ومار سازد، وهرموقع کوچکترین شبحی ازنهضت علوی ها مشاهده می شد، برنامه سرکوبی آغاز می گشت. علت شدت عمل این بود که دستگاه خلافت، باتمام اطرافیان خود، خویشتن را متزلزل وناپایدار می دیدندوازاین نوع نهضتها سخت بیمناک بودند. شیوه نهضتگران در این مقطع این بود که از کسی به عنوان رهبر نهضت نامی نبرند ومردم را به«رضای آل محمّد» دعوت کنند،زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم آنان در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت ومواظبت می باشند ودعوت به شخص معین، مایه قطع حیات اومی گردد. تاریخ دراین مقطع از نهضتهایی نام برده است که اساس دعوت همگان را «رضای آل محمد» تشکیل می داد. برخی از این نهضتها عبارتند از: الف ـ نهضت محمّد بن قاسم علوی: وی درزمان معتصم در طالقان قیام کرد وسرانجام درسال 219 به وسیله عبداللّه طاهر دستگیر وبه نزد معتصم روانه گردید. ب ـ نهضت یحیی بن عمر علوی: وی درسال250 هجری درکوفه قیام کرد، جمع زیادی را به دور خود گرد آورد وبیت المال کوفه را متصرف شد، دربهای زندانها را باز کرد و زندانیان را آزاد نمود، اما نهضت وی شکست خورد و شخص او به دار آویخته شد. ج ـ نهضت حسن بن زید علوی: وی درسال 250 هجری در طبرستان قیام کرد، طبرستان و گرگان را تحت فرمان خود درآورد ودرسال 270 هجری درگذشت. د ـ نهضت محمّد بن جعفر علوی:که درسال 251 هجری درخراسان قیام کرد. این نهضتها وهمچنین نهضتهای دیگر که تعداد آنها به هیجده می رسد ازویژگیهای این مقطع از تاریخ خلافت هستند. این نهضتگران کسانی بودند که برابر هیئت حاکمه قیام کرده وکشته شدند. اماتعداد کسانی که تبعید وزندانی گردیدند، بیش ازاینهاست. مسعودی خصوصیات آنها را در کتاب خود یاد آور شده است(1). این نهضتها وحرکتها حاکی از گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی درآن عصر است که آنها را درگوشه وکنار جهان اسلام پدید می آورد. اینها برخی از خصایص این قسمت ازتاریخ خلافت است که می تواند شرایط سیاسی امام «علی النقی» رابرای ما ترسیم کند. سیاست حاکم بر عصر امام هادی (علیه السلام)

درحالی که امام هادی درطول عمر خود با شش خلیفه از خلفای عباسی معاصر بود، اما درمیان آنان از دوخلیفه بیش از همه رنج دید وسیا ست این دو خلیفه درباره عموم نهضتگران، بالأخص علویها،سیاست قلع و قمع بود. این دو خلیفه عبارتند از:1ـ متوکل 2ـ معتز. اینک به برخی از جنایات این دو خلیفه اشاره می کنیم: متوکل عباسی درسال 232 هـ، زمام خلافت را به دست گرفت(2). از آنجا که او از وجود علوی ها سخت بیمناک بود ومیدانست که همه این نهضتها به خاطر امام علی النقی است، وی خواست روش نیاکان خودر ا زنده کند ومصلحت دیدکه امام هادی را از مدینه به سامرا جلب کند و از روش ابتکاری مأمون درباره امام هشتم پیروی کند.زیرا در این صورت امام زیر نظر خلیفه قرار می گرفت و خلیفه از کارهای او آگاهی خاصی پیدا می نمود، ودرغیر این صورت وجود امام درمدینه خطر قطعی برای دولت عباسی به شمار می رفت.

--------------

1 . مروج الذهب ج4صفحات 60ـ80 ط. بیروت. 2 . تاریخ الخلفاء ص362.

از این جهت متوکل درسال 234هـ،(1) نامه ای به امام دهم نوشت وآن را به وسیله یکی از افراد خود به نام «یحیی بن هرثَمَه» فرستاد و به او دستور داد تا امام را به سامرا بیاورد. یحیی می گوید:«وقتی وارد مدینه شدم ناله مردم بلند شد، زیرا همگی فهمیدند که من برای کار نا خوشایندی درباره امام آمده ام. من سوگند یاد کردم که هرگز چنین کاری درباره او انجام نخواهم داد، آنگاه خانه امام را تفتیش کردم، جز قرآن ودعا چیزی نیافتم.» این حادثه حاکی از میزان عشق وعلاقه مردم مدینه نسبت به امام میباشدو تا یحیی برای آنان سوگند نخورد، دست از تظاهر و اظهار علاقه به امام بر نداشتند.سرانجام امام با فرزند خود، امام عسکری (علیه السلام) ازمدینه متوجه سامرا شد. یحیی مأمور بردن امام، از احترام به او کوتاهی نکرد و درنیمه راه به جرم خود درحرکت دادن امام اعتراف کرد. ولی درخباثت وبد فطرتی متوکل همین بس که وقتی امام وارد سامرا شد، اورا به حضور نپذیرفت ودستور داد اورا در کاروانسرای فقرا جای دهندو آن روز درآنجا به سر برد. احضار امام به سامرا وجای دادن او درجنب یک پادگان نظامی، برای متوکل مایه آرامش فکری گردید که قبر«امام حسین (علیه السلام) » وخانه هایی را که در اطراف آن ساخته شده بود، ویران کنند و همه را به مزرعه تبدیل سازند ومردم را از زیارت آن کانون عشق باز دارند. این کار چنان اثر سویی در روحیه مردم گذارد که مردم بغداد بر در و دیوار شهر شعارهای تند وزننده ای درباره او نوشتند وشعرا در هجو او اشعاری گفتند که ترجمه یکی از آنهارا می آوریم:

--------------

1 . مناقب ابن شهر آشوب جص505 ـ ولی شیخ مفید درارشاد ص359 می نویسد : متوکل نامه را درسال 243 به امام نوشت ، اما نظرنخست از دیده سیاسی استوارتر است زیرا بعید است متوکل 11سال از جریان امام غافل شود وآن را نادیده بگیرد.

«به خدا سوگند، اگر خاندان امیّه فرزند دختر پیامبر را مظلومانه کشتند، پسر عموهای خاندان پیامبر همانند آن را مرتکب شدند وقبر اورا ویران کردند. آنان ازاین تأسف خوردند که در قتل او شریک نشدند، از این جهت به آثار او پس از قتل حمله بردند.»(1) متوکل از شخصیت امام سخت هراسناک بود. بااینکه امام در کنار پادگان نظامی او دریک خانه محصور زندگی می کرد، باز وجود امام را تحمل نمی کرد وسعایت گروهی را درباره او، که امام سلاحهای مهمی را درخانه خود گرد آورده ونامه هایی به شیعیان خود نوشته است، می پذیرفت. از این جهت یک شب به مأموران خود دستور داد که شبانه به خانه حضرت یورش ببرند وخانه او را تفتیش کنند و او را به دربار بیاورند. وقتی مأموران به خانه امام وارد شدند، دیدند که امام عبا به دوش وعمامه بر سر و رو به قبله نشسته وآیاتی از کلام اللّه مجید را تلاوت می کند. مأموران خلیفه امام را به همان وضع پیش متوکل آوردند، درحالی که او دربزم شراب مشغول می خوارگی بود. وقتی چشمش به امام افتاد، او را درکنار خود نشاند و جامی را که در دست داشت، به حضرتش تعارف کرد و درخواست نمود که از آن بنوشد. امام فرمود: «گوشت وخون من هرگز به شراب آلوده نشده است».آنگاه متوکل اصرار کرد که پس اشعاری برای او بخواند. امام فرمود:«من دراین مورد چیز زیادی به خاطر ندارم» ولی پس از اصرار، امام اشعاری را خواند که ترجمه آنها به قرار زیر است: «آنان قلّه های کوهها را برای خود منزل گزیدند، درحالی که مردان مسلح از آنها پاسداری می کردند ولی هیچ کدام از این وسایل، آنان را ازمرگ نجات نبخشید.» «آنان از قله های عزت به گودالهای قبر پایین کشیده شدند، چه در جای بدی

--------------

1 . تاریخ الخلفاء ص374.

منزل گزیدند.» «آنگاه که آنان دراین خانه تاریک فرود آمدند، بانگی برآمد وبه آنها گفته شد: کجا رفت آن تاجها وآن زینتها وآن جلال و شکوه؟!» «کجا رفت آن چهره های غرق درنعمت که درپشت پرده ها دور از سوز آفتاب زندگی می کردند. دراین موقع گور آنان به صدا درآمد وچنین پاسخ داد: این چهره های غرق درنعمت، مرکز حشرات و کرمها شدند.» «آنان مدت درازی در دنیا خوردند ونوشیدند، ولی پس از مدتی خود غذای حشرات وکرمهای قبر شدند. چه خانه هایی را ساختند تا آنان را از گزند روزگار صیانت کند، ولی سرانجام ازاین خانه ها و خانواده ها جدا شدند. «چه اموال و ذخایری را به گنج زدند، ولی پس از خود به دست دشمنان آنان افتاد!!» «خانه ها وکاخهای آباد آنان به تل خاکی تبدیل شد و ساکنان آنها به حفره های گور وارد شدند» هنگامی که امام از خواندن این اشعار فارغ شد، متوکل سخت گریست، حضار نیز گریستند و بساط شراب را برچیدند، سپس متوکل امام را به خانه خود باز گرداند(1). این داستان، میزان آلودگی محیط زیست امام را برای ما ترسیم می کند. گذشته از این می رساند که امام با امدادهای غیبی از یورش مأموران متوکل آگاه بود،ولذا چیزی درخانه اعم از مدارک واسلحه پیدا نکردند واو را درحالی یافتند که هرگز سوء ظن آنها را به امام تأیید نکرد.

--------------

1 . مروج الذهب ج4ص11.

امام در کلیه برخوردهای خود با متوکل، عظمت وبزرگواری خودرا حفظ می کرد و پیوسته بر حقانیت راه نیاکان خود استدلال می نمود. همین احتجاجات بود که متوکل را بر حفظ او درسامرا مصمم تر می ساخت. درعداوت متوکل باخاندان پیامبر همین بس که وی دانشمندبزرگ عصر خود«ابن السکیت» را که اورا «امام العربیة» می گفتند، به جرم علاقه به «حسن وحسین (علیهما السلام) » کشت. متوکل اورا مأمور کرده بود که به دو فرزند وی «المعتز» و«المؤید» علوم عربی راتعلیم کند. روزی از معلم پرسید: «دو فرزند مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را ؟» او با کمال صراحت گفت: «قنبر غلام علی را بیش از این دو فرزند تو دوست دارم، تا چه رسد به دو ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) . دراین موقع، متوکل خشمگین شد وبه مأموران خود دستور داد که شکم وی را لگد مال کنند تا بمیرد وبنا به روایتی زبان اورا از بیخ درآوردند(1). سرانجام متوکل درشبی که دربزم شراب فرو رفته بود، با نقشه فرزند خود، منتصر، به قتل رسید. او و وزیرش به نام«فتح بن خاقان» درپنجم شوال سال 247کشته شدند. بسیار جالب توجه است که امام با سیاست عادلانه خود توانست از دست این سفاک بی با ک جان به سلامت برد. پس از متوکل، خلفایی به نامهای منتصر ومستعین، زمام امور رابه دست گرفتند ورفتار آنان با حضرت تا حدودی معقولانه بود. اما وقتی «معتز» فرزند متوکل درسال 252 به خلافت رسید، به خاطر کینه هایی که از پدر به ارث برده بود، امام هادی (علیه السلام)رامسموم کرد و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد و در «سامرا» درمنزل خود به خاک سپرده شد.

--------------

1 . الخلفاء ص376.

فصل دوازدهم

امام حسن عسکری (علیه السلام)

یازدهمین اختر آسمان ولایت، حضرت «امام حسن عسکری» (علیه السلام) فرزند امام علی النقی است. وی درمدینه به سال 232 هجری، دیده به جهان گشود و درروز جمعه هشتم ربیع الأوّل سال 260، درشهر سامرا چشم از جهان بر بست و درخانه خود به خاک سپرده شد. پدر بزرگوار او، امام هادی، درسال 254 هجری (یکسال قبل از خلع معتز ازمنصب خلافت) چشم از جهان بر بست و در آن روز منصب امامت و رهبری به او محول شد، درحالی که بیش از 22 بهار از عمر شریف او نگذشته بود. دوران امامت او یکسال مصادف با خلافت معتز و یکسال دیگر مصادف با خلافت «مهتدی» وچهارسال همزمان با خلافت «معتمد» بود. سیاست عباسیان دربرابر پیشوایان، همان سیاست شومی بود که مأمون دربرابر امام هشتم به کار برد. ازاین جهت می بینیم که «معتصم» امام جواد ومتوکل، امام هادی را تحت نظر قرار دادند وخلفای پس از متوکل همین روش را درباره امام هادی وفرزندش امام عسکری (علیه السلام) به کار گرفتند. هدف این بود که امامان درکنار آنان زندگی کنند، تا از تمام کارهای آنان اطلاعات کافی به دست آورند، به همین جهت امام عسکری (علیه السلام) مانند پدرش درسامرا تحت نظر بود ومجبور بود که در روزهای دوشنبه و پنج شنبه به حضور خلیفه بار یابد. اصولاً شدت رفتار خلفای عباسی پس از مأمون، آن چنان آشکار است که سه پیشوای شیعه درکنار آنان با عمر کوتاهی زیستند و جام شهادت نوشیدند.امام جواد (علیه السلام) درسن 25سالگی، امام هادی (علیه السلام)درسن 41سالگی، وامام عسکری در سن 28 سالگی، که مجموعاً 94 سال می شود، بدرود زندگی گفتندواین حاکی از شدت مراقبت خلفای عباسی از پیشوایان بزرگ ما بود. ولی دراین میان، مراقبت از امام حسن عسکری (علیه السلام)بیش از پدر ارجمند او بود، این کار دوعلت داشت که هم اکنون یاد آور می شویم: 1ـ درزمان امام عسکری (علیه السلام) شیعه به صورت یک قدرت عظیم درعراق درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه، به خلفای وقت معترض بوده و زعامت هیچ یک از عباسی ها رامشروع وقانونی نمی دانند، بلکه معتقدند امامت الهی در فرزندان علی (علیه السلام) باقی است و درآن زمان شخصیت ممتاز این خانواده، امام حسن عسکری (علیه السلام) بود. 2ـ طبق روایات واخبارمتواتر، خاندان عباسی وپیروان آنها می دانستند که مهدی موعود که تار ومار کننده کلیه حکومتهای خود کامه است،از نسل حضرت عسکری (علیه السلام) خواهد بود از همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند. وقتی خبر کسالت امام به گوش معتمد عباسی رسید، عبیداللّه خاقان را با پنج نفر دیگر به منزل امام فرستاد تا خانه او را تحت کنترل ومراقبت قرار دهند، پس از شهادت امام نیز تفتیش وباز جویی کامل به عمل آمد و کلیه اثاث خانه ولوازم شخصی حضرت را گرد آورده و مهر وموم کردند.آنگاه درصدد تحقیق وبازجویی از فرزندان حضرت شدند.تمام حجره ها واطاقها را بازرسی کردند، به قابله ها دستور دادند که زنان را تحت معاینه دقیق قرار دهند واگر اثر حمل دریکی از آنان مشاهده کردند، فوراً گزارش کنند(1).

--------------

1 . کمال الدین ج1ص124.

امام با وجود این مراقبتها ی شدید، تا آنجا که شرایط اجازه می داد فعالیتهای اجتماعی، سیاسی وعلمی خودرا تعقیب می کرد. مجموع روشهای امام، در آن جو پرخفقان، درچهار مطلب یاد شده در زیر خلاصه می گردد: 1ـ بحثهای علمی امام دربرابر کسانی که به امامت او معتقد نبودند. 2ـ کوششهای علمی امام درباره معارف اسلامی و ردّ شبهه ها و اشکالها. 3ـ مراقبت وکوششهای امام درباره یاران خود که مبادا دردام عباسیان بیفتند و به صورت مهره وابزاری برای آن حکومت درآیند. 4ـ زمینه سازی امام درباره اعتقاد مردم به غیبت فرزند عزیزش، حضرت مهدیـ عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف ـ بحث درباره هر کدام از این برنامه ها مایه گستردگی سخن است، همین قدر یاد آور می شویم که هیچکدام از پیشوایان ما، در آگاهی بخشیدن وروشنگری وتحریک مردم بر مخالفت با دستگاه ظلم و دیگر اموری که می توانست به زنده شدن حق ومردن باطل یاری کند، یک لحظه ساکت ننشسته ووظیفه خودرا به نحو شایسته ای انجام می دادند.

فصل سیزدهم

حضرت مهدی (علیه السلام)

دوازدهمین اختر آسمان ولایت حضرت مهدی (علیه السلام) دردوران خلافت مهتدی عباسی، درنیمه شعبان سال 255 هجری، روز جمعه به هنگام طلوع فجر متولدشد، وجهان رابانور خود روشن نمود وبارقه امید در دل مستضعفان جهان و پیروان اهل بیت ( (علیهم السلام) ) درخشید.نام او محمد وکنیه اش ابو القاسم است. از آنجا که حکومتهای خود کامه آن زمان، تولد او را بر خلاف مصالح خود تشخیص داده بودند، با مراقبتهای کامل مواظب بودندکه این فرزند دیده به جهان نگشاید واگر هم دیده به جهان گشود، اورا نابود سازند.از این جهت او، پس از شهادت پدر ارجمندش امام حسن عسکری (علیه السلام) که امامت در وجود آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت انتخاب کرد و جز با نایبان خاص خود با کسی تماس نمی گرفت مگر در موارد استثنایی. پدر ارجمند او درسال 260 هجری، درگذشت واز همان زمان، نخستین غیبت امام به نام «غیبت صغری» آغاز شد واین غیبت تا سال 329 هجری، یعنی شصت ونه سال ادامه داشت وازآن سال «غیبت کبری» آغاز شد، تا وقتی که خدا بخواهد از پس پرده غیبت بیرون خواهد آمد وحکومت جهانی الهی را تحقق خواهد بخشید وبه آرمانهای تمام پیامبران تجسم خواهد داد. مقصود از غیبت صغری این است که همه شیعیان وعلاقمندان آن حضرت درآن دوران، می توانستند به وسیله یکی از نواب خاص آن حضرت با اوتماس بگیرند و پاسخ دریافت کنند.اسامی نواب چهارگانه عبارتند از: عثمان بن سعید عَمْری محمّد بن عثمان بن سعید عَمْری ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی علی بن محمّد سمری که آخرین آنها درسال329 هجری درگذشت. ازسال 329، که غیبت کبری آغاز شد، باب نیابت خصوصی بسته شد ونیابت عمومی که از آنِ فقهاء است پاسخگوی کلیه پرسشها ومشکلات گردید، وزعامت شیعیان درعصر غیبت، به فقهای جامع الشرایط واگذار گردید. خصوصیات حضرت مهدی (علیه السلام)

مجموع احادیث وروایاتی که درمورد حضرت مهدی (علیه السلام) وارد شده است، مشخصات اورا به شرح زیر بیان می کند: 1ـ او از خاندان پیامبر اسلام وفرزندان اواست. 2ـ از فرزندان امام حسین است. 3ـ دوازدهمین پیشوا پس از پیامبر می باشد. 4ـ فرزند امام حسن عسکری است. 5ـ جهان را مملو از عدل و داد می سازد. 6ـ حکومت جهانی را بر پا می نماید. 7ـ مستضعفان وبه اسارت کشیدگان از قید زنجیر اسارت آزاد می شوند. 8ـ جنگها برچیده می شود و صلح وآرامش وعمران جای آنها را می گیرد.(1)

............................................................. این بخش ضروری نیست .............................................

سخن درباره حضرت مهدی ابعاد مختلفی دارد وبر مسلمان محقق لازم است که درباره هربعد از ابعاد زندگانی او کنجکاوی کند وبیاندیشد. غالباً پرسشهای پیرامون مسائل یا دشده درموارد زیر است: 1ـ آیا تأسیس حکومت واحد جهانی امکان پذیر است که حضرت مهدی برای تحقق بخشیدن به این آرمان، حی وزنده مانده و روزی برای آن برانگیخته میشود؟ 2ـ فایده وجود امام نسبت به امت اسلامی چگونه است؟

اینک این دو مسئله را در این جا مطرح می کنیم.

--------------

1 . مدارک این خصوصیات به قدری زیاد است که نمی توان آنهارا دراین بحث فشرده آورد وبرای آگاهی بیشتر به کتاب «منتخب الأثر» رجوع شود.

1 . حضرت مهـدی ـ عج ـ

و حکومت واحد جهانی

چهره واقعی انسان اجتماعی، آنگاه به خوبی روشن می شود که از کلیه غزایز و نهادهای درونی او که زیربنای زندگی اجتماعی اورا تشکیل می دهد، وطراح سرنوشت زندگی اجتماعی او می باشد، آگاه باشیم. نگاه سطحی ونگرش کوتاه درزندگی انسان، مارا از سرانجام وسرنوشت بشر درآینده آگاه نمی سازد، زیرا او موجودی دو چهره است ویا «صورتی درزیر دارد آنچه در بالاستی». چهره ظاهری وبرونی جامعه انسانی، کاملاً یأس آور است، وخطوط برجسته سیمای او را، شقاوت وبدبختی، جنگ وستیزه جویی، ترک عواطف وافزایش سلاحهای ویرانگر، نابسامانیها ی اخلاقی وفکری و... تشکیل می دهد. هرگاه وسیله شناخت ومحور قضاوت ما درباره سرنوشت انسان،همین خطوط ظاهری آ ن باشد، قطعا باید از تکامل بشریت وبازگشت انسان به خویشتن مأیوس گردیم، وپیوسته درانتظار فاجعه ها باشیم فاجعه هایی که انسان وتمدن ماشینی و صنعتی، اورا هرچه زودتر به کام خود فرو کشیده واز «تاک و تاک نشان» اثری باقی نخواهدگذارد. درحالی که زیر این چهره کریه وناخوشایند انسان، چهره واقعی او، پوشیده مانده وپیوسته امید بخشش وسرور آفرین می باشد و می گوید: پشت سر این شب ظلمانی، روز روشنی وجود دارد و«پایان این شب سیه سپید است».

علت امیدواری

علت اینکه به آینده بشر امیدوار هستیم، دو چیز است، یکی از این دو چیز عبارت است از: افزایش رشد اجتماعی،دیگری عبارت است از: فطری بودن تکامل. اینک تشریح هر دو علت. 1ـ افزایش رشد اجتماعی

چیزیکه ما رابه آینده بشر وتحول عمیق درزندگی انسانها امیدوار می سازد، یک رشته صفات عالی وسجایای اخلاقی است که با آفرینش او سرشت شده است.واین صفات در طول تاریخ بوسیله رادمردان بزرگ وپیروان پاک آنها، از طریق: عدالت خواهی، حق طلبی، ایثارگری، مبارزه با ظلم وتعدی، ونثار جان ومال درراه احیای اهداف عالی، خودرا نشان داده وثابت کرده است که دروجود انسان علاوه بر قوای حیوانی وغرایز نفسانی که مبدأ شر و خونریزی است، یک رشته احساسات پاک وجود دارد، که اگر به فعلیت برسند، تمام غرایز حیوانی را کنترل کرده، وهمه راتعدیل می کند. ودرمسیر حق و حقیقت قرار می دهند. چیزی که هست احساسات ظریف انسان در طول تاریخ براثر کمبود رشد، مقهور «خود خواهی» و «جاه طلبی» انسان بوده، وازاین جهت قسمت اعظم از صفحات تاریخ اورا سیاه ساخته است،ولی این قاهریت ومقهوریت همیشه وپیوسته نیست، چه بسا بر اثر بالا رفتن رشد فردی واجتماعی درانسان، عقل وخرد، زمام غرایز مرز نشناس انسان را به دست گرفته وآن را کنترل کند، وبه صورت نیروی باز دارنده از نفوذ هریک در قلمرو دیگری جلوگیری کرده ومرز هرکدام را مشخص سازد، و درنهایت قوای حیوانی را درخدمت تکامل انسان قرار دهد.

2ـ عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد

یک چنین امیدواری علت دیگری دارد وهرگز ناشی از ساده لوحی ویا خوش بینی زیاد نیست، بلکه به خاطر این است که علوم انسانی به روشنی ثابت کرده است که عشق به کمال دروجود انسان ریشه هایی دارد، واز درون او شعله می کشد، ویگانه امتیاز انسان از سایر جانداران، همان عشق به تکامل است و به خاطر همین عشق به تکامل است که هرروز زندگی خود را رنگین تر ومتنوع تر می سازد، درحالی که دیگر جانداران، میلیونها سال است که در جا می زنند، وزندگی یکنواخت وآرام دارند. هرگاه عشق به کمال با گوشت وخون او آمیخته شده وهیچگاه از او جدا نمی گردد، قهرا روزی او را دربستر کمال، درمسیر تکامل قرار خواهد داد، و چیزی نخواهد گذشت که این نقاب کریه، از چهره زیبای او برافتاده وچهره معصومانه او را در ظل بر قراری یک حکومت جهانی الهی خواهیم دید. نشانه عشق او به کمال، تکامل زندگی مادی او است، او درطی این قرون از کوخ نشینی به کاخ نشینی، از تسخیر حیوانات به تسخیر فضا، از بهره گیری از سنگهای سه گوش وآتش ومفرغ، به بهره گیری از انرژی اتمی ترقی کرده است، به گونه ای که اگر بشرهای نخستین، بار دیگر به این جهان برگردند، جهان را غیر آن جهان، وانسان را غیر آن انسان دیرینه خواهند انگاشت. ولی بطور مسلم تکامل مادی، تکامل یک بعدی است وهرگز نمی توان نام آن را تکامل نهاد،اگر بعد معنوی با آن توأم نباشد، چه بسا به قیمت نابودی انسان تمام خواهدشد،تا آنجا که کارشناسان نظامی تأیید می کنند که قدرت بمبهای هسته ای در زرادخانه های جهان، به اندازه ای است که تنها با بکا ر بردن چند عدد از آن، می توان فاتحه انسانیت راخواند، اما با این وصف می توان یک چنین تکامل یک

بعدی را تکامل واقعی وجامع خواند؟! بنا بر این باید گفت: به حکم اینکه میل به تکامل جزو سرشت انسان است، جامعه انسانی هرچه زودتر باید این تکامل یک بعدی را به صورت تکامل درتمام ابعاد،تکامل درمادیات ومعنویات درآورد وچهره واقعی خودرا از این راه نشان دهد و گرنه تکامل او ضد تکامل خواهد بود. دراینجا دو سئوال مطرح می باشد،یکی مربوط به وحدت تمدنها و فرهنگها و ادغام همه جامعه ها دریک جامعه است،دیگری مربوط به محو ظلم و استثمار و جایگزینی عدل و دادگری به جای آن است، وما هر دو پرسش را مطرح کرده و به روشی از آن، پاسخ می گوییم. 1ـ آیا وحدت جامعه ها وتمدنها وفرهنگها امکان پذیر است

آیا روزی فرا می رسد که جوامع جهان، با فرهنگها وتمدنهای گوناگون، که هرکدام برای خود آهنگ خاصی دارد، به صورت جامعه واحد، فرهنگ وتمدن واحد، درآیند وزیر پوشش حکومت واحدی قرار بگیرند. پاسخ این سئوال را بحثهای مربوط به طبیعت جامعه واینکه گرایش انسان به زندگی اجتماعی چگونه است، می دهد، آیا این گرایش همانطور است که قرآن می گوید؟ زندگی اجتماعی طرحی است که خلقت در او قرار دارد، واو با انگیزه درونی شبیه غریزه، بسوی زندگی جمعی گام برمی دارد، اگر زندگی اجتماعی او، روی این اصل استوار است، قطعا روح جمع گرایی درجامعه بشریت، کم کم گسترش بیشتری پیدا کرده وهمه جامعه ها درجامعه واحدی ادغام خواهند شد. وبه عبارت دیگر:اگر بر زندگی انسان، روح جمع گرایی وگروهی، حاکم وسایه افکنده است وسایه آن لحظه به لحظه درحال گسترش است، قطعاً جوامع و فرهنگها وتمدنهای مختلف رو به تشکّل ووحدت گذارده، و درآینده نزدیکی با تکامل فرهنگی وافزایش وسایل ارتباط جمعی، جامعه های مختلف آهنگ واحدی پیدا خواهند کرد. وبه صورت یک جامعه درخواهند آمد، وآن روحی که مایه پیدایش تشکل ها وجامعه های کوچک شده است، همان روح، این جامعه هارا درمسیر انسجام وتوحید قرار خواهد داد. درباره علّت زندگی اجتماعی انسان، نظریه های گوناگونی مطرح شده است. گاهی گفته می شود که زندگی جمعی انسان، معلول حس استعمار و سود جویی انسان است که اورا به سوی زندگی جمعی می کشد،گاهی گفته می شود که یک مجاسبه فکری وعقلی انسان را به زندگی اجتماعی دعوت می کند، زیرا انسان با یک محاسبه آسان دریافته است که تنهایی، به زندگی لذیذ وشیرین، قادر و توانا نیست، و گاهی نظریات دیگری مطرح می گردد. نظریه صحیح واستواری که مورد تأیید دلایل حسی و عینی است، وآیات قرآن نیز آن را تصدیق می کند این است که زندگی اجتماعی برای انسان یک امرفطری است وچنین زندگی از نخست درخلقت او طراحی شده است ( وبه اصطلاح گذشتگان «الإنسان مدنی بالطبع)» دراین صورت روح جمع گرایی که در طول تاریخ از صورتهای بسیط به صورت کاملتر رسیده است، قطعا درآینده زندگی انسان، گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جوامع وفرهنگها وتمدنها، همه حکومتها درجامعه واحدی که یک فرهنگ ویک تمدن ویک حکومت دارد، ادغام می شوند،ونشانه های چنین گسترش درزندگی بشر قرن بیستم، کم وبیش به چشم می خورد. زیرا درحالی که در اواخر قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم، عده ای به فکر احیاء فکر «ناسیونالیسم» وملیت پرستی بودند، وگروهی درقیافه های مختلفی ازآن به شدت دفاع می کردند، ناگهان مسئله «انترناسیونالیسم» ولزوم تشکیل حکومت واحد جهانی، درچشم انداز متفکران غرب قوت گرفت وجنگهای بین المللی اول و دوم درطول این مدت، به این اندیشه قوت بخشید، وآنان با بینایی خاصی دریافتند، که وجود مرزهای مصنوعی میان ملتها،عامل جنگ وخونریزیها است، وبرای رهایی ازاین بدبختی، چاره ای جز این ندیدندکه مرزهای مصنوعی را درهم بکوبند، و همه انسانها را کنار هم، زیر یک لوا و پرچم وحکومت قرار دهند. کشتارهای وحشیانه جنگ جهانی اول، سبب شد که اتحادیه بزرگی به صورت«جامعه ملل» بوجود آید و درآن 26 کشور عضو ومتحد گردند، تا در سایه آن بتوانند از بسیاری از خونریزیها جلوگیری کنند و مسائل بین المللی را از طریق مذاکره حل و فصل نمایند، ولی چون این اتحادیه به صورت ناقص تأسیس شده بود، نتوانست جهان را از آتش جنگ دوم برهاند. در اثنای جنگهای بین المللی دوم، فکر تأسیس یک جامعه جهانی به صورت واقع بینانه تر قوت گرفت،ونقطه اتکایی بنام «سازمان ملل متحد» و«اتحادیه های بین المللی» به وجود آمد واهداف این سازمان درمنشوری بنام «منشور سازمان ملل متحد» تشریح گردید. متفکران وسیاستمداران بزرگ جهان پیش بینی می کنند که ممکن است سازمان ملل که در حقیقت یک پارلمان جهانی است درآینده به صورت مرکز یک حکومت واحد جهانی درآید، ووحدت انسانها و برابری تمام بشرها را اعلام بدارد. این نوع جامعه ها وسازمانها وتبلیغ از «انترناسیونالیسم» به جای «ناسیونالیسم» گواه بر این است که ادغام جامعه ها دریک جامعه، وتبدیل حکومتها،به یک حکومت جهانی، آنچنان اندیشه دور و غیر ممکن نیست بلکه به اندازه ای است که گروهی از متفکران جهان که هوادار حکومت واحد جهانی می باشند دراعلامیه خود که در کنگره توکیو درسال 1963 منتشر کرده اند، خطوط اساسی طرح خودرا آورده اند و خطوط برجسته آن عبارت است از: 1ـ پارلمان جهانی 2ـ شورای عالی اجرایی 3ـ ارتش جهانی 4ـ دیوان دادگستری بین المللی این نوع طرز تفکرها وتشکیل چنین کنگره ها وطرحها نشانه آن است که طرح الهی که پیامبران واولیاء گرامی خدا ازآن گزارش داده اند، درشرف تکوین ودرحال جوانه زدن است وآنچه را که فلسفه مهدویت که به آینده نگری خاصی، خواهان حکومت واحد جهانی توأم با وحدت وفرهنگ وتمدنها می باشد، اندیشه ای بس ممکن وقریب الوقوع است که کم وبیش نشانه های آن به چشم می خورد. 2ـ صلح وصفا به جای خونریزی

دومین پرسشی که دراینجا مطرح است این است که تاریخ بشر مملو از جرایم وتعدی است، انسان با شنیدن نام جباران، مستکبران، مترفان، مسرفان، طواغیت،سلاطین،امیران، به یاد خونریزیها،آدمکشیها،تعدیها و تجاوزهای بیحدّ وحساب آنان می افتد وباخودمی اندیشد که آیا پایان این شب سیه، سفیدی دارد؟ وآیا روزی فرا می رسد که انسان درزندگی، تجاوز وستم را کنار بگذارد وبرادروار کنارهم زندگی کنند؟ پاسخ به این سئوال با توجه به محاسبات فلسفی واجتماعی روشن است زیرا حرکت انسان به سوی کمال، مورد اتفاق تمام مکاتب است ولی انسان وقتی به عالیترین درجه کمال می رسد که حرکت او به سوی کمال، منحصر درجهات مادی نباشد، وجهات معنوی اورا نیز دربرگیرد، رشد مادی انسان اجتماعی ازنظر صنعت وعلم قابل انکار نیست، وگسترش قدرت او بر دریا وخشکی، برهمه واضح وروشن است. ولی آیا تکامل مادی او که تکامل یک بعدی است می تواند ضامن سعادت وخوشبختی انسان باشد؟به طور مسلم نه،زیرا تکامل واقعی آنگاه صورت می گیرد که درکنار علم وصنعت درجنب سفاین فضایی، وقمرهای مصنوعی، وزیر دریایی ها وآسمانخراشها وصنایع بزرگ مادر، عدالت و دادگری، رأفت، عاطفه واخلاق وانسانیت نیز حکومت کند، ودر غیر این صورت، جامعه بسان مرغ یک پر خواهد بود که با پرش مختصری به زمین افتاده و نابود خواهد شد. خلاصه اعتقاد به حرکت کمالی انسان، مارا بر آن وادار می کند که درانتظار چنین روزی باشیم. مرحوم علاّمه طباطبایی دراین مورد می نویسد:«نوع انسان به موجب فطرتی که خداوند درنهاد او قرار داده خواستار سعادت حقیقی خود می باشد، وسعادت واقعی دراین است که نیازهای جسم و جان او هردو تأمین شود، دنیا وآخرتش هردو منظور گردد. اینکه می بینیم گاهی انسان از راه سعادت واقعی منحرف شده و بیراهه می رود، نه ازاین جهت است که ندای فطرت رانشنیده گرفته وگوش به فرمان آن نداده است، بلکه این انحرافها مولود اشتباه وخطا درتطبیق است. ( او به دنبال سعادت وکمال است ولی تصور می کند که آن مورد انحرافی تضمین کننده کمال است)وباید دانست که دستگاه آفرینش به هدف ومقصود نهایی که درپیش دارد دیریازود خواهد رسید. قرآن وآینده جامعه ها

قرآن درباره سرنوشت جامعه ها به روشنی سخن گفته است و با ملاحظه آیاتی که دراین زمینه وارد شده است، می توان نظریه قرآن را درجهات مختلف مسئله دریافت، وما آیات فراوانی را که دراین موضوع وارد شده است، درچند بخش مطرح می کنیم وبرای اینکه اشتباه رخ ندهد، درشمارش بخشها از حروف «ابجد» استفاده می کنیم. الف ـ وارثان زمین صالحانند

آینده نگری انسان اورا وادار می کند که از آینده جهان وسرنوشت بشر خبری به دست آورد، زیرا از سپیده دم تاریخ نزاع ونبرد پیوسته میان صفوف حق و باطل بر قرار بوده و پیروزی دست به دست می گشته وبه تعبیر قرآن (...وَتِلْکَ اْلاَیَّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النَّاسِ)(1) ما ایام وروزهای (شیرین پیروزی ) رامیان مردم دست به دست می گردانیم. بااینکه روش تاریخ بشر تاکنون به صورت مبادله پیروزی بوده است ولی قرآن معتقد است که سنت الهی بر این تعلق گرفته که در آینده فقط صالحان، وارثان زمین خواهند بود وحکومت جهان واداره امور آنان را به دست خواهند گرفت وحق وحقیقت درموضع خود استوار خواهد بود وباطل بر آن پیروز نخواهد شد وهمه جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرا رخواهند گرفت وحکومت واحدی بر جهان مستولی خواهد شد، چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبوُرِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ اْلاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِی الصَالِحُونَ)(2) مادر کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که درآینده صالحان وپاکان وارثان زمین خواهند بود، وصفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پا ک خواهد شد.

--------------

1 . سوره آل عمران، آیه 140. 2 . انبیاء آیه 105.

ودرآیه دیگرباز می فرماید: (وَعَدَاللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِیْ الاَْرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ...)(1) خداوند افراد با ایمانی از شما را که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه وجانشین خود درروی زمین قرار خواهد داد. جانشینی این گروه از خداوند، یا از پیشینیان در روی زمین همان تدبیر امور زندگی وبر قراری عدل و عدالت در اجتماع وتوسعه عمران وآبادی در روی زمین است. درآیه سوم، سرانجام را ازآن تقوا پیشگان می داند ویادآور می شود که (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقوی)(2) «سرانجام اینک در تقوی و پرهیزگاری است.» ب ـ استقرار آیین خدا وگسترش امنیت درجهان

قرآن معتقد است که سرانجام خداوند آیینی را که بر بندگان خود پسندیده است درروی زمین مستقر خواهد ساخت، آیینی که از هر نوع شرک ودوگانه پرستی پیراسته می باشد. درآن روز امنیّت سراسر جهان را فرا خواهد گرفت پیروان حق بدون واهمه وترس خدای جهان را پرستش خواهند کرد. دیگر اثری از تقیه و مماشات با مخالفان وگروه های باطل وجود نخواهد داشت چنانکه می فرماید: (...وَلَیُمَکِّنَنّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذیِ اِرْتَضَی لَهُمْ َولَیُبَدِّ لَنّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئَاً)(3).

--------------

1 . نور آیه 55. 2 . طه آیه 132. 3 . نور:آیه 55.

آیینی را که برای آنان پسندیده مستقر خواهد ساخت وبه آنان پس از بیم وناامنی، امنیت خواهد بخشید، مرا عبادت خواهند کرد و کسی را برای من شریک قرار نخواهند داد. ج ـ گسترش اسلام درسراسر جهان

قرآن دردو مورد از بر قراری آیین اسلام درجهان و پیروزی آن بر دینهای دیگر خبر داده است واین گزارش غیبی تاکنون محقق نگردیده وطبق روایات، ظرف تحقق آن دوره دیگری است که درآن آخرین وصی پیامبر حضرت مهدی (علیه السلام) زمام امور را به دست می گیرد واسلام را در سراسر شرق و غرب منتشر می سازد، چنانکه می فرماید:(هُوَالَّذیِ أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ اْلحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلّهِ َوَلْو کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ )(1) او است که پیامبر خود را با هدایتها وآیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دینها پیروز گرداند هرچند گروهی مشرک آن را دوست نداشته باشند. در آیه دیگر همین مطلب به تعبیر دیگر واینکه «نور خدا خاموش شدنی نیست» واردشده است، چنانکه می فرماید: (یُریدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَاللّهِ بِأ َفْواهِهِمْ وَاُللّهُ مُتِمُُّ نُوِرِه وَلَوْکَرِهَ اْلکافِرُونَ)(2) می خواهند نور خدا را بادهان های خود خاموش کنند خداوند نور خودرا به پایان می رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند.

د ـ پیروزی پیامبران

پیامبران در طول تاریخ برای اشاعه مکتب خود مجاهدتها وکوشش ها

--------------

1 . توبه ، آیه 3وصف ، آیه 9. 2 . صف آیه 8.

کرده اند ولی هرگز نتوانسته اند مکتب خود را در سراسر جهان پیاده کنند ودر هرعصری گروه های بی شماری به مخالفت با پیامبران برخاسته و سد راه آنان بوده اند، ولی قرآن مبارزه اهل باطل را بامکتب حق یک مبارزه موقت تلقی می کند ومعتقد است که سنگرهای باطل سرانجام فرو ریخته وبرنامه های پیامبران درجهان گسترش پیدا خواهد کرد. قرآن این حقیقت را طی آیاتی چند بیان می کند: (إِنَّا لنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذینَ آمَنوُا فِی الْحَیاةِ الدُّنیا...)(1) ما پیامبران وفرستادگان خود وافراد با ایمان را دردنیا وآخرت کمک می کنیم. قرآن درآیه دیگر ازتعلق مشیت الهی بر پیروزی پیامبران درآینده سخن می گوید آنجا که می فرماید: (وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ \*إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ\* وَإِنَّ جُنْدَنالَهُمُ الْغَالِبُوَن) (2) اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است،آنان کمک شدگان هستند وسپاه ما (سپاه توحید) پیروز است. ودر آیه دیگر می فرماید: (کَتَبَ اللّهُ لأَغْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی)(3) خداوند برخود واجب و لازم شمرده است که او وپیامبران وی برقوای کفر غلبه کنند. هـ ـ در مبارزه حق وباطل، حق پیروز است.

آیات قرآنی نه تنها نظام تکوین را نظام خیر، وغلبه خیر بر شر می داند بلکه سرانجام نظام اجتماعی انسان را نظام استوار می داند که درآن، نظام توحید بر نظام شرک و طاغوت غلبه کرده و پیروزی ازآن صالحان وراستگویان خواهد بود، ازاین جهت می فرماید:( بَلْ نَقْذِفُ بِاْلحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فإِذَا هُوَ زَاهِق...ٌ) (4) ما

--------------

1 . غافر آیه 51. 2 . صافات آیه 172. 3 . مجادله آیه 12. 4 . انبیاء آیه 18.

حق را بر باطل می زنیم وآنرا نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است. قرآن درآیه دیگر حق وباطل را به آب وکف تشبیه می کند باطل بسان کف بر دوش حق سوار می شود وبا حرکت حق حرکت می کند امادیری نمی پاید باطل های کف گونه فروکش کرده و حق وحقیقت بسان آب حیات دردلها باقی می ماند: (أَمَّا الزَبدُ فَیَذْهَبُ جُفَآءً وَأَمّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الاْرْضِ)(1) کفهای روی آب نابود می شوند وآنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند. و ـ کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها

قرآن معتقد است که درسرانجام جامعه ها افراد فداکاری پیدا می شوند که با تمام قدرت درعزت اسلام و ذلّت کفر می کوشند واز این طریق به گروهکها هشدار می دهد که اگر از جاده مستقیم توحید منحرف شوند وبه جاهلیت باز گردند هرگز آیین حق با انحراف آنان نابود نمی شود.ودرطول تاریخ که جامعه انسانی روبه کمال است افرادی پیدا می شوند که خداوند آنان را دوست دارد وآنان نیز خدارا دوست دارند آنان درمقابل گروه با ایمان متواضع ودر برابر کافران عزیز وسرکشند. درراه خدا کوشش می کنند واز سرزنش وسرزنش کنندگان نمی ترسند، آنجا که می فرماید: (یَا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْم یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أذِلَة عَلَی الْمَؤْمِنِینَ أعِزَّة عَلَی الْکَافِریِنَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلایَخافُونَ لَومَةَ لائِم...)(2) اکنون باید دید این وعده ها ونویدهای قرآن که تاکنون به صورت عالمگیرجامه عمل نپوشیده است، کی تحقق خواهد پذیرفت،گره این مشکل را می توان با مراجعه به روایات صحیح اسلامی گشود، روایات اسلامی انگشت روی این مجهول ها می گذارند واز تحقق این نویدها درعصر حضور امام زمان گزارش می دهند.

--------------

1 . رعد آیه 17. 2 . مائده آیه 54.

مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

خلاصه ای از کتاب اصول عقايد اسلامي و نگاهي به زندگاني پيشوايان معصوم (عليهم السلام)

تالیف آیت الله جعفر سبحاني تبريزي